

مباحثی در علوم جنایی - دکتر نجفی ابرندآبادی



دانشگاه شهید بهشتی

دانشکده حقوق

دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

تقریرات درس:

جامعه‌شناسی جنایی

(جامعه‌شناسی جرم)

استاد: علی حسین نجفی ابرندآبادی

تهیه و تنظیم

مهدی صبوری پور

این جزوه در مهرماه و بهمن‌ماه ۱۳۹۱ توسط آقای مجید صادق‌نژاد نایینی (دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی) و با همکاری آقای حامد صفایی آتشگاه (دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه کاشان) تحت نظر استاد، مورد بازبینی و ویرایش قرار گرفته و مطالب زیادی به آن اضافه شده است.

نیم‌سال دوم سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳

فهرست تفصیلی مطالب

درآمد	۵
الف- عنوان‌های مختلف برای جامعه‌شناسی جنایی	۷
ب- جنبه‌های مختلف جامعه‌شناسی جنایی	۱۰
۱- جامعه‌شناسی انحراف	۱۱
۲- جامعه‌شناسی حقوقی	۱۲
۳- جامعه‌شناسی سیاسی	۱۳
۴- جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات	۱۴
ج- طرح مطالب نیمسال	۱۶
گفتار اول- چگونگی تولد جامعه‌شناسی جنایی	۱۷
الف- مکتب جغرافیای جنایی	۲۰
ب- مکتب سوسیالیزم	۲۲
ج- مکتب تحقیقی	۲۴
گفتار دوم- بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی	۲۷
الف- کتله و گری	۲۷
ب- دور کیم	۲۹
حقوق	۲۹
جرم	۳۱
کیفر	۳۴
تعریف خودکشی:	۳۸
مبنا و اساس نظریه خودکشی دور کیم:	۳۸
خودکشی به عنوان یک پدیده اجتماعی:	۳۹
خودکشی خودخواهانه:	۴۰
خودکشی دگرخواهانه:	۴۰
خودکشی انومیک (خودکشی ناشی از بی‌هنجاری):	۴۱
خودکشی تقدیرگرایانه:	۴۲
ج- گابریل تارد	۴۳
گفتار سوم- نظریات فرهنگ محور	۴۴
الف- مکتب شیکاگو	۴۵
ب- توماس و زنانیکی	۴۶

ج- پارک و بورگس: بنیانگذاران مکتب زیست بوم شناسی جنایی.....	۴۸
د- شاو و مک کی	۵۱
نتیجه گیری:.....	۵۴
ه - نظریه معاشرتهای ترجیحی	۵۴
و- نظریه تعارض های فرهنگی	۵۸
ایرادات وارد بر دیدگاه سلین	۶۳
گفتار چهارم- نظریه های فشار (Strain theories).....	۶۳
الف- نظریه اهداف و وسایل	۶۴
ایرادات نظریه مرتون	۶۶
ب- نظریه آلبرت کوهن (خرده فرهنگ مجرمانه):.....	۶۶
انتقادات وارد بر نظریه خرده فرهنگ مجرمانه	۶۹
ج- نظریه فرصتهای افتراقی / فراوانی فرصتهای نابرابر	۶۹
گفتار پنجم- نظریه های خرد محور	۷۴
الف- نظریه فنون خنثی سازی	۷۶
ب- نظریه های انتخاب عقلانی	۷۹
۱- نظریه مدل شیوه و سبک زندگی	۸۰
۲- نظریه فعالیت روزانه (فعالیت جاری / فعالیت عادی) :	۸۱
۱- انتقادات وارد بر نظریه های خرد محور	۸۳
۲- ایرادات وارد بر پیشگیری وضعی	۸۴
گفتار ششم: گونه شناسی نظریه های کنترل اجتماعی	۸۵
۱- نظریه رابطه (علقه - پیوند) اجتماعی	۸۶
۲- نظریه کنترل اجتماعی نای؛ نای ۴ نوع کنترل اجتماعی را از هم تفکیک میکند:	۸۸
۳- نظریه عمومی جرم (نظریه خودکنترلی / Self Control)	۸۹
گفتار هفتم- جرم شناسی های واکنش اجتماعی	۸۹
الف- انحراف اولیه و انحراف ثانویه	۹۴
ایرادات وارد بر نظریه انحراف اولیه و انحراف ثانویه	۹۴
ب- نظریه تعاملگرایی (فرآیند/ نظریه برچسب زنی یا آنگ زنی)	۹۵
مراحل حرفه ای شدن بزهکار	۹۷
- نحوه مطالعه جرم از دیدگاه نظریه پردازان مکتب تعامل گرایی	۱۰۰
نتایج نظریات بکر	۱۰۳

- انتقادات وارد بر نظریه برچسب‌زنی ۱۰۴
- ج- جرم‌شناسی رادیکال ۱۰۴
- پیشنهادهای جرم‌شناسان رادیکال ۱۰۷
- انتقادات وارد بر جرم‌شناسی رادیکال ۱۰۸
- گفتار هفتم- جهت‌گیریهای امروزی حقوق کیفری ۱۱۱
- الف - عوامل شکل‌گیری و ویژگیهای حقوق کیفری امنیت مدار ۱۱۱
- ب - نمونه‌هایی از حقوق کیفری مدرن یا امنیت مدار ۱۱۳
- کتابشناسی ۱۱۵

درآمد^۱

ابتدا باید به این موضوع بپردازیم که چه عنوانی برای این درس مناسبتر است: جامعه‌شناسی جنایی، جامعه‌شناسی جرم، جامعه‌شناسی انحراف، جامعه‌شناسی بزهکاری و یا جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری.

عمده تحقیقات و دیدگاه‌ها راجع به علل جرم و چرایی جرم تا اواخر قرن نوزدهم عمدتاً صبغه پزشکی و زیست‌شناختی و روان‌شناسی داشته است. جرم‌شناسی در بستر انسان‌شناسی جنایی متولد شد و پدر انسان‌شناسی جنایی، دکتر لمبروزو بود. او استاد پزشکی قانونی و همزمان یک فرد نظامی بود. پس از لمبروزو روانشناسانی چند هم در چارچوب علوم پزشکی در پی تحلیل علل جرم بودند. پس از انتشار کتاب لمبروزو تحت عنوان انسان بزهکار، دانشجویان وی (از جمله فری) در جهت تعدیل نگرش پزشکی، اهمیت مسائل اجتماعی را مطرح کردند. انریکو فری در کتاب خود با نام جامعه‌شناسی جنایی ضمن توسعه طبقه‌بندی دوگانه مجرمین در یک طبقه‌بندی پنج‌گانه، سعی کرد نشان دهد که بزهکاری نتیجه کمبودهای جسمی و روانی صرف نیست. به دنبال دیدگاه‌های فری، گاروفالو دیدگاه‌های دکتر لمبروزو و دیدگاه‌های فری را که به ترتیب زیر عنوان انسان‌شناسی جنایی^۲ و جامعه‌شناسی جنایی^۳ مطرح شده بود در کتابی جمع کرد و مجموعه این رویکردهای علمی متنوع در مورد جرم را زیر عنوان «جرم‌شناسی» در سال ۱۸۸۵ منتشر کرد. پس عنوان جرم‌شناسی یک عنوان کلی است که زیر مجموعه آن انسان‌شناسی جنایی، روان‌شناسی جنایی، روان‌پزشکی جنایی و جامعه‌شناسی جنایی است. در واقع جرم‌شناسی مجموعه‌ای از علوم مختلف راجع به جرم است. بدین‌سان در این نیمسال هم اگرچه عنوان درس ما جرم‌شناسی نیست اما در قلمرو جرم‌شناسی هستیم. پس اشاره به مفاهیم جرم‌شناسی در این درس امر غریبی نیست. قلمرو مطالعات جرم‌شناسی به روان‌شناسی، روان‌پزشکی، جامعه‌شناسی، تاریخ، پزشکی، پلیس علمی و حقوق کیفری مربوط می‌شود. هرچند حقوق کیفری خود اساساً رشته مادر جرم‌شناسی است. اگرچه خود جرم و مفاهیم مجرمانه اموری نسبی هستند (مثل جرم بودن شرب خمر در برخی کشورها و جرم نبودن آن در کشورهایی دیگر) اما جرم‌شناسی رشته‌ای است جهانی. جرم‌شناسی نظری تئوری‌های یکسانی دارد اما در شاخه‌های کاربردی جرم‌شناسی مثل جرم‌شناسی حقوقی یا حقوقی انتقادی یا به تعبیر جدیدتر جرم‌شناسی سیاست جنایی و فنون حقوق کیفری^۴، ما متعرض مقنن هم می‌شویم و مثلاً تورم کیفری را عامل جرم محسوب می‌کنیم. حقوق کیفری رشته‌ای است ملی و داخلی اما جرم‌شناسی رشته‌ای است بین‌المللی. حقوق کیفری ارتباط تنگاتنگی با نظام سیاسی حاکم دارد و به دلیل تفاوت ارزش‌های سیاسی و اقتصادی حکومت‌ها، بخش جزای اختصاصی حقوق کیفری

^۱ - گفتنی است که این تقریرات، خلاصه مطالب کلاس است و توسط خود استاد نیز بازنگری شده است. همچنین دانشجویان برای فهم بهتر و تکمیل مطالب بهتر است که جزوات دیگر جامعه‌شناسی جنایی (جزوات شماره ۶ و ۷)، جزوه نظریه‌های جرم‌شناسی (جزوه شماره ۴) و جزوه جامعه‌شناسی کیفری (جزوه شماره ۳۲)، از مجموعه تقریرات دکتر نجفی ابرندآبادی، ویراست هفتم، آبان ماه ۱۳۹۱ را نیز مطالعه نمایند.

^۲ - Criminal anthropology

^۳ - Criminal Sociology / Sociology of Crime

^۴ - برای مطالعه بیشتر رجوع شود به تقریرات استاد در درس «جرم‌شناسی سیاست جنایی» یا جرم‌شناسی حقوقی دوره دکتری دانشگاه شهید بهشتی، (تهیه و تنظیم: لیلا اسدی و بتول پاکزاد)، نیمسال اول سال ۸۵-۱۳۸۴.

جنبه کاملاً داخلی دارد.^۱ با این توضیحات می‌توان گفت رویکرد جامعه‌شناسانه به جرم یعنی جامعه‌شناسی جنایی یا جرم‌شناسی جامعه‌شناختی یا به تعبیر عده‌ای جرم‌شناسی اجتماعی شاخه‌ای از جرم‌شناسی‌های تخصصی است. لذا در مجموع می‌توان گفت که جامعه‌شناسی جنایی، شاخه‌ای تخصصی از جرم‌شناسی است که علل و عوامل ارتکاب جرم را در بستر محیط (اعم از محیط حقیقی و مجازی) مطالعه و بررسی می‌کند. لذا در جامعه‌شناسی جنایی هم، بحث علت-شناسی جرم مطرح می‌شود اما علت‌شناسی محیطی، یعنی بررسی علل و عوامل جامعه‌شناختی ارتکاب جرم. توضیح آنکه، جرم‌شناسی به دنبال علت‌شناسی جرم از جنبه‌های مختلف است که جامعه‌شناسی جنایی به عنوان یکی از شاخه‌های تخصصی آن، علل و عوامل جامعه‌شناختی عمل مجرمانه را مطالعه و بررسی می‌کند.

اصطلاح جامعه‌شناسی جنایی برای اولین بار به زبان ایتالیایی و توسط انریکو فری (و پژوهشگر دیگری به نام کلونجلی) به کار برده شد (sociologia criminala). این اصطلاح به زبان فرانسه به *sociologie criminelle* و به زبان انگلیسی به *criminal sociology* یا *Sociology of crime* ترجمه شد. بنابراین، عنوان جامعه‌شناسی جنایی عمری حدود ۱۱۰ سال دارد. (یعنی از سال ۱۸۸۹ که فری چاپ دوم کتاب خود یعنی «افق‌های نوین در حقوق و آیین دادرسی کیفری» را به «جامعه‌شناسی جنایی» تغییر عنوان داد). فری پایان‌نامه خود را تحت عنوان «جبریت جرم» به نگارش در آورد. پس از انتقاداتی که به نظریه جبریت جرم لمبروزو وارد شد، فری در سال ۱۸۸۱ کتابی تحت عنوان افق‌های نوین در حقوق و آیین دادرسی کیفری نوشت و در آن از جمله صحبت از قائم مقام‌ها یا جانشین‌های کیفری نمود. وقتی جانشین‌های کیفری را در کتاب فری ملاحظه می‌کنیم در می‌یابیم منظور وی اقدامات پیشگیرانه غیر کیفری است. مثلاً می‌گوید طلاق را قانونی کنید تا زنا کم شود یا می‌گوید زیارتگاه‌ها را تعطیل کنید تا کیف‌زنی کاهش یابد. به این ترتیب او در کتاب خود، در برابر مجازات‌ها و اقدامات کیفری، اقدامات غیر کیفری را توصیه می‌کند تا از حقوق کیفری بی‌نیاز شویم. در برابر حقوق کیفری بکارایی، دیدگاه غیر کیفری را توصیه می‌کند. به این ترتیب به علل جامعه‌شناختی جرم اشاره می‌کند و می‌خواهد بگوید جرم فقط جنبه فیزیکی و روانی ندارد. لذا او عنوان چاپ دوم کتاب خود را «جامعه‌شناسی جنایی» قرار داد.

ملاحظه می‌شود که هم نهضت حقوق کیفری و هم جرم‌شناسی و هم جامعه‌شناسی جنایی از ایتالیا آغاز شد. کتاب انریکو فری سبب شد که تدریجاً از دیدگاه‌های توارثی و عوامل ذاتی جرم فاصله گرفته شود. در فرانسه، دورکیم بخشی از کلاسهای درس خود را به بحث درباره جامعه‌شناسی جنایی اختصاص داد. این عنوان از سال‌های ۱۸۹۲ و پس از آن وارد ادبیات حقوقی فرانسه شد.

جامعه‌شناسی جنایی اگرچه در اواخر قرن نوزدهم در اروپا (در ایتالیا) متولد و به زبان ایتالیایی به کار برده شده است، به همین دلیل نوشتگان اولیه جرم‌شناسی، ایتالیایی بودند اما در سال‌های ۱۹۲۰ میلادی به بعد در آمریکا مورد توجه و مخصوصاً از دهه ۱۹۶۰ موضوع پژوهش‌های زیادی قرار گرفت. لذا امروزه، ادبیات جرم‌شناختی، بیشتر انگلیسی-

^۱ - در مورد تولد و گسترش جرم‌شناسی. رک. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، جرم‌شناسی در آغاز هزاره سوم، (دیباچه) در: نجفی ابرندآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۰

آمریکایی هستند چون از نیمه دوم سده بیستم، در آمریکا و کانادا مطالعات و تحقیقات جرم‌شناختی - جامعه‌شناختی، از جایگاه نظری و کاربردی خاصی برخوردار است. دلایل این امر عبارت بودند از:

- ۱- در دهه ۱۹۲۰، آمریکا با موجی از بزهکاری و به ویژه جرایم از نوع سازمان یافته مواجه شد.
- ۲- در دهه ۱۹۲۰، مهاجرت به آمریکا سرعت گرفت. چون جنگ اول جهانی تمام شده و مردم مستأصل اروپا دنبال پناهگاهی دیگر برای خود می‌گشتند. پدیده مهاجرت باعث انتقال فرهنگهای مجرمانه به آمریکا نیز شد، لذا بزهکاری در آمریکا تبدیل به معضل حادی گردید. در سال ۱۹۲۹ این امر به اوج خود رسید. در این سال آمریکا قانون منع تولید و مصرف الکل را وضع کرد (prohibition Act). جرم انگاری مصرف و توزیع الکل، زمینه ساز بازار سیاه شد. در این زمان جرایم سازمان یافته مرتبط با جرم انگاری الکل، مثل تولید غیرقانونی الکل و تأسیس مشروب فروشی‌های غیر قانونی به وجود آمد. این پدیده مجرمانه سبب شد محققین آمریکایی متوسل به دیدگاه‌های جرم‌شناسانه شوند، ضمن اینکه در پدیده مهاجرت، مهاجرین عالم و دانشگاهی نیز به آمریکا رفتند و زمینه آشنایی آمریکایی‌ها با مفاهیم جرم‌شناسی را پدید آوردند و هنوز هم آمریکا پیشرفت خود را مدیون دانشمندان مهاجر اروپایی است.
- در دهه ۱۹۲۰ و پس از آن پژوهش‌های جامعه‌شناسی جنایی در آمریکا رونق گرفت و از دهه ۶۰ میلادی آمریکا نظریه‌های جامعه‌شناسی جنایی را به اروپا صادر کرد.

الف - عنوان‌های مختلف برای جامعه‌شناسی جنایی

در اروپا عده‌ای گفته‌اند که جامعه‌شناسی جنایی همان جامعه‌شناسی فرآیند ارتکاب جرم^۱ است. جرم‌شناسی گذار از اندیشه به عمل^۲ و همان علت شناسی جرم است. منتهی در اینجا این فرآیند گذار از اندیشه به عمل در ارتباط با عوامل محیطی است که به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- محیط فیزیکی (طبیعی - جغرافیایی): مانند آب و هوا، شرایط جغرافیایی - ۲- محیط اجتماعی: شامل محیط اجتماعی عمومی مثل نظام‌های سیاسی و فرهنگی کشور و محیط اجتماعی شخصی مثل خانواده یا اطرافیان بلاواسطه فرد. ۳- محیط مجازی یا سایبری مانند اینترنت، ماهواره و... . همچنین در این خصوص باید به عوامل وضعی نیز اشاره نمود. عوامل وضعی عبارتند از: شرایط و اوضاع و احوال پیش- جنایی که آماج جرم یا بزه‌دیده در آن قرار دارد و بزهکار بر اساس برآورد موقعیت آماج جرم یا بزه‌دیده، برای ارتکاب یا انصراف از جرم تصمیم می‌گیرد. (به نمودار انتهای جزوه مراجعه کنید).

هر محیط اجتماعی عمومی جرایم خاص خود را بر می‌انگیزد. مثلاً اقتصاد ارشادی جرایم خاص خود و اقتصاد آزاد نیز جرایم خاص خود را دارد (جرم‌شناسی کلان). اما در جرم‌شناسی خرد، تأثیر عوامل جزئی بر جرم بررسی می‌شود مثلاً تأثیر درآمد فرد بر ارتکاب جرم توسط وی. محیط اجتماعی شخصی ممکن است انواع آن در همه ما مشترک باشد اما هرکس محیط شخصی متفاوتی دارد. مثلاً خانواده یک محیط اجتماعی شخصی است. یکی دارای دو همسر است و دیگری یک همسر دارد. پس در جامعه‌شناسی جنایی هم علت شناسی مطرح می‌شود لکن علت شناسی محیطی.

¹ - Penal Sociology / Sociology of criminal Justice

² - Acting out criminology

اما از دهه ۶۰ به این سو نظریات جدیدی در ارتباط با جرم تحت عنوان کنترل اجتماعی^۱ یعنی تأثیر کنترل اجتماعی بر جرم مطرح شد. کیفر به جای آنکه سدی در برابر جرم تلقی شود در جرم‌شناسی به عنوان عامل جرم در فرضیات وارد شد. با توجه به اینکه به جای توجه به جرم، توجهات به کیفر و واکنش اجتماعی علیه جرم و انواع مصادیق کنترل جرم معطوف شد، گفتند به جای «جامعه‌شناسی جنایی» بگوییم «جامعه‌شناسی کیفری». در جهت تأیید این نظر برخی گفتند که قانون مجازات هیچ‌گاه تعریف مستقلی از جرم نداده و در تعاریفی که داده، معیار تفکیک جرم از غیر جرم را فقط ضمانت اجرای پیش‌بینی شده توسط مقنن دانسته است. پس مجازات در تعریف جرم موضوعیت دارد. به این ترتیب عنوان «جامعه‌شناسی کیفری» را ترجیح دادند زیرا جرم و کیفر، دو روی یک سکه هستند.

برخی گفته‌اند جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از جامعه‌شناسی حقوق^۲ است. جامعه‌شناسی کیفری به شرحی که خواهیم دید به مطالعه فرآیند قانونگذاری، چگونگی انعکاس مجازات در جامعه، میزان کارایی مجازات، میزان بازدارندگی مجازات (مانند اعدام) و بالاخره فرآیند دادرسی کیفری می‌پردازد. این‌ها موضوعات مورد بررسی جامعه‌شناسی کیفری هستند یعنی از لحظه کشف جرم تا لحظه اجرای مجازات. مثلاً در باب مجازات می‌گوییم سه نوع مجازات داریم: ۱- مجازات قانونی ۲- مجازات قضایی ۳- مجازات اجرایی. مجازات قانونی سلیقه مقنن است. با وجود ماده ۲۲ و ۷۲۸ ق. م. ا در حقوق ما قاضی ناگهان از آن مجازات قانونی مجازات جدیدی از حیث ماهیت یا میزان اعمال می‌کند (مجازات قضایی) سپس در مرحله اجرا هم امکان تغییر مجازات (تعلیق، عفو، تخفیف) وجود دارد لذا مثلاً جرمی با ۱۵ سال مجازات قانونی ممکن است با ۲ سال مجازات اجرایی فیصله یابد. در جامعه‌شناسی کیفری به دنبال آن هستیم که دریابیم اولاً ملاک مقنن برای تعیین میزان مجازات چیست؟ مثلاً چرا برای یک عمل خاص ۱۰ سال حبس تعیین می‌کند. نکته دیگر بازنمایی اجتماعی دستگاه کیفری و به طور کلی نهادهای مختلف نظام کیفری است. یعنی چه تصویری در ذهن مردم نسبت به عملکرد این دستگاه وجود دارد.

پس در جهت رد عنوان جامعه‌شناسی کیفری می‌گوییم جامعه‌شناسی کیفری به دنبال علت شناسی جرم نیست. به دنبال چگونگی تولد، تحول، رشد و افول نهادهای حقوق کیفری است. رویکرد جامعه‌شناسی کیفری یک رویکرد علت شناسی نیست بلکه نهاد شناسی است. مثلاً می‌گوید چرا در کشور ما تعلیق یا آزادی مشروط عملاً جا نیفتاده است. یا مثلاً در کشور ما علیرغم جرم‌انگاری ربا از سال ۱۳۷۵، موارد تعقیب این جرم و محکومیت به آن طبق مطالعات انجام شده، بسیار اندک بوده است.

اما در نظریات تعامل‌گرایانه^۳ یا جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی یا نظریات کنترل اجتماعی جرم، برخی از جرم‌شناسان منتقد کیفر و قانونگذاری هستند و برخی رفتارهای پلیسی و قضایی را جرم‌زا تلقی کرده‌اند. در این صورت

^۱ - Social Control Criminology

^۲ - جامعه‌شناسی حقوقی شامل رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی حقوق مدنی، حقوق اداری، حقوق بازرگانی و ... می‌شود که موضوع آن مطالعه نهادهای حقوقی مربوط از منظر جامعه‌شناسی است.

^۳ - جرم‌شناسی تعامل‌گرا (Interactionist Criminology)، یکی از زیرشاخه‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی است. می‌توان گفت که جرم‌شناسی‌های مشهور به واکنش اجتماعی از تعامل جامعه‌شناسی کیفری (رشته‌ای از جامعه‌شناسی حقوقی) و جامعه‌شناسی جنایی (رشته‌ای از جرم‌شناسی) بوجود آمده‌اند.

می‌شود گفت کیفر در فرضیات جامعه‌شناسی جنایی می‌تواند به عنوان علت جرم محسوب شود. در اینجا قصد ما بررسی میزان جرم‌زایی کیفر است. موضوع ما شناخت علل جرم است. این جرم است که موضوعیت دارد لذا ما همچنان در قلمرو جرم‌شناسی هستیم.

بنابراین در تفاوت عمده دو عنوان جامعه‌شناسی جنایی و جامعه‌شناسی کیفری که گاهی اشتباه هم گرفته می‌شوند، می‌توانیم این‌گونه بیان کنیم که جامعه‌شناسی جنایی شاخه‌ای تخصصی از جرم‌شناسی است که علل و عوامل ارتکاب جرم را در بستر محیط (اعم از محیط حقیقی و مجازی) مطالعه و بررسی می‌کند. لذا در جامعه‌شناسی جنایی هم، بحث علت‌شناسی جرم مطرح می‌شود اما علت‌شناسی محیطی، یعنی بررسی عوامل جامعه‌شناختی ارتکاب جرم. اما جامعه‌شناسی کیفری به دنبال علت‌شناسی جرم نیست بلکه به دنبال نهادشناسی است. جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از جامعه‌شناسی حقوقی است که واقعیت جامعه‌شناسانه نهادهای کیفری را به عنوان پدیده‌های اجتماعی و آثار اجتماعی آن‌ها را مطالعه و درباره آن‌ها قضاوت جامعه‌شناسانه می‌کند و نه قضاوت علمی - فنی^۱. لذا این دو عنوان کاملاً با هم متفاوت هستند.

عده‌ای در مقابل جامعه‌شناسی کیفری و جامعه‌شناسی جنایی عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری»^۲ را پیشنهاد کرده‌اند و با این عنوان عام خواسته‌اند هر دو وصف کیفری و جنایی را زیر این عنوان بیاورند. استدلال آن‌ها این است که جامعه‌شناسی بزهکاری (sociology of delinquency) را به جای جامعه‌شناسی جنایی قرار دهیم و عنوان جامعه‌شناسی عدالت کیفری (sociology of criminal justice) را به جای عنوان متعارف و سنتی جامعه‌شناسی کیفری بگذاریم و آنگاه همه را ترکیب کرده و به عنوان جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری برسیم. استدلال‌های هواداران این عنوان چنین است:

دلیل اول: وقتی صحبت از جامعه‌شناسی جنایی می‌شود ما یاد جنایت^۳ می‌افتیم که شدیدترین نوع جرم است. میزان وقوع جرایم شدید کمتر از جرایم خرد است. لذا جرایم خرد افراد بیشتری را گرفتار می‌کنند. پس عنوان جامعه‌شناسی جنایی با آمار جنایی که حکایت از غلبه جرایم متوسط و خرد دارد، سنخیتی ندارد و ما را به یاد آن‌ها نمی‌اندازد. عنوان مذکور شامل جرایم اطفال و جرایم توده‌ها (توده‌ای) هم نمی‌شود. جرایم توده‌ای یعنی بزهکاری اکثریت مردم. مثلاً سرقت در دسترس همه مردم است اما ارتشا چنین نیست و فقط کارمند دولت می‌تواند آنرا مرتکب شود.

پس ایراد می‌شود که جامعه‌شناسی جنایی شامل جرایم خفیف نمی‌شود. در پاسخ می‌گوییم که اصطلاح crime که در فارسی به جنایت ترجمه شده است در دو معنا آمده: ۱- جرم بزرگ (capital crime) بر وزن Capital (punishment) مجازات بزرگ^۴ ۲- جرم به معنای اعم (بزه) پس criminal sociology فقط منحصر به جرایم شدید نیست زیرا crime معنای عامی دارد و هرگونه جرمی را شامل می‌شود، اگرچه در زبان حقوقدانان بیشتر به معنای جرم بزرگ به کار رفته است.

^۱ - رک. جزوه جامعه‌شناسی کیفری، تقریرات دکتر نجفی ابرندآبادی، ویراست ششم، شهریور ۱۳۹۰.

^۲ - Sociology of Delinquency and Criminal Justice

^۳ - Crime

^۴ - یعنی به ترتیب جنایت مستوجب اعدام و کیفر مرگ.

دلیل دوم: در همه کشورها عنوان شدیدترین جرم crime نیست. دیگر اینکه جرایم به سه دسته مثل حقوق فرانسه تقسیم نشده‌اند. مثلاً در حقوق فعلی ما تقسیم‌بندی جنحه و جنایت و خلاف وجود ندارد. پس عنوان جامعه‌شناسی بزهکاری مناسب‌تر است چون همه کشورها جرایم را به سه دسته جنایت، جنحه و خلاف تقسیم نکرده‌اند.

دلیل سوم: اما طرفداران عنوان سوم- که عدالت کیفری را هم به عنوان پیشنهادی خود افزوده‌اند- گفته‌اند که اصطلاح جامعه‌شناسی کیفری بیشتر یادآور آن جایگاه اصلی است که ما به واکنش‌های اجتماعی علیه جرم می‌دهیم. وقتی می‌گوییم جامعه‌شناسی کیفری ما در واقع به واکنش‌های علیه جرم و مجازات‌ها اهمیت می‌دهیم و لذا توجه محقق بر فرآیند کیفری مجازات بخش و فرآیند کیفری توزیع کننده مجازات متمرکز است. اما آیا فرآیند کیفری در همه موارد منجر به کیفر می‌شود؟ آیا در بطن عدالت کیفری همه رسیدگی‌ها منجر به صدور حکم مجازات می‌شود؟ مواردی که در اجرای ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ از طریق مذاکره و سازش، پرونده مختوم می‌گردد دیگر صحبت از کیفر نیست. در اینجا ملاحظه می‌شود که دادرسی کیفری به انتها رسیده اما توزیع مجازات صورت نگرفته است. همچنین وقتی شاکی تقاضای ترک محاکمه می‌کند (تبصره ماده ۱۷۷ همان قانون) دادگاه قرار ترک تعقیب صادر می‌کند، بی آنکه حکم مجازات صادر شود. پس دستگاه قضایی همیشه صادر و توزیع کننده مجازات نیست.

علاوه بر این‌ها اگر ما شورای حل اختلاف را یکی از شیوه‌های حل و فصل اختلافات کیفری بدانیم برخی دعاوی کیفری بدون توزیع کیفر حل و فصل می‌شوند. لذا عنوان جامعه‌شناسی کیفری فقط به بخشی از پرونده‌ها که به صدور حکم مجازات منتهی می‌شود اشاره خواهد داشت و مواردی که به هر دلیل منتهی به صدور حکم مجازات نمی‌شود زیر عنوان جامعه‌شناسی کیفری قابل جمع نیستند، اما ذیل عنوان عدالت کیفری جمع می‌شوند. عدالت کیفری شامل همه نهادهایی است که در تولید و اجرای ابزاری تصمیمات قضایی شرکت می‌کنند (مانند مقنن). مقنن با تولید هنجار موضوع جدیدی را برای عدالت کیفری ایجاد می‌کند. عنصر دوم، پلیس است که بعد از تولید هنجار کیفری توسط مقنن، متعرض کسانی می‌شود که آن هنجار را نقض کرده‌اند. سپس نهادهای قضایی و پیراقضایی مطرح می‌شوند. دسته اخیر مثل وکلای دادگستری و مددکاران اجتماعی و سازمان زندان‌ها، نهادهایی هستند که ذیل عدالت کیفری قرار دارند و زمینه اجرای عدالت کیفری را فراهم می‌کنند.

با توجه به این توضیحات، طرفداران عنوان سوم معتقدند که جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری عنوان مناسبی است. این دو موضوع، مکمل یکدیگر هستند و در تعامل با یکدیگر قرار دارند. لذا ذیل این دو عنوان می‌توانیم نظریات واکنش اجتماعی و انواع محیط‌ها و تأثیر آن‌ها بر جرم را بررسی کنیم.

ب- جنبه‌های مختلف جامعه‌شناسی جنایی

به این ترتیب عنوان «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» رشته مطالعاتی با ابعاد متفاوت است. این ابعاد عبارتند از: ۱- جامعه‌شناسی انحراف (کژروی) ۲- جامعه‌شناسی حقوقی ۳- جامعه‌شناسی سیاسی ۴- جامعه‌شناسی سازمان‌ها و نهادها. پس ذیل این عنوان ما با این چهار شاخه جامعه‌شناسی هم سر و کار داریم. معذرت با توجه به اینکه عنوان درس، جامعه‌شناسی جنایی است و این عنوان در زبان تخصصی فارسی جا افتاده است، لذا ما جامعه‌شناسی جنایی در معنای

مطالعه علل محیطی جرم (رشته‌ای از جرم‌شناسی) و جامعه‌شناسی حقوقی برای مطالعه نهادهای مختلف حقوق جزا در بستر جامعه و از نظر جامعه‌شناسی مطالعه و اطلاق می‌کنیم.

«جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» عنوانی جامع می‌باشد، این عنوان از یکسو با جامعه‌شناسی انحراف سرو کار دارد و از سوی دیگر با جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که قلمرو جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری دارای چهار بعد است.

۱- جامعه‌شناسی انحراف

دور شدن از هنجارهای و قواعد اجتماعی (کژروی اجتماعی) به دو صورت تجلی می‌یابد: جرم و انحراف. انحراف از واژه deviance می‌آید. واژه اخیر از دو واژه *de* و *via* تشکیل شده است. *via* در لاتین به معنای خیابان و راه است. *devi* هم به معنای اشتقاق و انحراف از راه راست می‌باشد. *deviation* یعنی راه انحرافی، پس انحراف یعنی خارج شدن از راه راست یعنی از مجموعه رفتارهایی که از یک قاعده یا هنجار (*norm*) اجتماعی دور باشد، رفتارهایی حاکی از دور شدن از هنجارهای اجتماعی است. به این ترتیب بزهکاری یا جرم یکی از انحرافات اجتماعی است که به موجب قانون کیفری و حقوق کیفری دارای مجازات است (ضمانت ابرادار است) اما انحراف، آن کژروی اجتماعی است که ضمانت اجرای کیفری و رسمی ندارد بلکه ضمانت اجرای اجتماعی دارد، یعنی طرد اجتماعی فرد، مذمت و سرزنش کردن و تذکر به فرد. پس می‌شود گفت که بین انحراف و جرم مرزهای نفوذناپذیر وجود ندارد. ما امروز در حقوق کیفری جرایمی داریم که خطری برای جامعه ندارند و یک انحراف‌اند اما استقرار آن‌ها زمینه جرم است. لذا جوامع به طور قراردادی آن رفتارها را جرم انگاری می‌کنند (منظور جرایم مانع^۱ یا جرایم بازدارنده است).^۲ پس مرز بین جرم و انحراف بسیار ظریف است و می‌توان گفت تا حدودی هم این مرز از بین رفته و این دو مقوله همپوشانی می‌کنند.

توضیح آنکه ساز و کار جرم انگاری^۳ و جرم زدایی^۴ اجازه می‌دهد که یک انحراف به جرم و یا جرم به انحراف تبدیل شود. مثال: فرض کنید امروز استفاده از ویدئو جرم است ولی فردا از آن جرم زدایی می‌شود، اما ممکن است کماکان نزد خانواده‌های مذهبی یک انحراف محسوب شود. پس جامعه‌شناسی بزهکاری با جامعه‌شناسی انحراف همپوشانی می‌کند. لکن تفاوت در آن است که در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی انحراف را می‌خوانند و ما در علم حقوق، جامعه‌شناسی جنایی را مطالعه می‌کنیم. انحراف و بزهکاری مرزهای نزدیک به هم دارند.

آبرخی از جرم‌شناسان معتقدند که تخم مرغ دزد امروز، شتر دزد فردا می‌باشد. یعنی بزهکاران از انحراف شروع کرده و تدریجاً تبدیل به بزهکار خطرناک می‌شوند. مطالعات امروزی جرم‌شناسی این ترتیب و ترتب در بزهکاری را رد کرده است. پس نمی‌شود گفت فرد بزهکار خطرناک امروزی ابتدا فردی غیراجتماعی بوده، سپس تبدیل به فردی منحرف (ضداجتماعی خفیف) و نهایتاً تبدیل به مجرم (ضداجتماعی فعال) شده است. آری، در خصوص بزهکاران به عادت معمولاً

^۱ - در این مورد رک. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و دیگران، جرایم مانع (جرایم بازدارنده)، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۳۷، زمستان ۱۳۸۳

^۲ - Délit Obstacle (Fr), Accessory Offence (En)

^۳ - Criminalisation

^۴ - Decriminalisation

این ترتیب وجود دارد اما بزهکاران به عادت یا مزمن فقط ۵ تا ۶ درصد مجرمین را تشکیل می‌دهند (اگرچه همین تعداد کم، حدود ۵۵ درصد جرایم را مرتکب می‌شوند). مجرمین غیر مزمن اکثریت بزهکاران را تشکیل می‌دهند اما مرتکب اقلیت جرایم هستند.^۱

۲- جامعه‌شناسی حقوقی

شاخه بعدی مرتبط با بحث ما جامعه‌شناسی حقوقی است. موضوع جامعه‌شناسی حقوقی از سویی مطالعه پدیده تولید قانون و فرآیند قانونگذاری است. فرآیند قانونگذاری چگونه است؟ مثلاً قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۸۱ چگونه وارد حقوق ما شد؟ گروه خاصی به دنبال تصویب آن بودند؟ آیا این قانون منافع و آثار خاصی برای عده‌ای دارد؟ آیا مصلحت بین‌المللی جمهوری اسلامی بوده است یا آنکه برای مقابله با موارد رو به افزایش کودک آزاری بوده است؟ از سوی دیگر موضوع مطالعه جامعه‌شناسی حقوقی چگونگی استقرار و پذیرش و دریافت و اجرای متن قانون توسط جامعه غیررسمی و نهادهای رسمی است. مثلاً آیا قانون مذکور مورد پذیرش قضات کیفری قرار گرفته و وارد سنت قضایی کشور ما شده است یا خیر؟ آیا اکنون که سه سال از اجرای این قانون می‌گذرد موارد کودک آزاری کاهش یافته و کودک آزاران منصرف از این عمل شده‌اند؟ این مطالب در جامعه‌شناسی حقوقی (که جامعه‌شناسی کیفری شاخه‌ای از آن محسوب می‌شود) بررسی می‌شود.

بحث دیگر جامعه‌شناسی حقوقی، کارکرد حقوق در جامعه است. آیا همه روابط اجتماعی از جمله روابط اجتماعی متشنج به نام جرم از طریق حقوق مدون (Codified Law) حل و فصل می‌شود؟ یا آنکه در جوار حقوق دولتی، سازوکارهای جامعه‌ای (جامعه مدنی) هم بخشی از امور را مدیریت می‌کنند؟ آیا حقوق رسمی و دولتی همه روابط اجتماعی را می‌تواند تنظیم کند؟ پوشش و قلمرو اعمال حقوق که از نظر قانونگذار، به همه سرزمین جغرافیایی مربوط است آیا واقعاً رخ می‌دهد یا خیر؟

در مجموع می‌توان گفت که جامعه‌شناسی حقوقی، شاخه‌ای از جامعه‌شناسی عمومی است که به مطالعه جامعه-شناختی نهادهای حقوقی به عنوان پدیده‌های اجتماعی و آثاری که در جامعه ایجاد می‌کنند می‌پردازد. همچنین در جامعه‌شناسی حقوقی علاوه بر هنجارهای رسمی، برخی آداب و رسوم و عرف‌های شبه‌قضایی هم مطالعه می‌گردد.^۲ در بحث جامعه‌شناسی کیفری که یکی از شاخه‌های جامعه‌شناسی حقوقی است بحث از این است که واکنش متقابل حقوق کیفری و سایر شیوه‌های حل اختلاف چیست؟ آیا حقوق کیفری با گذشت زمان به نفع سازوکارهای غیر کیفری کنار می‌رود؟ آیا مقنن ما با اعطای صلاحیت به شورای حل اختلاف معتقد است که حقوق رسمی توان اداره همه روابط متشنج را ندارد؟ به این ترتیب می‌رسیم به تأثیر خود نهادهای کیفری بر انگ زدن به فرد. در این قسمت جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری با جامعه‌شناسی حقوقی سروکار دارد.

زیرمجموعه‌های عدالت کیفری عبارتند از قانون کیفری، پلیس، دستگاه قضایی و نهادهای متولی اجرای مجازات. البته در حقوق ما بخش چهارم (نهادهای متولی اجرای مجازات) خارج از مجموعه عدالت کیفری هستند و اجرای مجازات یک

^۱ - قسمت درون قلاب (کروشه) را استاد در پاسخ به سؤال یکی از دانشجویان در مورد سیر از انحراف به جرم مطرح کردند.

^۲ - برای مطالعه بیشتر، رک. جزوه جامعه‌شناسی کیفری، منبع پیشین.

امر کاملاً اداری و فارغ از دغدغه دستگاه قضایی است. در حقوق ما قاضی اجرای مجازات کار اداری و اجرایی می‌کند و نه کار قضایی. در حالیکه مثلاً در فرانسه قاضی اجرای مجازات کار قضایی می‌کند و می‌تواند مستقل از نظر قاضی صادرکننده رأی در مجازات دست ببرد. در پیش نویس قانون مجازاتهای اجتماعی در کشور ما دو تأسیس پیش‌بینی شده است: ۱- قاضی اجرای مجازاتهای اجتماعی ۲- دادگاه اجرای مجازاتهای اجتماعی. یعنی در این پیش نویس، دادگاه متولی اجرای مجازات داریم و به این ترتیب مقام قضایی در جریان اجرای مجازات حضور دارد در حالیکه در حال حاضر مرحله اجرای مجازات یک امر کاملاً اداری است و قاضی اجرای احکام حق دخل و تصرف در میزان مجازات را مستقل از نظر قاضی صادرکننده حکم ندارد. پس عدالت کیفری از مطالعات جامعه‌شناسی حقوقی استفاده می‌کند.^۱

۳- جامعه‌شناسی سیاسی

شاخه سوم، جامعه‌شناسی سیاسی است. جامعه‌شناسی سیاسی ارتباط تنگاتنگ با حقوق کیفری دارد. در جامعه‌شناسی سیاسی موضوع تحلیل، دولت است. دولت به معنای مجموعه نظام و همه قوا (state) مطرح است. ایدئولوژی تشکیل دهنده، در جامعه‌شناسی سیاسی بررسی می‌شود. جوهر و شاخه‌های این ایدئولوژی در قانون اساسی تبیین شده است. هر قدرت سیاسی مبنایی برای مشروعیت خود دارد مثل مذهب یا نژاد. موضوع دیگر جامعه‌شناسی سیاسی مطالعه قوای تشکیل دهنده نظام و روابط آن‌ها و بررسی چگونگی تدوین و اجرای سیاستهای عمومی است.

به این ترتیب می‌شود گفت که سیاست جنایی یکی از شاخه‌های سیاستهای عمومی نظام است. حقوق کیفری در برخی کشورها شاخه‌ای از حقوق عمومی است. حقوق کیفری و اعمال مجازات، نماد دولت است. حق مجازات در انحصار دولت است. دولت به نام جامعه تعقیب و مجازات می‌کند. سیاست کیفری یعنی چگونگی کاربرد نهادهای کیفری که یک گزینه کاملاً سیاسی است، لذا دولت براساس ایدئولوژی خود و براساس سیاست کلی خود، سیاست کیفری خود را تنظیم می‌کند. مجری این سیاست دستگاه عدالت کیفری است. پس جامعه‌شناسی سیاسی با دستگاه قضایی ارتباط نزدیک

^۱ - جرم‌شناسی جزء علوم مرکب است. خصوصیات رشته‌های علوم مرکب را می‌توان اینگونه برشمرد:

اول- از روشها و موضوعات رشته‌های دیگر استفاده می‌کنند، اما آنها را مطابق نیاز خود تغییر می‌دهند.

دوم- جنبه نظری و عملی (کاربردی) دارند.

سوم- مبتنی بر اخلاق (اتیک) خاص خود هستند.

چهارم- جنبه چند مبنایی دارند و از رشته‌های دیگر نیز استفاده کرده و به موازات آنها، خود نیز متحول می‌شوند.

پنجم- اخلاق حرفه‌ای فنی خاص در این رشته‌ها وجود دارد (professional ethics) مثل اخلاق پزشکی، اخلاق جرم‌شناسی در رشته‌های کاربردی آن.

ششم- یک تعداد مفاهیم ارزشی غیر قابل تعریف در این رشته‌ها وجود دارد، مثل سلامتی و بیماری در پزشکی یا رنج و عذاب کیفری در حقوق. این مفاهیم تعریف مشخصی ندارند بلکه تعریف عرفی دارند. در این علوم تعاریف اعتباری هستند.

هفتم- این علوم به موازات پیشرفتی که در پهنه رشته‌های تشکیل دهنده آنها رخ می‌دهد خودشان هم متحول شده و پیشرفت می‌کنند. به عنوان مثال ما در جرم‌شناسی کاربردی از پیشگیری وضعی صحبت می‌کنیم. یکی از طرق این کار نصب نرده و استخدام سربدار است. لیکن امروزه یک دوربین مخفی در امور حفاظتی جایگزین این وسایل شده است، اما حول همین وسیله جدید مباحث جدیدی هم مثل حق خلوت مردم مطرح می‌شود زیرا آن دوربین همه رفت و آمدها را ضبط می‌کند. پس جرم‌شناسی با موازین حقوق بشری و اخلاق هم سروکار دارد.

دارد. در کشور ما به عنوان مثال، عملکرد جمهوری اسلامی به اعتبار کارنامه کیفری دستگاه قضایی خود مورد قضاوت داخلی و بین‌المللی قرار می‌گیرد نه به خاطر پرونده‌های مدنی. پس حقوق کیفری با مشروعیت نظام سیاسی ارتباط دارد. علت اینکه حقوق کیفری بسیار قانونمند است، سروکار داشتن آن با کرامت انسانهاست. انسان‌ها مشروعیت دهنده به دولت در یک نظام مردم‌سالار هستند. پس نباید قربانی دولت شوند. مردم هستند که سیاستهای دولت از جمله سیاست کیفری را برمی‌گزینند. این سیاستها در ارتباط تنگاتنگ با ایدئولوژی حاکمیت و مردم قرار دارند.

هرگاه ایدئولوژی حکومت ایجاب کند که دولت دارای اقتدار فراگیر (توتالیتار) باشد تا بتواند ریزترین اعتراضات و موارد دگراندیشی و تفاوت را کنترل کند دست به جرم‌انگاری می‌زند. گزینه دولتهای اقتدارگرای فراگیر آن است که صلاحیت مداخله خود را با جرم‌انگاریهای بسیار، زیاد کنند به این ترتیب شانس مجرم شدن شهروندان آن کشور نیز افزایش می‌یابد؛ لذا موضوع بحث ما در حقوق کیفری گسترش می‌یابد و جرایم جدیدی چون جرایم فنی را هم در بر می‌گیرد.

«سیاست کیفری» یعنی تدبیر و چاره‌اندیشی راجع به کیفر و سیاستگذاری راجع به آن. در اینجا کیفر موضوعیت دارد. کیفر هم صرفاً جنبه دولتی دارد. انحصار تعیین کیفر، در دست دولت است. پس وقتی می‌گوییم «سیاست کیفری»، بطور غیرمستقیم به جرم‌عنایت داریم زیرا کیفر با جرم ارتباط دارد. اما «سیاست جنایی» تدبیر و چاره‌اندیشی راجع به جرم است. چاره‌اندیشی راجع به جرم فقط یک بُعدش کیفری است. بُعد دیگر آن پیشگیری است. پس در بحث پیشگیری لزوماً دولت مداخله نمی‌کند. هسته اصلی سیاست جنایی دولت است اما بخشی از آنهم مربوط به جامعه مدنی است. مثلاً در برابر افزایش سرقت، مالکین خودشان دست به چاره‌اندیشی می‌زنند. این یک تدبیر غیر دولتی است. در سیاست جنایی هسته اصلی دولت است چون هسته اصلی سیاست جنایی حقوق کیفری است اما همه پاسخهای به جرم، مجازات نیستند. پاسخهای مدنی و غیردولتی هم وجود دارد.

۴- جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات

رشته دیگر جامعه‌شناسی سازمان‌ها و تشکیلات است که موضوع مطالعه اش تحلیل طرز کار مجموعه انسانی سازمان یافته و منظم و دارای سلسله مراتب است که هدف آن، تبیین همکاری اعضای آن مجموعه به قصد دستیابی به اهداف معین است. از این منظر ادارات دولتی و عمومی از سویی و احزاب سیاسی (غیردولتی) از سوی دیگر و مؤسسات بازرگانی هر کدام یک مجموعه انسانی را تشکیل می‌دهند که کارکرد خاص دارند. یک مجموعه انسانی دارای سلسله مراتب و مرامنامه است. منطق و هدف خاص خود را دارد. مثلاً هدف شرکت تجاری کسب سود است. از این منظر دستگاه قضایی (عدالت کیفری) یک مجموعه انسانی دولتی دارای اصول و قواعد خاص خود است که موضوعش مبارزه واکنشی با جرم است. پس می‌شود گفت که عدالت کیفری و بررسی سازوکار این نهاد می‌تواند در بحث جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری به ما کمک کند. در بحث جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی دیدیم که روان‌شناسی قضات و ضابطین می‌تواند مجرمین را به سمت مزمن شدن یا ترک جرم سوق دهد.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که موضوع بحث ما رشته‌ای است چند بعدی که جرم را به عنوان پدیده‌ای انسانی از زوایای مختلف تحلیل می‌کند.

رعایت اصل قانونی بودن است که باعث می‌شود دستگاه قضایی فقط جنبه واکنشی داشته باشد. تاجرمی واقع نشده امکان مداخله وجود ندارد. پاسخهای کنشی توسط دستگاه عدالت کیفری اعمال نمی‌شوند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا متولی اجرای بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، دستگاه قضایی است، یعنی آیا در این بند برای دستگاه عدالت کیفری جنبه کنش‌گرا قائل شده‌اند؟ خیر. اجرای قسمت اول بند ۵ اصل ۱۵۶ بر عهده قوه قضاییه است که مرکب از نهادهای مختلف می‌باشد. چه بسا لازم باشد برای اجرای این قسمت سازمان جدیدی احداث شود. دادگاهها زمانی رسیدگی می‌کنند که جرمی واقع شده باشد (عملکرد واکنشی). اینکه محاکم عمومی به استناد بند ۵ روزنامه‌ها را تعطیل کردند توجیه حقوقی ندارد. این بند را محاکم اجرا نمی‌کنند. قوه قضاییه برای اجرای بند ۵ در لایحه پیشگیری از جرم سازمانی به نام «شورای عالی پیشگیری از جرم» را پیش‌بینی کرده است. محاکم دادگستری بند ۴ اصل ۱۵۶ را اعمال می‌کنند، یعنی کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و...^۱

به این ترتیب معلوم می‌شود که جامعه‌شناسی جنایی رشته‌ای مختلط است. موضوع آن در چندین رشته دیگر هم بحث می‌شود ولو تحت عناوین دیگر از قبیل انحراف، ناسازگاری، مفسده، منکرات. پس جرم ممکن است با عنوان دیگری در رشته‌های دیگر هم بحث شود. از سوی دیگر روشهای معمول در بحث ما ممکن است مورد بررسی و استفاده رشته‌های دیگر هم باشد.

در جرم‌شناسی ما از سویی برای شناخت بهتر بزهکاری و پی‌بردن به علل بزهکاری از آمار جنایی استفاده می‌کنیم (روشهای کمی).^۲ پس روشهای کمی برای شناخت علل بزهکاری است. رقم سیاه بزهکاری هم توسط روشهای کمی بررسی می‌شود. روشهای کمی در جامعه‌شناسی هم هستند. اما برای پی‌بردن به خصوصیات بزهکاری از روشهای کیفی^۳ مثل مطالعات موردی (case studies)، مطالعات مبتنی بر پیگیری بزهکار در زمان و مکانی پس از تحمل کیفر و کسب آزادی (follow up studies)، گفتگو، مصاحبه، تحلیل پرونده‌ها، بررسی مطبوعات و رسانه‌ها که راجع به جرم تحلیل ارائه می‌دهند استفاده می‌شود. مشاهده و مطالعه (observation) که دو روش مستقیم و غیرمستقیم دارد. یکی از روشهای کیفی است. در مشاهده مستقیم یا مشارکتی (participant observation)، خود محقق به جلد و پوشش مرتکب جرم در می‌آید و مدتها با مجرمین زندگی می‌کند تا از درون، آداب و رسوم و عرف آن محیط مجرمانه را بشناسد. اما در روش غیرمستقیم، فرد محقق از طریق پرونده‌های کیفری و مطالعه در محل، جرم خاص را مطالعه کرده و به علل آن پی می‌برد.

ملاحظه می‌شود که «جامعه‌شناسی جنایی» هم از نظر موضوع و هم از نظر روش با آن چهار رشته ارتباط دارد. به این ترتیب می‌شود گفت که «جامعه‌شناسی بزهکاری و عدالت کیفری» با توجه به اینکه در پی بررسی جرم و تأثیر دستگاه قضایی و علل محیطی بر جرم است، علاوه بر استفاده از روشها و تکنیکهای مختلف در جهت شناخت علل، کار معرفت‌شناختی هم انجام می‌دهد به این معنا که محقق باید به بستر و فضای سیاسی و اقتصادی و تاریخی که در آن

^۱ - برای مطالعه بیشتر در این خصوص رک به امیرحسین نیازپور. پیشگیری از بزهکاری در قانون اساسی ایران و لایحه قانون پیشگیری از وقوع جرم، مجله حقوقی دادگستری، ش ۴۵.

^۲ - Quantitative Methods

^۳ - Qualitative Methods

کار می‌کند توجه نماید. تولیدات علمی بی‌تأثیر از فضای سیاسی و فضای اقتصادی حاکم نیستند. محقق خود عضوی از جامعه است و مثل بقیه جامعه مملو از پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌های ارزشی است، اما باید از اصل عینیت یا بی‌طرفی (objectivity) در مطالعاتش استفاده کند یعنی مطالعات و تحقیقات، او را به سمت نتیجه‌گیری هدایت کند و نه پیش‌داوری‌های او، وی را به سمت نتایج دلخواه خود سوق دهد. به این ترتیب پژوهشگر همواره بین علمی بودن و بی‌طرفی از سویی و پیش‌داوری‌های درونی شده در خود از سوی دیگر در حال مبارزه است. مضاف بر اینکه اغلب محققین برای انجام طرح‌های پژوهشی خود وامدار نهادهای دولتی هستند. آیا در این شرایط پژوهشگر می‌تواند کاملاً بی‌طرف باشد و نتایج تحقیق را همانگونه که هست منعکس نماید؟ باید پذیرفت که تولید علم بویژه در حوزه علوم انسانی همواره در چالش با عوامل سیاسی و اقتصادی است.^۱

ج- طرح مطالب نیمسال

موضوعاتی که در این نیمسال بررسی و بحث خواهند شد عبارتند از:

۱- فرآیند شکل‌گیری و تولد رشته جامعه‌شناسی جنایی. می‌خواهیم ببینیم این رشته چگونه متولد شد و تحت تأثیر چه نظریاتی متحول گردید. بدهاتاً در بحث شکل‌گیری جامعه‌شناسی جنایی، نظریات و مکاتب جدید ابتدا بحث خود را با رد مکاتب قبلی و ایراد به گذشتگان شروع می‌کنند و از این طریق نظریات جدید در پی کسب مشروعیت برای خود هستند اما باید توجه کنیم که چه بسا نظریات قدیمی و منزوی، اعتبار علمی بیشتری نسبت به نظریات معروف و جدیدتر داشته باشند. در بحث ما بینش‌ها و مفاهیم جبر پندار و لیبرال در مقابل هم قرار دارند.

۲- برای تبیین جرم، عده‌ای بر شخص مجرم، عده‌ای بر نهادهای متولی مبارزه با جرم تأکید می‌کنند و بهرحال در مفاهیم جدید تأکید بر آن است که چگونه نهادهای رسمی، محدوده‌های امور مجاز و غیرمجاز را تعریف می‌کنند. جدال در اینجا بین نظریات جرم‌شناسی‌گذار از اندیشه به عمل^۲ و جرم‌شناسی واکنش اجتماعی^۳ است.

۳- پس از بررسی شکل‌گیری جامعه‌شناسی جنایی، حداقل پنج عنوان قابل بحث است. اول، گرایش‌ها یا نظریه‌های فرهنگی (Culturalist theories). یعنی نظریات جامعه‌شناختی که بر تأثیر فرهنگ بر جرم تأکید دارند. این دسته، شوک فرهنگی را تحلیل می‌کنند که در چارچوب فرآیند مهاجرت و یکپارچه‌سازی مهاجرین در جامعه مهاجرپذیر خلاصه می‌شود.

مثلاً وقتی شوک فرهنگی اسلامی عربی به شوک فرهنگی اروپایی برخورد می‌کند آیا تولید جرم می‌کند؟ از سوی دیگر اقدامات دولت مهاجرپذیر برای یکپارچه‌سازی مهاجرین و جذب مهاجرین در فرهنگ خود چیست؟ در نظریات فرهنگ مدار، بزهکاری محصول نابسامانی و متلاشی‌شدن ساختار اجتماعی و فرهنگی است که در پی مهاجرت به وجود

^۱ - باید یادآوری شود که در این نیمسال همان عنوان «جامعه‌شناسی جنایی» به کار برده شده است.

^۲ - منظور از جرم‌شناسی‌گذار از اندیشه به عمل مجرمانه، مطالعه فرایند شکل‌گیری اندیشه و نقش مجرمانه تا مرحله تحقق بخشیدن عملی به آن، تحت تأثیر عوامل شخصی و اجتماعی، توسط مرتکب است.

^۳ - جرم‌شناسی واکنش اجتماعی به تأثیر گذاری نهادهای قانونگذاری، پلیسی، قضایی و رفتارهای آنها با افراد است که ممکن است جرم را باشد.

می‌آید، زیرا ساختار اجتماعی و سازمان و نظم اجتماعی و فرهنگی در جامعه پذیری فرد و معاشرت و مردم آمیز کردن افراد نقش مؤثری دارد. در اثر پدیده مهاجرت این ساختار دستخوش تغییر می‌شود. فرآیند جامعه‌پذیری تحت تأثیر کدامیک از دو فرهنگ (اصلی و مهاجرپذیر) انجام می‌شود؟ این مسائلی است که نظریات فرهنگ‌مدار به آن می‌پردازند. دومین بحث، زیر عنوان نظریات فشار (Strain theories) مطرح می‌شود. در اینجا بحث آن است که انسان موجودی است ماهیتاً هم‌نوا و مطیع، در جهت سازگاری با محیط اقدام می‌کند. زیرا انسان هم‌نوا می‌تواند آمال و آرزوهای خود را محقق کند. اما برخی انسان‌ها تحت تأثیر امیال خود و با نداشتن امکانات مشروع جهت دستیابی به اهداف خود راه بزهکاری در پیش می‌گیرند. تئوری فشار یعنی اینکه چگونه انسان ذاتاً مطیع و قانون‌گرا برای دستیابی به آمال مشروع خود ضوابط متعارف را نقض می‌کند.

سومین گرایش مورد بحث، نظریه عقلانیت محوری است. به این ترتیب که در واقع انسان موجودی است عقلانی. طبق این نظریه انسان بزهکار دست به انتخاب عقلانی می‌زند (Rational choice theory). پس بزهکاری تابع یک عقلانیت است. چگونه بزهکار به این عقلانیت مجرمانه رسیده است.

گرایش چهارم، آن است که برای مطالعه جرم باید به جای مطالعه مجرم، کیفر و دستگاه قضایی و به طور کلی عدالت کیفری را مطالعه کرده و تأثیر آن‌ها را بر جرم بررسی کنیم. در این دیدگاه، دستگاه قضایی سدی در برابر جرم و مجرم تلقی نمی‌شود بلکه خود ممکن است به جرمی دامن بزند. در اینجا است که بحث جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی مطرح می‌شود.^۱

پنجم، آن که گرایشات کنونی جامعه‌شناسی جنایی چیست؟

گفتار اول - چگونگی تولد جامعه‌شناسی جنایی

اصولاً علوم اعم از علوم طبیعی مثل ریاضی و نجوم و علوم انسانی مثل جامعه‌شناسی و تاریخ در آغاز در چارچوب علوم متافیزیک یا در واقع علوم دینی قرار داشتند یعنی جزء بحث‌های انحصاری ادیان و اخلاق دینی بودند. معمولاً علمای دینی - مثلاً در غرب، علمای مسیحی - راجع به آن‌ها قلم می‌زدند. اما علوم طبیعی در عصر روشنگری و با وقوع انقلاب صنعتی از اواخر قرن هجدهم به تدریج از ملاحظات متافیزیکی و دینی فاصله گرفتند. افراد غیرروحانی هم به خود اجازه دادند که راجع به علوم طبیعی و پس از آن کم کم علوم انسانی فکر کنند و آن‌ها را غیر قابل تبیین ندانند. علوم طبیعی مثل فیزیک و شیمی سریعاً از ملاحظات متافیزیک خالی شدند اما علوم انسانی هنوز هم این رگه‌ها را حفظ کرده است. به همین دلیل مباحث حقوق و جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم انسانی برای دولتها حساس است چون ایدئولوژی مبنای آن دولت نسبت به این مسائل نظر دارد.

اولین دانشمندی که کوشید به علوم اجتماعی جنبه علمی بخشد اگوست کنت بود. او از بانیان جامعه‌شناسی بود که کوشید آورده‌های علوم را برای مطالعه وقایع اجتماعی مورد استفاده قرار دهد و با رویکردی تحقیقی یعنی مطالعه و مشاهده و آزمون، وقایع اجتماعی را بررسی و تحلیل کند. یکی از وقایع اجتماعی جرم است. به این ترتیب بود که پس از

^۱ - قابل ذکر است که نظریات "کنترل اجتماعی جرم" نیز بررسی خواهد شد.

آقای کنت و در حدود یک قرن بعد، دکتر لمبروزو با توجه به روش تحقیقی مورد نظر کنت جرم را به عنوان واقعه اجتماعی از زاویه دید پزشکی بررسی کرد. به این ترتیب که در مطالعه جرم از زاویه پوزیتیویستی (تحقیقی)، آورده‌های علوم پزشکی را مورد استفاده قرار داد. طبعاً مقاومت در برابر رویکرد تحقیقی و اثباتی و علمی در علت شناسی جرم به این جهت بود که این روش اجازه می‌داد خیلی از بی‌عدالتی‌های طبقه حاکم و علل بزهکاری مرتبط با اقتصاد حاکم و تبعیض اقتصادی موجود بیان و منافع طبقه حاکم تهدید شود؛ لذا در اروپای قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم با توجه به اینکه بزهکاری مساوی با طبقه پایین جامعه تلقی می‌شد و سرمایه‌داران منزله از جرم اعلام می‌شدند، فرض بر این بود که سرمایه‌داران تأثیری در علل بزهکاری افراد جامعه ندارند. روش تحقیقی این فرض معمول را زیر سؤال برده و منافع سرمایه‌داران را تهدید می‌کرد، زیرا روش علمی مطالعه جرم نشان می‌داد که بخشی از بزهکاری ناشی از بهره‌کشی اقتصادی از مردم توسط حکومت است، یعنی بخشی از بزهکاری به خاطر نقض حقوق اولیه مردم توسط حکومت‌ها و سرمایه‌داران است. به این ترتیب روش تحقیقی به تدریج جای خود را باز کرد و جرم هم مشمول مطالعات علمی شد و از تأملات اخلاقی و فلسفی خارج گردید. اما مطالعه علمی و عینی جرم با موانعی روبروست که باعث می‌شود این مطالعه همیشه با عینیت و بی‌طرفی صورت نگیرد. اول اینکه جرم و بزهکاری همواره ایجاد ترس و وحشت می‌کند. این احساس ناامنی می‌تواند رویکرد عینی و مستقل را مخدوش کند. چون جرم عمل بدی است، ممکن است محقق تحت تأثیر این برداشت قرار گیرد که جرم بد است و پیش‌داوری پیدا کند. جرم ایجاد ترس از دیگری می‌کند ترس از تفاوت. به این ترتیب متفاوت زیستن افراد باعث نگرانی عده‌ای می‌شود.

این متفاوت بودن در نوشته‌های لمبروزو به چشم می‌خورد. او سیمایی از مجرم ترسیم کرده که متفاوت از سیمای انسانهای متعارف است.^۱ به خاطر ویژگیهای نامتعارف اشخاص، لمبروزو برخی را مجرم مادرزاد می‌داند. حال آنکه تنها گناه این عده، تفاوت جسمانی آن‌ها با متعارف افراد جامعه بود. پس جرم‌شناسی در بستری منفی و با پیش‌داوری نسبت به دیگران به وجود آمد. ترس از بیگانه (مثلاً کسی که جور دیگری لباس می‌پوشد یا به زبان دیگری تکلم می‌کند) هم از جنس ترس از مجرم است. بومیان از بیگانگان دوری کرده و احتیاط می‌کنند. مجرم هم مترادف است با بیگانه و بیگانه بودن یعنی تفاوت داشتن و تفاوت نیز مترادف است با خطر. همین احساس خطر، محقق را به سمت پیش‌داوری سوق می‌دهد.

دومین مانع آن است که جرم جاذبه دارد. جرم مصرف دارد و یک صنعت را به خود اختصاص داده است. مثلاً فیلمها و رمانهای پلیسی و صفحات حوادث روزنامه‌ها علاقمندان بسیاری دارند. جرم یک تجارت است و همین جذابیت می‌تواند بی‌طرفی محقق را برهم زند.^۲

^۱ - به این نگرش که مجرم را فردی ماهیتاً متفاوت از غیرمجرم می‌داند، رویکرد افتراقی (Differential Approach) گفته می‌شود.

^۲ - این امر از آن جهت مانعی در مطالعه علمی و عینی جرم است که جرم برای افراد جامعه جالب است. هنگامی که جرمی به وقوع می‌پیوندد آنها می‌خواهند بیشتر درخصوص آن بدانند و این همان جاذبه‌دار بودن جرم است. از طرفی پژوهشگر نیز عضوی از همین جامعه است لذا ممکن است هنگام مطالعه جرم تحت تأثیر این جاذبه قرار گرفته و عینیت و عقلانیت لازم را رعایت نکند.

مانع سوم در مطالعه علمی راجع به جرم آن است که مرز جرم با گناه همواره نامشخص است؛ لذا مطالعه جرم ما را با مطالعات دینی نزدیک می‌کند. البته امروز خیلی از جرایم مانند عبور از چراغ قرمز یا جرایم رایانه‌ای محمولی در اخلاق دینی و شرعی ندارد، اما راجع به قتل و زنا و نظایر آن حکم خاص شرعی وجود دارد. محقق با پیشداوریهای دینی خود ممکن است مجرم را فردی گناهکار بداند و لذا ملاحظات علمی را بطور کامل رعایت نکند. در جهت قرابت جرم و گناه ملاحظه می‌شود که تشریفات دادرسی قرابت زیادی با تشریفات اخلاق مذهبی دارد مثل ادای سوگند شاهد به گفتن حقیقت یا شروع دادرسی با نام خداوند (در ایران).^۱ از این گذشته در زبان حقوق کیفری مضامین اخلاقی کم نیستند مثل سزا، پاداش، مکافات، توبه و کفاره. اینها مضامینی هستند که در مورد فرد گناهکار هم بکار می‌بریم؛ لذا ممکن است بین جرم و گناه خلط شود. خود این مسأله بی‌طرفی در مطالعه را مخدوش می‌کند. رویکرد یا روش پوزیتیویستی که به دنبال اگوست کنت توسط پزشکان و حقوقدانان و جامعه‌شناسان - به ترتیب مثل لمبروزو، گاروفالو و فری - در قرن نوزدهم نسبت به جرم اعمال شد تدریجاً اجازه داد به رویکردی بی‌طرف نسبت به جرم برسیم. طبعاً رویکرد جامعه‌شناختی در جرم‌شناسی پس از رویکرد زیست‌شناختی مطرح شد.

در گرایش زیست‌شناختی لمبروزو و طرفدارانش جرم را امری ذاتی تلقی کرده و لذا مجرم را از دست رفته می‌دانستند. آن‌ها طرفدار تأثیر عوامل ذاتی بر جرم بودند. اما رویکرد جامعه‌شناختی، این جرمیت را شکست و تدریجاً جرم را محصول جامعه دانست. این اراده آزاد در کتاب بکاریا مورد تأکید قرار می‌گیرد. بکاریا در کتاب جرایم و مجازات‌ها با جبریت مخالفت می‌کند و انسان را در مقابل اعمال خود مسئول می‌داند. بحث دیگری که مطرح می‌شود آن است که جبریت چهره‌های مختلف دارد و جرم از زوایای مختلف علاوه بر زاویه زیست‌شناختی مورد بررسی قرار گرفته است و لذا مثلاً از نظر اجتماعی هم ممکن است جرم یک پدیده جبری و اجتناب‌ناپذیر تلقی شود. یا آنکه جرم ناشی از یک جبریت اقتصادی باشد، یا آنکه این جبریت بزهکاری جنبه آماری یا سیاسی داشته باشد.

بنابراین همانطور که قبلاً اشاره کردیم آفت تحقیقات در علوم انسانی عدم رعایت بی‌طرفی است. بر جرم‌شناسان ایراد می‌گیرند که چون آن‌ها برای گذران زندگی باید تحقیقات خود را با بودجه‌های عمدتاً دولتی انجام دهند نمی‌توانند در نتایج تحقیقات‌شان، واقعیات را آنگونه که هست نشان دهند چه بسا که این واقعیات به مذاق دولت خوش نیاید.

از سوی دیگر هر پژوهشگری نیاز به داده‌ها و اطلاعات دارد. این اطلاعات را کارفرمای او در اختیارش قرار می‌دهد؛ لذا محقق وابسته به کارفرماست و سند و مدرکی را مطالعه می‌کند که کارفرما در اختیار وی قرار داده و طبیعی است که در این زمینه هم خط قرمزها و محدودیتها و طبقه‌بندی‌هایی وجود دارد. البته برخی محققان می‌کوشند با مطالعات میدانی خلأ آمار و اطلاعات رسمی جرم را پر کنند.

بنابراین، جامعه‌شناسی جنایی از نظر مراحل تولد، دارای چند مرحله است که به بیان آن‌ها در ذیل می‌پردازیم. ۱- مکتب جغرافیای جنایی. ۲- دیدگاه‌های مارکسیستی و سوسیالیستی. ۳- مکتب تحقیقی (و متعاقباً رویکردهایی که روی

^۱ - در مورد رابطه جرم و گناه، نگاه کنید به: دکتر سید محمد حسینی، «رابطه مفهوم شرعی گناه و مفهوم حقوقی جرم و نسبت تحریم و تجریم» کتاب «علوم جنایی»، مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۳

عوامل محیطی جرم کار کردند مانند دیدگاه‌های دورکیم که بعضاً به آن مکتب جامعه‌شناختی دورکیم گفته می‌شود و دیدگاه‌های دکتر لاکاسانی که برخی آن را مکتب محیط اجتماعی نامیدند).

الف - مکتب جغرافیای جنایی

نگاه اثباتی یا تحقیقی یا علمی به جرم در طول تاریخ رشته ما اشکال مختلفی به خود گرفته است. محققین مختلف چه از بعد جامعه‌شناسی و چه انسان‌شناسی و پزشکی با درجات مختلفی جرم را هم به عنوان پدیده‌ای ضد اجتماعی و هم به عنوان یک پدیده اخلاقی مذموم مورد مطالعه قرار داده‌اند و البته دیدگاه‌های آن‌ها گاه مقابل هم قرار گرفته است. اولین رویکرد به جرم، رویکرد جغرافیایی و مطالعه تأثیر محیط فیزیکی یا محیط طبیعی بر جرم بوده است. مکتب جغرافیای جنایی در سال ۱۸۳۰ به وجود آمد. این مکتب را کتله بلژیکی که ریاضیدان و متخصص آمار بود و گری که فرانسوی و حقوقدان بود، پایه‌گذاری کردند. کتله از طریق ریاضیات و آمار، رفتارهای انسانی را بررسی می‌کرد و در فرانسه، آمار جنایی را با کمک گری ایجاد کرد و ارتباط آن را با محیط فیزیکی مورد بررسی قرار دادند و به این ترتیب، تأثیر جغرافیایی، شرایط جوی و آب و هوایی را بر رفتار انسان‌ها و از جمله بر رفتارهای مجرمانه، مورد بررسی قرار دادند. این مکتب تا سال ۱۸۸۰ عمر کرد. از نظر تاریخی، ابداع آمار جنایی در فرانسه، مطالعه جرم در بستر محیط جغرافیایی را تسهیل کرد. آمار جنایی^۱ برای نخستین بار توسط ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم در فرانسه به وجود آمد و «ژاک گری دو شانوف» مسئول شد تا آمار آراء محکومیت‌های کیفری دادگاه‌های فرانسوی را از سال ۱۸۲۵ به قول عده‌ای، و از سال ۱۸۲۶ به قول عده‌ای دیگر، جمع‌آوری و تنظیم کند؛ لذا اولین آمار جنایی، در مورد بزهکاری قانونی بود. این آمار در سال ۱۸۳۳ موضوع مطالعه‌ای در کتاب «آندره میشل گری» به نام «جستاری در آمار اخلاقی فرانسه» قرار گرفت. موضوع این کتاب مطالعه جرم براساس آمار محکومیت‌های کیفری محاکم فرانسه در سالهای بین ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰ بود. اما سؤال این است که چرا این کتاب عنوان جستاری در آمار اخلاقی فرانسه را داشت در حالیکه موضوع آن مطالعه آمار محکومیت‌های کیفری فرانسه بود؟

پاسخ این است که در آن عصر (اوایل قرن نوزدهم) هنوز حقوق کیفری و جرم با اخلاق و گناه رابطه نزدیک داشت. در ابتدا هر جرم گناه و هر گناه جرم محسوب می‌شد؛ لذا آقای آندره میشل گری و نیز آقای کتله که به آماردانان اخلاقی (آمارگران اخلاقی) مشهور هستند جرم را عملی ضد اخلاقی می‌دانستند و لذا با مطالعه جرایم در فرانسه به دنبال برآورد میزان تخلّق مردم به اخلاقیات بودند چون جرم یک رفتار ضد اخلاق بود.

این تحقیقات در پنج استان فرانسه انجام شد و سپس روی نقشه فرانسه، منحنی بزهکاری بررسی شد. آقای آندره میشل گری به این نتیجه رسید که در آن دوره پنج ساله یک نظم سالیانه در آمار بزهکاری دیده می‌شود. در آن کتاب

^۱ - آمار جنایی در مفهوم جامع و کلان خود، برون‌داد مجموعه رویدادهای جنایی، تخلف‌ها، انحراف‌ها و آسیب‌های اجتماعی است که بر پایه یک فرایند معتبر و اطمینان‌آور، گردآوری و پردازش می‌شود و در پایان سیمای جنایی جامعه را به نمایش می‌گذارد. اطلس جنایی ملی که دستاورد نهایی این طرح ملی است، بر ارکان و زیرساخت‌هایی استوار است که در صورت تأمین آنها، می‌توان آمار و اطلاعات مورد نیاز تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران تدابیر کنشی و واکنشی نظام سیاست جنایی ملی را تهیه و در اختیارشان قرار داد. رک. ذوالقدر، محمد باقر و جلالی فراهانی، امیرحسین، از آمار جنایی تا اطلس جنایی، رهیافت‌های نوین پیشگیری از جرم، جلد اول، نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۱، صفحه ۷۷ و بعد.

آقای گری یک نیمرخ از جرم و مجرمین ترسیم کرد. به موجب این سیمای جنایی، محکومین دادگاههای کیفری فرانسه مذکر، جوان، شهری و از طبقه فقیر بودند. گری نتیجه گرفت که براساس این آمار پنج ساله، چه از نظر کمی و چه کیفی ما شاهد نوعی نظم و استمرار سالیانه در آمار هستیم. جرم و بزهکاری یک پدیده تصادفی نیست. بلکه پدیده‌ای است که از یک اصل تبعیت می‌کند. یک جبر آماری براین مقوله حاکم است، یعنی براساس آمار، میزان بزهکاری تقریباً ثابت است.

پس از آندره میشل گری، «آدولف کتله» در کتابی تحت عنوان «جستاری در فیزیک اجتماعی» در سال ۱۸۳۵، براساس آمار محاکم فرانسه تا سال ۱۸۳۳ و مطالعه در استانهای مختلف با لحاظ تأثیر سن، جنس، سطح تحصیلات، فصول و مطالعه استمرار سالیانه بزهکاری و تناسب جرایم نتیجه گرفت که بطور مستمر نوعی تمایل به جرم یا میل مجرمانه وجود دارد و وی ثابت کرد که تمایلات مجرمانه تابعی است از نوسانات جمعیتی و اجتماعی. کتله و گری بطور ضمنی می‌خواهند بگویند نوعی جبریت در بزهکاری وجود دارد. جالب آنکه آن‌ها منکر آزادی اراده نیستند، اما معتقدند که گویی در جامعه یک سلسله عوامل طبیعی (فیزیکی) وجود دارد که اراده‌های فردی عده‌ای را خنثی می‌کند؛ لذا کتله هم صحبت از جبریت آماری کرد، جبریت آماری که رفتار انسان را جهت می‌دهد. به این ترتیب کتله و گری با توجه به قانون استمرار سالیانه جرم و نظم سالیانه در ارتکاب جرم معتقدند که می‌شود گفت چند نفر مرتکب جرم خاص (مثلاً قتل یا ایراد جرح) می‌شوند همانطور که می‌شود پیش‌بینی کرد که هر سال چند نفر متولد شده یا می‌میرند. کتله و گری جبر پنداران آماری بوده‌اند.

به عبارت دیگر می‌توان گفت که استفاده از الگوهای طبیعی برای تبیین پدیده‌های انسانی و مجرمانه، منجر به ارائه "قانون ثبات نسبی بزهکاری یا قانون استمرار و تداوم جرم" توسط آدولف کتله و گری شد. وی معتقد بود که اغلب قوانین مکانیک در جهان، همانندهایی در جهان معنوی دارند. وی با تکیه بر آمار سالانه بزهکاری، معتقد بود که پدیده بزهکارانه دارای ثبات است و از توازن در حرکت برخوردار است، یعنی پدیده مجرمانه با نظم کامل تکرار می‌گردد، لذا می‌توان تحولات آنرا پیش‌بینی نمود. اما ظاهراً چنین برمی‌آید که این ثبات یک امر کاملاً ساختگی و غیرواقعی است و به تعبیر برخی جرم‌شناسان، این ثبات به اشباع دستگاه پلیس و سازمان‌های قضایی منتسب است. به این معنا که آنچه در آمار قضایی منعکس می‌شود شاخص میزان کارایی و فعالیت این سازمان‌ها تلقی می‌شود نه شاخص بزهکاری واقعی؛ لذا چنانچه امکانات دستگاه قضایی ثابت فرض شود، این بازده از یک حداقل و یک حداکثر مشخص تجاوز نخواهد کرد.^۱

اما در ادامه تحقیق کتله و گری، در سال ۱۸۴۳ در بلژیک فردی به نام «دوک پسیو»^۲ کتابی به نام «شرایط فیزیکی و اخلاقی جوانان کارگر» تدوین نمود. در این کتاب او با آمار نشان داد که فقر و بحران اقتصادی که یکی از شاخص‌های آن بیکاری است رابطه معنا داری با بزهکاری دارد و نیز صنعتی شدن جامعه بر تعداد جرایم می‌افزاید. این دیدگاه را به جبریت اقتصادی تعبیر کرده‌اند. در همین وادی، فرد بلژیکی دیگری به نام «بورت»^۳ در سال ۱۸۴۲ براساس مطالعات

^۱ - اردبیلی، محمدعلی، جزوه جامعه‌شناسی جنایی (بخش اول)، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۳-۱۳۸۲، صفحه ۱۶۹.

^۲ - Duc petiaux

^۳ - Burt

خود در لندن و پاریس، تنزل کیفیت شرایط کار به خاطر صنعتی شدن و کاهش قیمت‌ها و دستمزدها بدلیل رقابت شدید را به عنوان عوامل اصلی افزایش تعداد سرقتها و شورشهای ناشی از قحطی و گرسنگی اعلام کرد. پس به تعبیر «بورت» بزهکاری نتیجه سوء عملکرد اجتماعی است و دلایل آنرا باید در ساختار اجتماعی جستجو کرد (جبریت اجتماعی).

ب- مکتب سوسیالیزم

در همین زمان عده‌ای از فلاسفه و اقتصاددانان و جرم‌شناسان معتقد بودند که برای مبارزه با بزهکاری و برهم زدن این جبریت کافی است دست به اصلاحات بزنیم. راه نجات جامعه از بزهکاری، اصلاحات است. در مقابل این اصلاح در اواسط سده نوزدهم دیدگاهی مطرح شد که بعدها به دیدگاه یا مکتب سوسیالیزم مشهور گردید. مکتب سوسیالیزم طرفدار انقلاب برای برهم زدن جبریت جرم بود. دو بانی عمده سوسیالیزم مارکس و انگلس بودند. این دو در سال ۱۸۴۸ منشور حزب کمونیسم را نوشتند. مارکس در سال ۱۸۶۷ کتاب سرمایه (capital) را نوشت و قویاً علیه بورژوازی و دین قلم زد و به طرفداری از طبقه کارگر و زحمتکش که دچار مشکلات بودند مطالبی را به نگارش در آورد. در آثار این دو نفر، جرم و چرایی آن خیلی موضوعیت ندارد بلکه بیشتر به مسائل اقتصادی پرداخته می‌شود. اما در این کتاب به زعم بسیاری از تحلیلگران، بزهکاری یک بی‌نظمی اجتماعی محسوب نشده است. جرم از منظر سوسیالیزم، خصیصه نظم اجتماعی دنیای سرمایه‌داری است و از این جهت امری محتوم در جامعه سرمایه‌داری، است.^۱ انگلس در سال ۱۸۴۵ کتاب «وضعیت و موقعیت طبقه زحمتکش در انگلستان» را به رشته تحریر در آورد. او در این کتاب جرم را پدیده‌ای تصادفی نمی‌داند بلکه جرم را تولید اجتماعی می‌داند که بر روابط اجتماعی موجود مبتنی است. روابط اجتماعی موجود در آن عصر، رابطه طبقه دارا و نادار بوده است؛ لذا در چنین شرایطی بزهکاری کارگر امری محتوم است چون طبقه کارگر برای کسب حقوق جدید دست به اقداماتی می‌زند که از نظر جامعه سرمایه‌داری، جرم و شورش و طغیان تلقی می‌شوند. به این ترتیب جرم در چارچوب و مکانیزم تولید در جامعه سرمایه‌داری به وجود می‌آید و لذا اگر کسی مرتکب سرقت چوب برای تأمین گرمای خانه‌اش می‌شود این از دید جامعه سرمایه‌داری نقض یک هنجار اخلاقی نیست بلکه از این جهت چنین کاری جرم و قابل تعقیب است که به اقتصاد و تولید اقتصادی جامعه لطمه می‌زند. بنابراین از زاویه دید مکتب سوسیالیزم، ملاحظات اخلاقی در جامعه سرمایه‌داری حاکم نیست بلکه آنچه مهم است اقتصاد است و لذا فرآیند جرم‌انگاری علیه اموال صرفاً بار اقتصادی دارد و آنهم حمایت از مالکیت خصوصی است که در ید عده قلیلی از سرمایه‌داران است.

در اینجا هم نوعی جبریت اقتصادی به چشم می‌خورد. به این معنا که مادام که جوامع سرمایه‌داری وجود دارند و عده قلیلی از انسان‌ها از اکثریت انسان‌ها بهره‌کشی کرده و حقوق آن‌ها را نمی‌پردازند تضاد منافع و اختلاف طبقاتی وجود دارد و از منظر حقوق حاکم مبارزه طبقاتی یعنی جرم.

جبریت اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری از نظر سوسیالیزم به دلایل دیگری هم توجیه می‌شود و آن اینکه بزهکار، تولید جرم می‌کند. در پی تولید جرم او بطور غیرمستقیم تولید حقوق کیفری می‌کند. به دنبال حقوق کیفری تولید استاد حقوق جزا می‌کند و در کنار استاد و کلاس درس، تولید ادبیات جرم می‌شود. همه این تولیدات بار اقتصادی دارد.

^۱ - اینان جرم را نوعی اعتراض به جامعه سرمایه‌داری و قوانینی که در جهت منافع عده‌ای اندک یعنی سرمایه‌داران وضع شده می‌زنند.

از سوی دیگر بزهکار، پلیس را تولید می‌کند و دادگستری را نیز به وجود می‌آورد. همزمان زندانبان و جلاّد و هنر و رمان و تراژدی جنایی را به وجود می‌آورد. به این ترتیب مکتب سوسیالیستی معتقد است که بزهکار در تحریک نیروهای مولد (productive) شرکت می‌کند. چون جرم سبب می‌شود که آن جمعیت اضافی در بازار کار حذف شود. یعنی عده‌ای مرتکب جرم می‌شوند و با این کار به زندان می‌روند و به این ترتیب جا برای کار دیگران باز می‌شود. به این ترتیب رقابت بین کارگران کم می‌شود و حقوقها نیز از یک حداقل پایین‌تر نمی‌آید. مبارزه علیه جرم هم بخشی از نیروی جامعه را به خود جلب می‌کند. پس ملاحظه می‌شود که از منظر مکتب سوسیالیستی بزهکار در جامعه سرمایه داری موجودی است مولد و تنظیم کننده بازار. به عبارت دیگر عده‌ای از جرم‌شناسان سوسیالیست از این تحلیل اصل دیگری را استخراج کرده‌اند و آن اینکه اگر در جامعه سرمایه‌داری کمبود نیروی کار پیش آید سعی می‌شود افراد کمتر به زندان فرستاده شوند یا از زندان آزاد شوند تا وارد بازار کار شوند. به عکس هرگاه تعداد بیکاران زیاد باشد دولت بخش مازاد متقاضیان کار را به زندان می‌اندازد تا بازار متعادل شود. به این ترتیب هم از دید مکتب سوسیالیزم جرم در جامعه سرمایه داری کارکرد اقتصادی دارد. مادام که جامعه سرمایه‌داری وجود دارد و ثروت عادلانه توزیع نشده باشد جرم وجود دارد.

جرم‌شناسی سوسیالیست، که حاصل اندیشه جرم‌شناسان مارکسیست اروپای غربی بود، یک رویکرد تک‌عاملی - تک-بُعدی بود که به موجب آن، بزهکاری تنها ریشه در اقتصاد که زیربنا محسوب می‌شود، دارد و توزیع ناعادلانه امکانات مادی و ثروت میان مردم، به جرم و انحراف به عنوان مسائل روبنایی، می‌انجامد. با زوال نظام سرمایه‌داری و محو نظام طبقاتی و استقرار نظام اشتراکی یا کمونیستی، بزهکاری و انحرافات اجتماعی هم محو خواهد شد. با فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی در اواخر ۱۹۸۰، جرم‌شناسی سوسیالیستی جرم‌محور رسمی و دولتی‌شده نیز به تاریخ سپرده شد، لیکن این رویکرد در شکل‌گیری بعضی گرایش‌های انتقادی جرم‌شناسی در جوامع باز و دموکراتیک بی‌تأثیر نبود.^۱

به دنبال دیدگاه‌های سوسیالیزم برخی در جهت انجام تحقیقات باپیش فرضهای مارکسیستی از آثار مارکس و انگلس استفاده کردند. در این خصوص در ایتالیا فردی به نام کلاجان، از معاصران فری، باله‌ا‌ق به تحلیل‌های مارکسیستی کلاً توضیحات زیست‌شناختی در باب جرم را منکر شد در حالیکه قبلاً طرفدار مکتب تحقیقی بود. به این ترتیب دیدگاه‌های مارکس به دیدگاه‌های مکتب تحقیقی ضربه زد. کلاجان مشروعتی تز دکتر لمبروزو را در سال ۱۸۸۴ زیر سؤال برد و اعلام کرد که تربیت طفل در خانواده، رفتار وی را جهت می‌دهد. این تربیت خانوادگی به منابع اقتصادی و مالی خانواده وابسته است و با آن رابطه مستقیم دارد. بودجه قویتر باعث تربیت بهتر است و در نتیجه جرم به وجود نمی‌آید. عکس این مطلب هم صادق است.

دیدگاه مارکس مورد توجه فردی هلندی به نام بونگر هم قرار گرفت. او پایان‌نامه دکتری خود را با عنوان «بزهکاری و شرایط اقتصادی» در سال ۱۹۰۵ دفاع کرد. در این پایان‌نامه او بزهکاری فقرا و توانگران را مقایسه کرد. در این کتاب او نشان داد که جرایم مالی مثل سرقت و تكدی را معمولاً افراد فقیر مرتکب می‌شوند، اما جرایم طبقه دارا از قبیل سرقت‌های متقلبانه، جعل و انواع تقلب است که در بستری اجتماعی و اقتصادی ارتکاب می‌یابد. هدف آن افزایش حداکثر سود و حکومت منطق سوداگری است که روابط اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. او فراتر از تز سوسیالیزم می‌رود و

^۱ - رک. جرم‌شناسی در آغاز هزاره سوم، منبع پیشین، صفحه ۱۶.

معتقد است که اگر روابط اجتماعی تحت حکومت سوداگری و منطق پول باشد هر دو طبقه دارا و ندار مرتکب جرم می‌شوند. در اینجا هم با جبریت اقتصادی مواجهیم.

ج - مکتب تحقیقی

مکتب تحقیقی در سال ۱۸۸۰ به وجود آمد. کتاب سزار لمبروزو (انسان / مرد بزهکار) در سال ۱۸۷۶ چاپ شد و کتاب انریکو فری (افق‌های نوین حقوق کیفری / جامعه شناسی جنایی) در سال ۱۸۸۱ و کتاب رافائل گاروفالو (جرم‌شناسی) در سال ۱۸۸۵. پس در این سالها مکتب تحقیقی و به موازات آن تز مارکسیستی حاکم است. اما این دو مکتب، دو جبریت متفاوت را ارائه می‌دهند: جبریت اقتصادی مکتب سوسیالیزم با جبریت زیستی مکتب تحقیقی این تفاوت را دارد که مکتب تحقیقی یک مکتب تجربی و مبتنی بر آزمایش و مقایسه بوده و مجرم را از نزدیک مطالعه کرده اما مکتب سوسیالیزم بیشتر بر پیش‌فرضها و تاملات فکری خود استوار است که لزوماً مبتنی بر مطالعات آماری نیستند. این مکتب نوعی مخالفت با حکومت‌های سرمایه‌داری و آثار جرم‌زایی آن است. در جرم‌شناسی علمی مکاتبی را بحث می‌کنیم که مبنی بر مطالعه علمی و میدانی باشند. دیدگاه‌های فلسفی و اظهارات کلی جنبه نیمه علمی دارد اگرچه از نوعی علمی بودن تبعیت می‌کند. (اگوست کنت سه مرحله برای علم قائل است: مرحله ربانی، مرحله عقلانی (دیدگاه‌های عقلی محض) و مرحله علمی (مبتنی بر مطالعات میدانی و شواهد تجربی)).

در مکتب تحقیقی ایتالیایی اصل کلی آن است که نوع جبریت ما با عوامل زیستی و روانی همراه است. این عوامل زیستی و روانی از منظر لمبروزو امری ارثی است. آقای فری جبریت زیستی لمبروزو را تعدیل کرده و جرم را حاصل شرایط اجتماعی و فردی دانست.^۱ فری براساس مطالعات گری و کتله دو قانون را مطرح کرد: «قانون اشباع جنایی»^۲ و «قانون فوق اشباع جنایی».^۳

پس دیدگاه فری بی تأثیر از قانون حرارتی کتله و قانون نظم سالیانه در ارتکاب جرایم نبوده است که کتله قبلاً به آن اشاره کرده بود. فری در بحث قانون اشباع جنایی اعلام کرد که در یک محیط اجتماعی معین میزان مستمر و معینی از بزهکاری وجود دارد و به موجب قانون فوق اشباع جنایی هرگاه در یک محیط اجتماعی یک واقعه غیرعادی رخ می‌دهد منجر به تغییر روابط اجتماعی می‌شود که این تغییر روابط باعث افزایش جرایم می‌شود. به محض اینکه این واقعه و آثارش تعدیل شود جریان بزهکاری در آن جامعه آهنگ معمول خود را باز می‌یابد. به تعبیر فری در یک جامعه نیروهایی طبیعی در همه جا حضور دارند که به ارتکاب جرم در زمان نظم می‌دهند. فری می‌گوید انسان فکر می‌کند آزاد است، اما این یک وهم است چون انسان‌ها هر ساله باید تا میزان معینی مرتکب جرم شوند. این نیروهای طبیعی هستند که رفتار مجرمانه را باعث می‌شوند.

^۱ - باتوجه به اینکه لمبروزو معتقد به جبریت زیستی بود یعنی جرم را ناشی از عوامل زیست‌شناختی می‌دانست لذا در این جا که مربوط به جامعه‌شناسی جنایی است به نظریات وی پرداخته نمی‌شود (هرچند که وی در سالهای پس از ارائه نظر خود وجود مجرمنی اتفاقی را نیز پذیرفت) لیکن باتوجه به اینکه فری جرم را حاصل ۳ دسته عوامل می‌دانست: (۱) عامل انسان شناختی (۲) محیط فیزیکی (۳) محیط اجتماعی، لذا در این مبحث به نظریات فری می‌پردازیم.

^۲ - Criminal Saturation

^۳ - Criminal Extrasaturation

به عبارت دیگر، فری واقعیت جنایی را در بوتۀ آزمایش علم شیمی سنجید. یعنی همان طور که در یک حجم معین با گرمای معین، مقدار معینی از یک ماده شیمیایی حل می شود، بدون آنکه اتمی کمتر یا بیشتر کاسته یا افزوده شود، در یک محیط اجتماعی معین با شرایط فردی و طبیعی معین نیز تعداد معینی جرم ارتکاب می یابد، نه کمتر و نه بیشتر. این قانون بر سرنوشت جوامعی حاکم است که دوران آرامش و ثبات را می گذرانند، اما در جوامعی که دستخوش نوساناتی مانند جنگ، قحطی، انقلاب و شورش شوند در این نظم تغییراتی حاصل خواهد شد و میزان جرایم افزایش خواهد یافت، همان گونه که محلول شیمیایی اشباع شده با افزایش درجۀ حرارت، کمیت بیشتری از ماده شیمیایی را در خود حل خواهد کرد. در اینجا جامعه به مرحله فوق اشباع جنایی می رسد.^۱

بنابراین فری در کتاب افق های نوین حقوق کیفری اصل کلاسیک مسئولیت کیفری را رد کرده و مسئولیت اجتماعی بدون تقصیر را پیشنهاد می کند که مبتنی بر درجه خطر اجتماعی است و به جای کیفر هم اقدامات دفاع اجتماعی را هماهنگ با مسئولیت اجتماعی پیشنهاد می کند که این اقدامات باید منطبق با خصوصیات بز هکار باشند.

فری با دو قانون خود به جبریت اجتماعی توجه می کند. در رابطه با تأثیر این دیدگاه ها در حقوق کیفری باید اشاره کرد که ما در حقوق کیفری تا اندازه ای مسئولیت اجتماعی مبتنی بر خطر اجتماعی را پذیرفته ایم و آن هم در اقدامات تأمینی است که مبتنی بر حالت خطرناک هستند. در قانون اقدامات تأمینی ما مواردی وجود دارد که اقدام تأمینی بدون ارتکاب جرم اعمال می شود مثل ضمانت احتیاطی موضوع ماده ۱۴. در سال ۳۹ یعنی سال تصویب این قانون، تهدید به قتل جرم نبود. این ماده با ماده ۱ همان قانون تعارض دارد. زیرا در ماده ۱ به لزوم ارتکاب جرم برای اعمال اقدام تأمینی تصریح شده است. علت این استثنای ماده ۱۴ چیست؟ در پاسخ باید گفت که این قانون از حقوق سوئیس الهام گرفته است.^۲ در سالهای دهه ۱۹۶۰ حالت خطرناک مجرم ملاک بود و این ضمانت احتیاطی یک اقدام دفاع اجتماعی است که البته خلاف اصل قانونی بودن مجازات است. بنظر می رسد که قانونگذار ما در اقتباس خود اشتباه کرده است.

اندیشه اقدامات دفاع اجتماعی را باید در مکتب تحقیقی جستجو کرد. اقدامات دفاع اجتماعی بر دو نوع است: پیش از جرم^۳ و پس از جرم.^۴ حقوق کیفری به اقتضای اصل قانونی بودن فقط مرحله پس از جرم را پذیرفته اما جرم شناسی در هر دو سطح در نظر گرفته می شود.

در عرصه علم حقوق، ارتکاب جرم اماره و جلوه قانونی حالت خطرناک است اما حالت خطرناک همیشه به صورت جرم بروز نمی کند. در ماده ۱۴ ما با حالت خطرناکی مواجهیم که بر آن اماره قانونی مبتنی نیست.^{۵ و ۶}

^۱ - رک. اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۱۶۴-۱۶۵.

^۲ - درخصوص تاریخچه وضع این قانون در ایران باید اشاره نمود که زمانی که دکتر هدایتی دانشجوی دکترا در سوئیس بودند قانونی درخصوص این اقدامات در آنجا تصویب می گردد که ایشان نیز پایان نامه خود را به این امر اختصاص می دهند. پس از مراجعت به ایران، ایشان پیش نویس این قانون را تهیه و تنظیم کرده که پس از طی مراحل و تشریفات به صورت قانون فعلی درآمد.

^۳ - Ante Delictum

^۴ - Post Delictum

^۵ - برای اطلاع بیشتر در این خصوص رک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین، کیفرشناسی، انتشارات مجد، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، صص ۱۸-۹.

^۶ - ما در حقوق کیفری موضوعه از «حالت خطرناک» نام نمی بریم بلکه از «مجرم خطرناک» یاد می کنیم. این بدان علت است که هنگامی که ما از مجرم یاد می کنیم درواقع نظر به اصل قانونی بودن جرم و مجازات داشته ایم.

بحث دیگر ما راجع است به مفاهیم نسبی یا نظریه‌های نسبیت‌گرا در جامعه‌شناسی جنایی (در مقابل مطلق‌گرایی جبریت). در این خصوص از مکتب محیط اجتماعی صحبت می‌کنیم. عده‌ای بر این باورند که بانی این مکتب لاکاسانی، پزشک فرانسوی بود. او به طور ضمنی جبر پنداری گذشتگان خود بویژه جبریت مکتب تحقیقی را رد می‌کند. وی در مقابل آموزه لومبروزو، آموزه محیط اجتماعی را مطرح نمود. تفکر لاکاسانی در زمینه جرم‌شناسی در دو جمله مشهور وی خلاصه می‌شود:

۱- او معتقد است که هر جامعه دارای مجرمینی است که شایسته آن است. یعنی در هر جامعه‌ای با توجه به شرایط و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، جرایم خاصی ارتکاب می‌یابد. مثلاً در نظام کمونیستی که اقتصاد دولتی حاکم است جرایم اختلاس و ارتشاء هم زیاد و شایع است.

۲- او جامعه را تشبیه می‌کند به محل کشت و در این محل کشت، انسان بزهکار را به میکروب تشبیه می‌کند که اگر فرهنگ مساعد باشد آن میکروب رشد کرده و تبدیل به مجرم می‌شود. یعنی بزهکار عنصری است که وقتی ظرف و محیط مستعد باروری خود را بیابد، رشد می‌کند بنابراین باید نسبت به عوامل جرم‌زای محیط اجتماعی، اقداماتی به عمل آورد همان‌گونه که علیه بیماری‌های سل و... اقدامات کنشی و واکنشی انجام می‌دهیم.

متعاقب وی می‌توان از آقای گارو سخن گفت. او بین آزادی اراده مطلق از یکسو و جبریت مطلق از سوی دیگر یک حالت بینابین را می‌پذیرد. او معتقد است که برخی انسان‌ها در میان این دو حد عمل کرده و آزادی نسبی در ارتکاب جرم دارند لذا مسئولیت کیفری آن‌ها نسبی است.

حقوقدان دیگر فرانسوی، گابریل تارد، بیشتر به جنبه جامعه‌شناختی جرم توجه دارد و جرم را با محیط و پیرامون فرد مرتبط می‌کند. مثلاً در مورد سارقین و قاتلین می‌گوید اکثریت آن‌ها کسانی هستند که در دوران کودکی به حال خود رها شده‌اند و در کوچه و خیابان زندگی کرده‌اند. بزهکاری آن‌ها ناشی از عوامل ارثی نیست. آن‌ها جرم را انتخاب کرده‌اند و دلیل این امر هم مشکلات دوران طفولیت آن‌ها بوده است. او در سال ۱۸۹۰ کتاب «فلسفه کیفری» را به نگارش در آورد. وی در زمینه بزهکاری خانواده، بحران دینی و فقر را موثر می‌داند. آقای تارد دیدگاه دیگری نیز دارد تحت عنوان «قوانین تقلید» که در آن‌ها اراده فرد را بین جبریت و آزادی کامل می‌پذیرد. او معتقد است که همه رفتارهای انسانی تحت تأثیر سه مدل اتفاق می‌افتند: ۱- هر چه انسان‌ها به هم نزدیکتر باشند بیشتر از هم تقلید می‌کنند. ۲- انسان‌ها بیشتر از فرد فرادست خود تقلید می‌کنند. ۳- الگو یا مُد در انتخاب تقلیدها نقش مهمی دارد. وقتی دو مدل مغایر هم هستند فرد آن مدلی را انتخاب می‌کند که جدیدتر است. به این ترتیب آقای تارد می‌خواهد از طریق قوانین تقلید تحول تاریخی جرم را برای ما توضیح دهد و بگوید مردم در واقع مفاسد و معایب طبقه حاکم را تقلید می‌کنند و روستاییان هم از مردم شهر تقلید می‌کنند (مثلاً شرب خمر یا مصرف مواد مخدر به این نحو تقلید می‌شود). تارد معتقد است که قوانین تقلید اجتناب‌ناپذیر نیستند. او منکر مسئولیت کیفری فرد نیست ولی معتقد است که کیفر باید موردی و براساس خصایص روانشناختی فرد تعیین و اعمال شود.

گفتار دوم - بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی

الف - کتله‌وگری

از جمله بنیانگذاران جامعه‌شناسی جنایی کتله و گری هستند. کتله بلژیکی و ریاضیدان بود و گری فرانسوی و حقوقدان. این دو در مطالعاتی جداگانه با توجه به آمار جنایی دادگستری فرانسه که حاوی اطلاعات راجع به بزهکاری قانونی و بزهکاری قضایی بود نوسانات بزهکاری را در شهرستانهای فرانسه از یکسو و استانهای فرانسه از سوی دیگر مطالعه کردند. هدف کتله آن بود که ویژگی جرایم و نرخ جرایم را بر حسب ویژگی محیط جغرافیایی مطالعه کند (بررسی تأثیر آب و هوا و شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی ساکنین: جغرافیایی جنایی، نقشه‌برداری جنایی (تعبیر دکتر کی‌نیا)، مکان‌شناسی (topology) جنایی). این دیدگاه قبل از کتله و گری در کتاب مقدمه ابن خلدون و در برخی فصول کتاب روح‌القوانین منتسکیو منعکس شده بود. البته این دو، توجه خاص به جرم نداشته‌اند اما اشاراتی هم به تأثیر شرایط جغرافیایی بر خلق و خوی مردم کرده‌اند. مثلاً منتسکیو فصلی از کتاب خود را به بررسی تأثیر آب و هوا بر خلق و خوی مردم اختصاص داده است. مثلاً او حرمت خمر در اسلام را به آب و هوای گرم شبه جزیره عربستان نسبت می‌دهد ولی در غرب که هوا سرد است، مشروب تا حدودی کمبودهای جغرافیایی آن مناطق را جبران می‌کند و لذا شرب خمر ممنوع نیست. بهر حال کتله و گری با بنیانگذاری مکتب جغرافیایی جنایی چند آورده داشته‌اند:

- ۱- قانون حرارتی بزهکاری: در فصل گرم و کشورهای جنوبی معمولاً جرایم علیه اشخاص بیشتر است و در فصل سرد و کشورهای شمالی جرایم علیه اموال بیشتر است. پس نوع بزهکاری تابع شرایط فصول است.
- ۲- «قانون استمرار و تداوم جرم یا به تعبیر برخی اساتید، قانون ثبات نسبی بزهکاری»^۱: کتله براساس آمار جنایی دادگستری فرانسه نتیجه گرفت که در هر جامعه‌ای و کشوری سالیانه شاهد وقوع میزان معینی جرم هستیم. هر جامعه‌ای به اقتضای شرایط خود میزان معینی جرم را مستمراً تجربه می‌کند. ارتکاب جرم دارای نظم سالیانه و مستمر است. اگر شرایط اجتماعی جامعه بهم بخورد، بی‌تردید در نظم آن بزهکاری هم خلل وارد می‌کند و جرایم را کاهش یا افزایش می‌دهد. این دیدگاه را بعد از او، فری مطرح کرد. او در کتاب جامعه‌شناسی جنایی خود، قوانین اشباع جنایی و فوق اشباع جنایی را ارائه داد. او معتقد بود که در هر جامعه‌ای میزان معینی جرم رخ می‌دهد. اگر در شرایط اجتماعی جامعه بر اثر حوادث سیاسی یا عوامل طبیعی تحول ناگهانی رخ دهد میزان جرایم هم تغییر می‌یابد. جامعه در این صورت پدیده فوق اشباع جنایی را تجربه می‌کند و به محض اینکه شرایط به حالت عادی برگردد نرخ جرایم کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر افزایش نرخ جرایم به خاطر حدوث واقعه‌ای غیر مترقبه بوده و به محض رفع آثار آن واقعه، جامعه به قانون اشباع جنایی برمی‌گردد.

ایرادات وارد به قانون ثبات نسبی بزهکاری:

بر طبق این نظریه، ثبات نسبی بزهکاری قضایی شاخص نوعی ثبات در میزان بزهکاری واقعی است؛ لذا اگر آمار قضایی بزهکاری را تابعی از تغییرات بزهکاری واقعی تلقی کنیم در این صورت فرض ثبات تحقق خواهد یافت و می‌توان

^۱ - اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۱۶۴ و بعد.

گفت که رقم سیاه بزهکاری تقریباً متناسب با محکومیت‌های کیفری در مراجع قضایی است. اما واقعیت این است که این ثبات امری کاملاً ساختگی و واقعهای بیگانه نسبت به رویدادهای جنایی است. جرم‌شناسان معاصر این ثبات را به اشباع دستگاه پلیس و سازمان‌های قضایی منتسب می‌دانند. بدین معنی که بازده کار آن‌ها را با توجه به امکانات مادی و انسانی می‌سنجند یعنی آنچه در آمار قضایی می‌آید در واقع شاخص میزان کارایی و فعالیت این سازمان‌ها تلقی می‌کنند نه شاخص بزهکاری واقعی. بدیهی است چنانچه امکانات دستگاه قضایی ثابت فرض شود این بازده از یک حداقل و یک حداکثر تجاوز نخواهد کرد. از طرفی به نظر می‌رسد که فرضیه ثبات درباره گونه‌هایی از رفتار جنایی صادق باشد. به نظر می‌آید آمار جرایم علیه اشخاص کمتر از جرایم علیه اموال از عوامل و دگرگونی‌های اجتماعی تأثیر می‌پذیرد؛ لذا ثباتی که در میزان این گونه جرایم به چشم می‌خورد نمی‌تواند جز از عوامل زیستی - روانی از عوامل دیگر سرچشمه گرفته باشد. البته این به معنای نفی تأثیر عوامل اجتماعی در ارتکاب این گونه جرایم نیست اما چنین می‌نماید که عوامل اجتماعی و موقعیت‌های وقوع بزه در بروز این گونه رفتارها زمینه‌ساز نیست و به هر تقدیر وقوع این جرایم در هر شرایطی محتوم به نظر می‌رسد.

تصور اینکه همواره جرایم معدودی در یک جامعه خاص ارتکاب می‌یابد و از پیش می‌توان میزان آنرا در یک برهه زمانی تعیین کرد هرچند از نظر منطق تجربه اجتماعی با واقعیت منطبق است لیکن ضرورت آن کاملاً آشکار نیست. شاید پذیرش این موضوع که در جامعه‌ای افرادی با زمینه‌های روانی و آمادگی‌های زیستی مستعد ارتکاب پاره‌ای جرایم خاص‌اند به صواب نزدیکتر باشد. اما باید اثبات کرد که درصد این گروه از افراد نسبت به کل جمعیت همواره تعدادی است ثابت. به هر حال این عقیده نیز در میان جرم‌شناسان پیروانی دارد که عوامل درونی جرم‌زا از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌پذیرد و اثر این تداوم در آمار جنایی مشهود است.^۱

ب- دورکیم^۲

آورده نخست امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی که می‌توان گفت جامعه‌شناس جنایی نیز می‌باشد این است که مثل کتله و گری از علت شناسی جنایی که ریشه‌های پزشکی و زیستی داشت فاصله گرفت. در عصر او تفکر غالب در بحث چرایی جرم، مسائل ارثی و زیستی و پزشکی بود. جرم حتی به تعبیر مکتب تحقیقی جنبه جبری داشت چون مجرم فردی غیرعادی بود. دورکیم از این نقطه نظر فاصله گرفت و با تکامل گرایی داروین (evolutionism) نیز فاصله زیادی داشت و در مقابل این فاصله‌گیری به شکل‌گیری رفتار مجرمانه در پرتو جامعه و محیط تأکید کرد. ویژگی دیگر کار دورکیم آن است که از ملاحظات اخلاقی و فلسفی راجع به جرم نیز فاصله گرفت و در خصوص چرایی جرم بیشتر به واکنش

^۱ - اردبیلی، محمدعلی، منبع پیشین، صفحه ۱۶۸ تا ۱۷۱

^۲ - در مورد تفسیرها و قرائت‌های مختلف از نظریه دورکیم، رک. مگوایر، مایک و دیگران، دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد، ترجمه حمید رضا ملک‌محمدی، نشر میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۹؛ ولد، جرج و دیگران، جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰؛ ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳.

اجتماعی علیه جرم یعنی واکنش هیأت اجتماع علیه جرم توجه کرد. در آثار جرم‌شناسانه دورکیم می‌بینیم که مطالب و تحقیقات خود را حول سه محور ترتیب داده است: ۱- حقوق ۲- جرم ۳- کیفر. دورکیم چند کتاب دارد که هنوز هم ارزش خود را حفظ کرده‌اند: «خودکشی»، «تقسیم کار اجتماعی»، «قواعد روش جامعه‌شناختی». دورکیم عمده منابع خود را در سالهای ۱۸۹۴-۱۸۸۰ منتشر کرد.

حقوق

در مورد حقوق، دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی جوامع را به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱- جوامع مکانیکی (همبسته، خودکار یا غیرارادی) ۲- جوامع ارگانیکی (اندام‌واره). او معتقد است که همبستگی (solidarity) و نوعدوستی در این دو جامعه متفاوت است. در جوامع دسته اول او معتقد است که انسجام درونی این جوامع ناشی از نیرو یا قدرت وجدان جمعی است. وجدان جمعی رویهم رفته یکپارچه است و لذا این الزامات و فشارهای بیرونی (ناشی از وجدان جمعی) و آن سرزنش جمعی یا اخطار و و تقبیح مردم نقش بسیار قوی در حفظ انسجام جامعه دارد. زیرا جرم این انسجام را زیر سؤال می‌برد. جوامع مکانیکی جوامعی هستند که مثل جوامع بدوی دارای تقسیم کار ابتدائی هستند و لذا در این جوامع همبستگی یا نوعدوستی قوی است چون ارزشها یکپارچه است و انسجام اجتماعی قوی‌ای وجود دارد. افکار عمومی در مقابل انحراف و جرم پاسخ می‌دهد. هر کس صرفاً برای خود نیست. هر کس برای دیگری است. شاید جوامع روستایی را بتوان از این دسته دانست. در مقابل ما جوامع ارگانیک داریم. در این جوامع خصیصه بارز، تقسیم کار است (تقسیم کار به لحاظ پیچیده شدن کارها و تنوع و تعدد مشاغل و فنی‌شدن مشاغل). در این جوامع همبستگی مبتنی بر مشابهت افراد به یکدیگر نیست. در این جوامع همبستگی برای همه افراد معیار مشترکی ندارد بلکه بر اساس معیار «مکمل یکدیگر بودن» است. در این جوامع که نمونه بارز آن جوامع صنعتی است، اعضا از استقلال نسبی زیادی برخوردار هستند. فردیت و مسئولیت فردی مطرح است. در این جوامع همبستگی متفاوت است. دورکیم معتقد است که حقوق به عنوان یک رشته تنظیم کننده روابط اجتماعی می‌تواند شاخصی در جهت تفکیک این دو دسته جوامع باشد. در جوامع مکانیکی حقوق کیفری جنبه قهرآمیز دارد زیرا هدف حقوق کیفری، تنبیه کسانی است که وحدت و وجود گروه را به مخاطره می‌اندازند. خصیصه کیفری در این جوامع غالب است. اما در جوامع ارگانیکی، حقوق بیشتر جنبه جبرانی، (restitutive). یا جنبه همکاری و تعاون دارد. یعنی حقوق بیشتر در جهت حمایت از بزه دیده و به نوعی رفع مشکلات بزهکار از طریق اصلاح و بازپروری است و حال آنکه در جوامع قبلی به اقتضای نوع حکومت‌ها که بسته هستند جنبه قهرآمیز این رشته بیشتر پررنگ است.

هدف حقوق در این جوامع حفظ تعادل اجتماعی است (در جوامع مکانیکی وحدت و همبستگی مطرح و هدف است). کاهش عناوین مجرمانه در این جوامع حکایت از درجه تحول این جوامع دارد. در جوامع مکانیکی تکثر ارزشها وجود ندارد و وظیفه حقوق هم حفظ این وحدت ارزشی جامعه است. اما در جوامع ارگانیکی ارزشها متکثر است و کار حقوق برقراری تعادل میان این ارزش‌های متکثر است. شاید بشود گفت در جوامع مکانیکی چون نظام ارزشی واحد است و همه در آن مشترکند لذا به ضمانت اجراهای آن ارزشها هم اعتقاد دارند و لذا اگر نظام واحد ارزشی با انحراف کسی مواجه شود، چون همه جامعه در آن سهیم است واکنش سرکوبی نشان داده می‌شود. اما جوامع ارگانیکی براساس تقسیم وظایف

به وجود آمده و به تعداد این مشاغل متنوع ارزش وجود دارد. کما اینکه امروزه حقوق کیفری تبدیل به حقوق کیفری فنی شده است. حقوق کیفری فنی یعنی قطعه‌قطعه شدن حقوق کیفری براساس موضوع جرم، نوع مجازات و آیین دادرسی کیفری مثل حقوق کیفری خانواده، حقوق کیفری اطفال، حقوق کیفری محیط زیست و ...

در جوامع صنعتی به لحاظ تکثر مشاغل، مرامنامه‌های مختلفی به وجود می‌آید. به تعداد NGOها که هر یک دارای اساسنامه‌ای هستند، دارای گروه‌های ارزشی مختلف هستیم. حقوق، شاخص خوبی برای تفکیک این دو جامعه است. در جامعه نوع اول حقوق کیفری بدنبال حفظ انسجام درونی جامعه است اما در جوامع ارگانیکی حفظ تعادل مطرح است. این دیدگاه دورکیم در مقاله‌ای از وی در سال ۱۹۰۰ بازتر شد. مقاله‌ای با عنوان «دو قانون تحول یا تکامل کیفری» قانون اول را دورکیم از مشاهده مجازات نتیجه گرفته است. او معتقد است که مجازات‌های شدید و قوی معمولاً با جوامعی که قدرت مرکزی دارای خصیصه مطلق است ملازمه دارند. عبارت دیگر سازمان تشکیلات توسعه یافته نیست و حکومت مرکزی مطلقه است. او مثال می‌زند در فرانسه، اوج سلطنت مطلقه یا پادشاهی مطلقه مصادف است با اوج مجازات‌های شدید و قوی و اوج سرکوبی کیفری. اما از سالهای ۱۸۱۰ به این سو یعنی بعد از انقلاب فرانسه و سقوط سلطنت لویی‌ها، شاهد ورود بحث کیفیات مخففه و نرم شدن تدریجی کیفرها هستیم. از این نکته قانون دوم را نتیجه می‌گیرد. در قانون دوم، او با ملاحظه اینکه کیفر مرگ و بطور کلی کیفرهای بدنی جای خود را به کیفر حبس می‌دهد نتیجه می‌گیرد که سلب آزادی به تدریج به یک شیوه عادی و جاری کنترل اجتماعی تبدیل می‌شود. چرا این تبدیل و تغییر صورت گرفته است؟ او جواب می‌دهد که این تحول می‌تواند ناشی از علل زیر باشد:

- ۱- تغییر ماهیت جرایم، یعنی جرایم نسبت به گذشته ملایم تر شده‌اند.
- ۲- جابجایی احساسات جمعی به احساسات فردی، به عبارت دیگر معتدل شدن تدریجی مجازات‌ها ممکن است ناشی از این موضوع باشد که جرایمی که علیه فرد است، کمتر احساس تنفر یا انزجار را در بین مردم ایجاد می‌کند تا جرایمی که در گذشته علیه ارزش‌های جمعی یا مذهبی بوده است. به عبارت دیگر چون در جوامع ارگانیکی کل تبدیل به جزء و فرد می‌شود، جرایم علیه فرد، افکار عمومی را کمتر برمی‌انگیزد و لذا این بی‌تفاوتی نسبی افکار عمومی به جرایم علیه فرد شاید توجیهی باشد بر اینکه کیفر سلب آزادی که خفیف‌تر است جای اعدام را می‌گیرد.
- ۳- ظهور مقوله جدیدی به نام حقوق بشر که طبق آن شکنجه و اذیت و آزار حتی به نام مجازات ممنوع است.
- ۴- رشد صنعت بیمه و اینکه بیمه همه چیز حتی جرم را تضمین می‌کند.
- ۵- دلیل اقتصادی: به این معنی که امروزه ثروت و به تبع آن اموال به ویژه اموال منقول و حتی غیرمنقول توزیع عادلانه‌تری پیدا کرده است و این امر سبب شده است که مالکیت و اموال ارج و بهای گذشته را نداشته باشد و بزه دیدگان طرفدار شدت عمل و انتقام جویی شدید نباشند زیرا می‌توانند به راحتی مثل آن را جایگزین سازند. دورکیم در مورد قانون دوم می‌گوید که فروپاشی قدرت مطلقه مرکزی و توزیع قدرت بین مردم از طریق دموکراسی این تحول را کامل کرده و مجازات‌ها خفیف می‌شود.

جرم

موضوع دیگر در مطالعات دورکیم، جرم است. قبل از دورکیم در مکتب تحقیقی، جرم فعلی یا حالتی است آسیب گونه (pathologic) و مرتکب جرم به تبع آن فردی است بیمار و منحرف و لذا مستحق درمان و اصلاح. دورکیم در بستری وارد می‌شود که جرم‌شناسی مملو از دیدگاه‌های پزشکی، روان‌شناختی و فیزیولوژیک است. دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی (۱۸۹۳) از سویی و در کتاب قواعد روش جامعه‌شناختی (۱۸۹۵) از سویی دیگر معتقد است که جرم سه خصیصه دارد: ۱- بهنجار بودن ۲- کارکرد اجتماعی ۳- فایده دار بودن. به عنوان مقدمه او می‌گوید جرم عبارت است از هر عملی که صرف نظر از درجه شدت خود باعث می‌شود که علیه مرتکب آن واکنش خاصی اجرا شود که این واکنش را جامعه کیفر می‌نامد. به این ترتیب، دورکیم جرم را از طریق کیفر تعریف می‌کند، زیرا در حقوق کیفری تعریف جرم عنایت دارد به معیار کیفر. دورکیم می‌گوید که جرم یا جرایم صرف نظر از ماهیات متفاوت خود همگی خصیصه‌ای مشترک دارند و آن اینکه جرایم همگی در این نقطه مشترکند که دارای ضمانت اجرای کیفری هستند، میزان مجازات اهمیت و وخامت جرم را نشان می‌دهد. طبعاً خصیصه مشترک دیگر جرم این است که اعمال مجرمانه توسط اعضای جامعه به‌طور مشترک محکوم می‌شود؛ لذا از منظر جامعه‌شناسی جرم نوعی توهین و صدمه و لطمه به احساسات جمعی است که در آن وجدان جمعی متبلور شده‌اند. جرم عملی است که به حالت‌های قوی یا باورهای قوی یا ارزش‌های قوی و بالای وجدان جمعی صدمه و لطمه می‌زند، لذا جرم به این جهت جرم است که وجدان مشترک جمعی را می‌رنجاند. به این ترتیب جرم دارای محتوای ذاتی قبیح نیست بلکه جامعه است که آن خصیصه را به جرم می‌دهد. زیرا احساسات مشترک جامعه و اعتقادات مشترک جامعه در حال تحول است و این تحول لاجرم معنای جرم را عوض می‌کند یعنی فعلی که امروز به حالات قوی وجدان جمعی لطمه می‌زند ممکن است چند سال دیگر این خصوصیت را از دست بدهد و دیگر جرم نباشد.

بدیهی است دورکیم به عنوان یک جامعه‌شناس لائیک (دین جدا) استدلال می‌کند، زیرا معتقد است جرم از نظر ذاتی و ماهیتی قبیح نیست بلکه چون به مجموعه اعتقادات و احساسات مشترک اکثریت اعضای جامعه لطمه می‌زند، به ناچار مقنن برای آن واکنشی بنام کیفر تعیین می‌کند و جرم‌انگاری می‌شود و جامعه با آن مبارزه می‌کند. در مقابل دیدگاه دورکیم، جامعه‌شناس و حقوقدان دینی معتقد است برخی اعمال از نظر اخلاق دینی ذاتاً قبیح هستند و زمان و مکان نمی‌شناسند مثل زنا، لذا عده‌ای در رد دیدگاه دورکیم معتقدند همه جرایم نسبی نیستند بلکه برخی جرایم طبیعی هستند.^۱ اما در عین حال دورکیم این نکته در صحبت‌هایش هست که در صد سال پیش به‌طور ضمنی به‌ساز و کار جرم‌انگاری و جرم‌زدایی اشاره کرده و گفته بر اثر تحولات متوسط جامعه، سیاهه جرایم تغییر می‌کند. به دیدگاه دورکیم در باب نسبیت جرایم اضافه کنیم که سیاهه جرایم ارتباط نزدیک با فرهنگ دارد و لذا حقوق کیفری رشته‌ای است ملی (داخلی)، حقوق کیفری بیشتر با بحث فرهنگی ارتباط دارد و به همین جهت است که جهانی شدن حقوق کیفری و

^۱ - گاروفالو و تارد از جمله حقوقدانان معتقد به جرم طبیعی بوده‌اند. تارد در تعریف جرم طبیعی می‌گوید: «جرم طبیعی عملی است که به علت مخالفت آن با شرایط اساسی زندگی اجتماعی همواره منع شده است». به نقل از: دکتر محمد باهری، نگرشی بر حقوق جزای عمومی، انتشارات مجد، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳.

نزدیک کردن حقوق کیفری دولتها به یکدیگر بسیار مشکل است (درحالیکه نزدیک کردن حقوق تجارت کشورها بهم خیلی راحت تر است). حقوق کیفری به جهت ارزشی و فرهنگی بودن به سختی یکپارچه می شود.

خصیصه اول یعنی بهنجاری جرم: دورکیم به آن اشاره می کند این است که جرم پدیده ای است بهنجار (نرمال). او در این باره دلایلی دارد. او معتقد است جرم صرفنظر از نوع جوامع، زمان و مکان همواره وجود داشته و دارد و لذا جرم بیشتر در چهارچوب جامعه شناسی بهنجار و اعمال بهنجار قابل بررسی است. یک عمل بیمارگونه نیست. آسیب شناختی نیست. طبعاً جرم از این جهت که در همه جوامع وجود داشته و هیچ جامعه عاری از جرم در طول بشریت نبوده لذا جرم بی تردید کار کردی دارد، یعنی فوایدی دارد که جامعه عاری از جرم را بشر نتوانسته محقق کند. بدیهی است آقای دورکیم با کاربرد صفت بهنجار بودن نمی خواهد بگوید که جرم خوب است. اما چون جرم واقعیتی اجتناب ناپذیر است می گوید بهنجار است. چون جامعه بدون جرم وجود ندارد می گوید جرم بهنجار است اما او نمی گوید جرم ذاتاً طبیعی و خوب است و با سرشت بشر هماهنگ است. به عبارت دیگر، دورکیم معتقد است که بهنجار بودن جرم به این معنا است که این پدیده در تمام جوامع انسانی وجود دارد و لذا فرض وجود جامعه بدون جرم، امکان ناپذیر است. اگر تمامی رفتارهایی که در حال حاضر جرم تعریف می شوند، بعدها به هیچ وجه رخ ندهند، رفتارهای نوی در دسته جرم جای خواهند گرفت. مثلاً جامعه ای از پرهیزگاران یا دیری مثالی و کامل را تصور کنید. جرایم به معنای واقعی در این جامعه ناشناخته است، ولی خطاهایی که بخشودنی و ناچیز به نظر می آیند همان رسوایی را به بار خواهند آورد که جرم معمولی، پیش وجدان های عادی ایجاد می کند؛ لذا انسان درستکار کامل، کوچکترین لغزش های اخلاقی خود را با همان شدت محکوم می کند که توده مردم افعلاً مجرمانه را محکوم می کنند؛ لذا فرض وجود جامعه ای عاری از جرم، محال است. وی معتقد است که جرم برای جامعه همانند بیماری برای بدن است. البته در صورتی که بپذیریم که بیماری یک امر عارضی نیست بلکه از طبیعت بنیادی موجود زنده سرچشمه می گیرد. توضیح آنکه، درد از امور عضوی بهنجار است. یعنی نه تنها درد ضرورتاً از ساختمان هر موجود زنده سرچشمه می گیرد، بلکه در عرصه حیات سهم سودبخشی نیز دارد و برای این کار جایگزینی برای درد وجود ندارد؛ لذا همان طور که درد احساس مطلوب و خوبی نیست و فرد از آن نفرت دارد اما امری بهنجار است و جایگزینی برای آن وجود ندارد. جرم نیز همین گونه است. درست است که جرم امری بهنجار و اجتناب ناپذیر است اما دلیل نمی شود که از آن متنفر نبود. همان طور که فرد از درد نفرت دارد، جامعه نیز از جرم تنفر دارد.

وی معتقد است که آنچه بهنجار است فقط وجود بزهکاری است، به شرط آنکه این بزهکاری برای هرگونه اجتماعی به یک حدی برسد و از آن تجاوز نکند. تعیین این میزان شاید طبق قواعد قطعی، ناممکن باشد. بدون شک، ممکن است جرم صورتهای نابهنجاری هم داشته باشد و این وقتی است که مثلاً جرم به رقم مفرطی برسد. از این گزاره که جرم پدیده اجتماعی بهنجار است، نتیجه نمی شود که مجرم هم فردی است که از حیث زیست شناسی و روان شناسی طبیعت بهنجاری دارد. این دو مطلب از یکدیگر جداست.

وقتی جرم را در شمار پدیده های جامعه شناسی بهنجار قرار می دهیم، معنی آن فقط این نیست که جرم پدیده ای اجتناب ناپذیر هرچند تأسف آور و معلول بدطینتی اصلاح ناپذیر بشر است، بلکه تأیید این نکته است که جرم عاملی از

عوامل سلامت عمومی و جزء تام هر جامعه سالم است.^۱ بدین معنا که جامعه بدون جرم، به لحاظ آسیب‌شناسانه پُرکنترل خواهد بود.

خصیصه دوم یعنی کارکرد اجتماعی: جرم از دید وی دارای کارکرد اجتماعی است. وی سه کارکرد برای آن در نظر می‌گیرد: اولاً: باعث افزایش همبستگی گروهی می‌شود. افراد با هم در مقابله با آن متحد می‌شوند. ثانیاً: اینکه جرم امری بدیع است یعنی. نوعی «originality» (بدیع بودن) در آن است و این تازگی بنظر وی اجازه می‌دهد که اخلاق اجتماعی متحول شود. جرم تلنگری در آب است که موج ایجاد می‌کند. این موج اخلاق جامعه و ارزشها را به چالش می‌کشد. در بستر این جرم، مقنن به فکر می‌افتد که چرا جرم شایع شده است. آیا مصلحت اجتماعی منظور در این جرم، اعتبار اجتماعی خود را از دست داده، پس باید از عداد جرایم خارج شود؟ در جهت توضیح این استدلال، دورکیم می‌گوید که همانطور که یک نابغه وقتی کاری می‌کند ما آنرا غیرعادی می‌دانیم اما اجازه می‌دهیم کارش را بکند و وقتی این کار به منصفه ظهور رسیده در جامعه اخلاق جدیدی را ایجاد می‌کند، جرم هم عملی بدیع است که اگرچه خسارت بار است اما وضع موجود و اخلاق موجود را به چالش می‌کشد. مقنن را به فکر وامی‌دارد و لذا ممکن است جرم نوعی پیشی گرفتن از اخلاق موجود باشد، عمل مجرم ممکن است، هشداری برای اخلاق جامعه باشد. توضیح آنکه، ارتکاب جرم یعنی نقض یک ارزش و لذا زمانی که عمومیت می‌یابد نشانگر این است که از نظر عموم، دیگر قبحی برای آن عمل وجود ندارد و این امر سبب می‌شود که قانونگذار از آن عمل جرم‌زدایی نماید، پس باعث تحول جامعه می‌شود. مثالی که می‌زند راجع به آزادی اندیشه است. او معتقد است که آزادی اندیشه‌ای که در فرانسه وجود دارد (صد سال پیش) چه بسا ریشه در نقض قوانین گذشته دارد. ریشه در افعال و ترک افعال کسانی دارد که قواعد عصر خود را نقض کرده‌اند و با نقض آن ارزشها و با فداکردن خود، اخلاق سیاسی را در جامعه متحول کرده‌اند. مثال دیگری که می‌زند محاکمه سقراط است. سقراط به اتهام افساد جوانان و کفرگویی محاکمه و محکوم به مرگ شد. اما دورکیم می‌گوید او قربانی شد ولی اتهامی که متوجه سقراط بود پس از اعدام او سبب تحول اخلاق جامعه شد.^۲ به تعبیر برخی از نویسندگان، وضعیت نابهنجار یا آسیب‌شناسانه جامعه، وضعیتی است که در آن هیچ جرمی وجود ندارد. جامعه‌ای که در آن هیچ جرمی وجود ندارد، جامعه‌ای است که در آن محدودیت‌های وجدان جمعی آنقدر زیاد و شدید است که هیچ کس نمی‌تواند با آن‌ها مخالفت کند. در این وضعیت، جرم از بین خواهد رفت ولی امکان دگرگونی اجتماعی پیشرفت‌خواه نیز از بین خواهد رفت. معمولاً دگرگونی اجتماعی با محدودیت‌های وجدان جمعی مخالف است و آنهایی که این کارها را انجام می‌دهند، اغلب، مجرم اعلام می‌شوند. از این‌رو، سقراط و عیسی مسیح و گاندی و رهبران جنبش کارگری ۱۹۲۰، مجرم شناخته شدند. از این‌رو، جرم هزینه‌ای است که جامعه برای امکان پیشرفت خود پرداخت می‌کند. در یک شیوه مشابه، رشد فردی در یک کودک نمی‌تواند صورت بگیرد مگر اینکه برای کودک امکان بدرفتاری وجود داشته باشد. کودکی که هرگز عمل نادرستی انجام نداده، به لحاظ آسیب‌شناسانه پُرکنترل خواهد بود و این امر، امکان رشد مستقل را از بین می‌برد. در این معنا،

^۱ - اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۲۴ و بعد.

^۲ - به همین جهت اعدام وی، به «شوکران اصلاح» معروف شد.

بدرفتاری کودک بهایی است که باید به خاطر امکان تکامل شخصی پرداخت شود.^۱ ثالثاً فایده دیگری که دورکیم برای جرم قائل است اینکه جرم اجازه می‌دهد تا ما عمل غیر جرم را بشناسیم. جرم یک مقیاس است که حد و مرز رفتار را مشخص می‌کند.

دورکیم از این فایده‌دار بودن جرم یعنی سه کارکرد فوق نتیجه می‌گیرد که مجرم را نباید بعنوان یک فرد ضداجتماعی بشناسیم. چه بسا مجرم بعنوان یک عامل نظم بخش به زندگی اجتماعی باشد. مجرم فردی حاشیه‌ای، انگلی و همگونی‌ناپذیر نیست زیرا وی نقش بی‌چون و چرایی در زندگی اجتماعی بازی می‌کند و چه بسا فردی متعادل کننده جامعه و موتور تحول اخلاق جامعه باشد.

مفسرین دیدگاه‌های دورکیم معتقدند که مراد وی از بهنجار بودن جرم، دو چیز است: یکی اینکه، جرم امری اجتناب-ناپذیر است و در همه زمانها و مکانها عمومیت داشته است. دوم اینکه، عمومی بودن جرم به لحاظ کارکردی است که در جوامع دارد که به این کارکردها در بالا اشاره شد.

کیفر

بحث سوم دورکیم، کیفر است. کیفر برای ما معیار تعریف جرم است. کیفر از نظر دورکیم یک واکنش احساسی با شدت مدرج است. این واکنش احساسی در واقع به نام جامعه و از طرف جامعه توسط هیئتی ساختارمند به نام دستگاه قضایی علیه آن اعضای که برخی قواعد رفتاری را نقض کرده‌اند اعمال می‌شود. کیفر از دید دورکیم یک کار انتقام جویانه و مکافاتی است. وقتی صحبت از انتقام جویی می‌شود کیفر ما را یاد گذشته می‌اندازد، زیرا مکافات ناظر به گذشته است. کیفر صرفنظر از درجه تحول جوامع کماکان این خصیصه را دارد، با این تفاوت که امروزه با وضع قواعد آیین دادرسی و تشکیل محاکم، تعیین و اجرای کیفر بی‌معیار نیست بلکه در چهارچوب تشریفات تعیین و اعمال می‌شود. نقش کیفر از منظر دورکیم، بعد اصلاحی-درمانی مجازات نیست بلکه مجازات در واقع بیشتر به منظور حفظ انسجام اجتماعی است. کارکرد مجازات از نظر دورکیم حفظ انسجام اجتماعی است و حفظ انسجام اجتماعی با حفظ شادابی جامعه و حیات بخشیدن به وجدان جمعی ممکن است؛ یعنی کارکرد اصلی مجازات، ارباب دیگران و اصلاح مجرم نیست، بلکه در جهت حفظ انسجام اجتماعی اعمال می‌شود و بعد بیرونی مجازات مطرح است (آنچه بنتام، خصیصه ظاهری جرم می‌نامد).^۲ به دیگر سخن کیفر از دید دورکیم کارکرد اجتماعی دارد و سعی می‌کند این وظیفه را بیشتر با تأثیرگذاری بر افراد غیرمجرم انجام دهد. مجازات احساسات جمعی را تقویت می‌کند. اشتراک احساسات را تقویت می‌کند و لذا به منظور تحقق انسجام وجدان جمعی از طریق احساسات مشترک، کیفر بیشتر خطابش افراد درستکار است. بعبارت دیگر مثلاً مجازات سارق که با جرم سرقت دارای ثروتی شده است ارج گذاشتن و مشروعیت دادن به عمل شخصی است که با کار، آن ثروت و دارایی را کسب کرده است. مجازات سارق یعنی بها دادن به کار و وسایل قانونی دستیابی به ثروت. مثلاً در

^۱ - ولد، جرج و دیگران، جرم شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم شناسی)، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، صفحه ۱۷۹ و ۱۸۰.

^۲ - درمورد رنج ظاهری و رنج واقعی کیفر نگاه کنید به: پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۶۲.

ماده ۲۰۸ ق. م. ا. صحبت از بیم تجرّی کرده یعنی دیگران احساس کنند عدم مجازات قاتل یعنی بی‌بها شدن نفس انسان و لذا قتل دیگران قبح خود را از دست بدهد. (مثلاً می‌گویند آمار کیفری نباید عیناً منعکس شود زیرا باعث می‌شود ارزش مورد حمایت کیفر در ذهن مخاطبین تنزل درجه پیدا کند. آمار باید قطره‌ای اعلام شود تا مردم در این فکر باشند که مجازات، خیلی‌ها را از جرم باز داشته و مجازات بی‌اعتبار نشود. اما عده‌ای هم می‌گویند آمار باید دقیقاً منعکس شود تا افراد تمهیدات لازم را برای دفاع از خود بیاندیشند). در هر حال وقتی دورکیم می‌گوید مخاطب مجازات غیرمجرمین هستند بنظر می‌آید که منظور این است که افراد درستکار ببینند عمل مجرمانه بی‌مجازات نمی‌ماند.

به عبارت دیگر، مجازات مجرمان نقش مهمی در حفظ همبستگی اجتماعی بازی می‌کنند. زیرا مجرمان در میان گروهی از افرادند که جامعه آن‌ها را فرودست می‌شناسد یعنی مجازات مجرمان اعلام می‌دارد که گروه مجرم از لحاظ اجتماعی فرودست و سزاوار سرزنش است و این مسأله سایر اعضای جامعه را مجاز می‌دارد تا احساس فرادستی و راست‌کرداری کنند و در نتیجه، همبستگی اجتماعی را تقویت می‌کند.^۱ لذا نهاد مجازات، کارکردی اساسی ایفاء می‌کند و وجود آن در هر جامعه‌ای ضروری است.

می‌توان گفت که جمع‌بندی نظرات دورکیم چنین است:

۱- دورکیم بنیانگذار جامعه‌شناسی جنایی علمی یعنی عاری از ملاحظات اخلاقی، متافیزیک، شخصی و ذهنی است، یعنی دورکیم جرم را بعنوان پدیده‌ای اجتماعی، در بستر اجتماع، برای اجتماع و ناشی از اجتماع در نظر می‌گیرد.

۲- به عقیده دورکیم جرم را باید با اعمال متدهای علمی مطالعه کرد. قضاوت ارزشی و ذهنی جواب نمی‌دهد. این را در کتاب «قواعد روش جامعه‌شناختی» می‌گوید.

۳- آورده سوم اینکه مکتبی را ایجاد کرد بنام مکتب «محیط اجتماعی» در مقابل مکتب محیط طبیعی و فیزیکی. او جرم را پدیده‌ای اجتماعی مطرح کرد. نشر دیدگاه‌های دورکیم مصادف شد با جنگ جهانی اول، لذا مطالعات علمی تحت‌الشعاع این واقعه قرار گرفت. بین دو جنگ، جامعه‌شناسی جنایی جای خود را به جامعه‌شناسی حقوقی و جامعه‌شناسی اخلاق داد و دوباره جرم در وادی حقوق و اخلاق مطالعه شد. بعداً خواهیم دید که دیدگاه‌های دورکیم یک باران موسمی نبود بلکه با رفتن به آمریکای شمالی جامعه‌شناسی جنایی را بارور کرد.

۴- دورکیم اگرچه بیشتر یک جامعه‌شناس عمومی است اما آثاری هم دارد که از او یک جرم‌شناس و جامعه‌شناس جنایی می‌سازد. این آثار عبارتند از تقسیم کار اجتماعی (۱۸۹۳) و خودکشی (۱۸۹۷).

این دو کتاب دارای تحلیلهای جرم‌شناسانه هم هستند. از آورده‌های علمی دورکیم می‌توان به "نظریه انومی (ناسازمندی، خلاء هنجاری)" اشاره کرد.

دورکیم در زمانی می‌زیسته که انقلاب صنعتی در اروپا شکل گرفته و مشاغل و علاقه‌مندیهایی جدیدی ایجاد کرده بوده است. او در آثار خود اشاره می‌کند که برخلاف دیدگاه‌های حاکم در قرن نوزدهم که اعتقاد به آزادی در ارتکاب جرم داشته‌اند، انسان‌ها بعضاً مجبور به ارتکاب جرم هستند. او از قراردادهای الحاقی یاد می‌کند. همانطور که انسان‌ها ظاهراً اینگونه قراردادهای را امضاء می‌کنند، اما در واقع مجبورند، در باب مسائل بزهکاری هم این اتفاق می‌افتد. او معتقد است

^۱ - رک. ولد، جرج، منبع پیشین، صفحه ۱۷۸.

صنعتی شدن که مشاغل جدید را به وجود می‌آورد، باعث می‌شود اخلاق خاص هر حرفه هم شکل بگیرد. در گذشته جامعه از نظر ارزشی تقریباً یکپارچه بوده است. با پیدایش مشاغل و علاقه‌های جدید، تکثر ارزشها و اخلاق‌ها هم به وجود آمده است. در نتیجه بین وجدان جمعی و وجدانهای فرعی و گروهی (که وجدانهای فردی هستند) بعضاً تعارض ایجاد می‌شود این اختلاف از این جهت است که فرد هم عضو کل جامعه است و هم اینکه در خرده اخلاق‌ها شریک است، هر دو را باید رعایت کند. در این حالت آن ضمانت اجراهای معمول در وجدان جمعی کارآیی خود را از دست می‌دهند. چون همبستگی اجتماعی از بین رفته و کارآیی ابزار کنترل تضعیف شده است. وضعیتی به وجود می‌آید که آنرا انومی یا بی‌هنجاری نام می‌نهند. او مثال می‌زند که یک روستایی مادام که در روستا است بلحاظ همبستگی و انسجام فرهنگی روستا همیشه خود را مقید به رعایت وجدان جمعی می‌بیند، چون ضمانت اجرا مشخص است. اما در شهر که وارد می‌شود آن همبستگی متقابل دیگر وجود ندارد و او خود را فارغ از قیود معمول در روستا می‌بیند. آن بار هنجاری که قبلاً بر دوش وی بود، اکنون نیست. این حالت سبب می‌شود که او از این خلاء هنجاری استفاده کرده و به اعمالی دست بزند که اگر در روستا بود چنان نمی‌کرد.

در بحث انومی یا احساس خلاء هنجاری یا احساس عدم پایداری به هنجارها یک بحث روان‌شناسی وجود دارد. انسانی که در این وضع قرار می‌گیرد خود را آزاد از قیود می‌بیند. در کتاب خودکشی، دورکیم می‌گوید که مجردها بیشتر خودکشی می‌کنند. حضور کودک در خانواده نقش حمایت در برابر خودکشی دارد و از انومی جلوگیری می‌کند؛ لذا می‌توان گفت که حضور در خانواده سبب همبستگی بیشتر و مانع خودکشی می‌شود.

دورکیم در کتاب تقسیم کار اجتماعی می‌گوید که انومی بیماری جوامعی است که محروم از هنجارهای اخلاقی و حقوقی هستند (اخلاق و حقوق وجود دارد اما وجودش احساس نمی‌شود). در این شرایط شاهد فروپاشی همبستگی اجتماعی هستیم. در کتاب خودکشی او از این تز دفاع می‌کند که انومی در یک فرد یعنی تراکم مسایل و مشکلات جمعی جامعه در او. فرد سمبل بحرانها و مشکلات جامعه می‌شود مثل بی‌ثباتی اقتصادی یا بی‌ثباتی خانواده که قواعد اجتماعی عادی را تضعیف می‌کند و این تضعیف به حالاتی مثل خودکشی یا اعتیاد منجر می‌شود. در ادامه به تبیین و تشریح بیشتر نظریه انومی دورکیم می‌پردازیم.

نزد یونانیان قدیم اصطلاح *nomos* به معنای قانون اعم از اخلاقی یا طبیعی، عرف، عادت و آیین زندگی به کار می‌رفت و تعبیر *anomia* به فقدان قانون، نابسامانی، آشوبگری، هرج و مرج و بی قانونی اطلاق می‌شد. این واژه را اساتید به معنای خلاء هنجاری، ناسازمندی و بی‌هنجاری ترجمه کرده‌اند. به لحاظ اهمیت این نظریه دورکیم و تأثیر آن بر برخی دانشمندان بعد از خود، به توضیح و تبیین بیشتر این نظریه می‌پردازیم.

بی‌هنجاری یا انومی به معنای فقدان هنجار، اصطلاحاً به وضعیتی گفته می‌شود که یا قواعد اجتماعی ناظر بر رفتار و خواسته‌های افراد رفته رفته نفوذ خود را از دست داده‌اند و یا متناقض به نظر می‌رسند و یا در پی تغییرات اجتماعی، ناگزیر قواعد جدیدی باید جایگزین قواعد پیشین شوند. امروزه که جوامع بشری دگرگونی‌های زیادی را تجربه می‌کنند، مفهوم بی‌هنجاری در تبیین بعضی از پدیده‌های اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است. دورکیم که بی‌هنجاری در تحقیقات او کاربرد گسترده‌ای دارد نشان داده است که ضعف قواعد اجتماعی به ناخشنودی افراد و یا به گفته توماس و

زنانیکي به "دلمردگی"^۱ افراد منتهی می‌شود. بسط نظریه بی‌هنجاری به نحو جاذب در پژوهشهای توماس و زنانیکي درباره آثار "جایجایی اجتماعی" صورت گرفت. مطالعات آن‌ها درباره مهاجران لهستانی به آمریکا بود که نشان داد که این جایجایی مکانی موجب "نظام‌گسیختگی اجتماعی"^۲ خانواده‌ها و در نتیجه دلمردگی افرادی می‌شود که زندگانی بی-مقصودی را سپری می‌کنند.

بی‌هنجاری در جوامعی که دستخوش تغییرات اجتماعی سریع هستند، به صورت ناپیروی از قواعد گذشته و بی‌ثباتی در رفتار اجتماعی تجلی می‌کند. در واقع، دگرگونی متضمن کهنگی قواعد رفتاری سنتی و در عین حال استقرار قواعدی است که در مرحله گذر هنوز استحکام و قوام نیافته‌اند. تطابق افراد با شیوه‌های کلی رفتار اجتماعی در وضعیت تغییر قواعد رفتاری همیشه به سهولت صورت نمی‌پذیرد و این خود، زمینه را برای کژروی افراد مساعد می‌سازد.

دورکیم، بی‌هنجاری را در دو اثر خود، تقسیم کار اجتماعی و خودکشی به کار برده است. در بالا به توضیح مختصر بی‌هنجاری در این دو زمینه پرداخته شد اما به دلیل اهمیت موضوع، در اینجا به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم.

دورکیم، فصل نخست کتاب تقسیم کار اجتماعی را به بحث درباره تقسیم کار بی‌هنجار اختصاص داده است. نظریه او بر این فرض اساسی است که جوامع بشری از گونه مکانیکی (دارای انسجام و همبستگی زیاد) به گونه ارگانیک یا اندامی (دارای همبستگی اجتماعی ضعیف) تحول پیدا می‌کنند و منشأ این تبدیل یا تغییر شکل نیز، بسط و توسعه تقسیم کار و تخصص‌پیشگی افراطی افراد است. وی معتقد است که افراط در تخصص‌پیشگی، انسجام و همسازی اجتماعی را تهدید می‌کند. یعنی توسعه اقتصادی که منجر به تخصصی شدن بیشتر امور و تقسیم کار بیشتر شده است، خود، موجبات انومی را در این زمینه فراهم می‌کند. زیرا همانند گذشته، تولید متناسب با تقاضا و نیازهای بازار نیست بلکه تولید بیشتر و بیشتر، ملاک عمل تولیدکنندگان است. بدین ترتیب مناسبات عوامل تولید با تقسیم کار به جای آنکه قوام و انسجام پیدا کند روز به روز سست‌تر می‌شود و ارزش‌های جمعی بیش از پیش حالت فردی به خود می‌گیرد که فردی شدن ارزش‌ها، منشأ اساسی کشمکش‌هاست. لذا انومی در تقسیم کار بی‌هنجار به این معناست که افراد دیگر از قواعدی که جامعه از خارج بر آن‌ها تحمیل می‌کند تبعیت نمی‌کنند یا به عبارت دیگر، جامعه آنچنان سازمان یافته است که قدرت تحمیل قواعدی که هماهنگی اجتماعی را تضمین کند، ندارد.^۳

مفهوم بی‌هنجاری در اثر دیگر دورکیم به نام خودکشی، بار دیگر نمایان شد. در میان آثار دورکیم کتاب خودکشی که نزدیک به یک قرن از اولین چاپ آن می‌گذرد به دلیل کاربرد روشهای تجربی جامعه‌شناختی (Sociological) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، این کتاب بدون تردید اولین اثر جامع در زمینه تحقیق علمی درباره خودکشی است که با بینش عمیق دورکیم همراه با پژوهش تجربی به رشته تحریر در آمده است.

^۱-Démoralisation

^۲- Social disorganization

^۳ - اردبیلی، محمدعلی، جزوه جامعه‌شناسی جنایی، بخش اول، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۳-۱۳۸۲، صص ۶۴ تا ۷۰.

دورکیم در کتاب خود پس از تعریف خودکشی به نقد و بررسی تئوریهای مختلف دانشمندان می‌پردازد و تئوریهایی که خودکشی را معلول عوامل غیراجتماعی می‌دانند مردود اعلام می‌کند و پس از آن انواع خودکشی را تعیین کرده بر اساس آن به ارائه تئوری خود می‌پردازد.

اهمیت کتاب و تئوری خودکشی به حدی است که هیچ کتاب یا مقاله‌ای درباره خودکشی نیست که در آن به تئوری خودکشی دورکیم اشاره نشده باشد، زیرا دورکیم صاحب یک تئوری بالنسبه جامع درباره خودکشی است و در حقیقت پایه‌گذار تجزیه و تحلیل جامعه‌شناسی خودکشی می‌باشد.

تعریف خودکشی:

تعریفی که دورکیم از خودکشی در کتاب خود ارائه کرده است یکی از بهترین تعاریف از خودکشی است که اکثر دانشمندان آن را مبنا و ملاک تعاریف خود قرار داده اند از نظر دورکیم خودکشی عبارتست از مرگی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از عمل مثبت یا منفی قربانی کردن خویش ناشی می‌شود، به گونه‌ای که قربانی خود می‌داند آن عمل این نتیجه را به بار خواهد آورد.

منظور دورکیم در این تعریف از مرگ مستقیم عملی است که مستقیماً به مرگ شخص منجر می‌شود مانند حلقه آویز کردن و مرگ غیر مستقیم عملی است که به طور غیر مستقیم مرگ شخص را به دنبال خود می‌آورد مانند ترک نکردن خانه‌ای که در میان شعله‌های آتش در حال سوختن است و منظور از اعمال مثبت و منفی اعمالی هستند که از طریق اقدام عملی شخص مانند شلیک گلوله به خود و یا عمل منفی شخص مانند اعتصاب غذا که مرگ شخص را به دنبال خود می‌آورد، به وجود می‌آیند.

مبنا و اساس نظریه خودکشی دورکیم:

تئوری خودکشی دورکیم بر این استدلال جامعه‌شناسی استوار است که اشخاص در زندگی اجتماعی خویش از طریق عوامل متعدد اجتماعی با یکدیگر دارای همبستگی‌هایی (Cohesions) هستند. این همبستگی‌های اجتماعی در شرایط عادی اجتماعی از درجه متناسب اجتماعی برخوردارند که در صورت ایجاد تغییر در درجه این همبستگی اجتماعی اشخاص، موجبات خودکشی فراهم آورده می‌شود.

دورکیم معتقد است اگر درجه همبستگی اجتماعی شخصی با گروه اجتماعی یا جامعه‌اش به شدت تضعیف گردد به نحوی که فرد احساس همبستگی با اشخاص دیگر نکند دست به خودکشی خواهد زد برعکس این نیز صادق است یعنی هرگاه درجه همبستگی اجتماعی شخص با گروه و جامعه‌اش به حد افراط فزونی گیرد به نحوی که فرد بقای گروه خویش را بر خود ترجیح دهد، دست به خودکشی خواهد زد. از تئوری دورکیم به طور کلی چنین بر می‌آید که وی خودکشی را تابعی از درجه همبستگی اجتماعی شخص با گروه اجتماعی یا جامعه‌اش می‌داندست. خودکشی به عنوان یک پدیده اجتماعی:

از دیدگاه دورکیم خودکشی یک پدیده و واقعیت اجتماعی است که باید به وسیله علت‌شناسی پدیده‌های اجتماعی مورد مطالعه و تبیین (Explanation) قرار گیرد زیرا انگیزه خودکشی از شرایط اجتماعی زاده می‌شود و این ساخت اجتماعی (Social Structure) است که رفتار خاصی را به فرد تحمیل می‌کند و او را بر آن می‌دارد تا با عمد و نقشه

به زندگی خویش پایان دهد. بنابراین منشاء خودکشی فرد نیست بلکه فرآیندهای اجتماعی است که از ساخت اجتماعی ناشی می‌شود.

دور کیم ثبات نسبی میزان خودکشی در جامعه را مؤید این نکته می‌داند که خودکشی پدیده اجتماعی است زیرا مطمئناً اشخاصی که در آهنگ خودکشی یک سال به حساب می‌آیند همان‌هایی نخواهند بود که آهنگ خودکشی سال دیگر را ترکیب خواهند کرد، از این رو باید عوامل اجتماعی خاصی باشد که بر تمام این اشخاص تأثیر می‌گذارد و منجر به خودکشی عده ای می‌شود.

تئوری جامعه‌شناختی دورکیم روشن‌گر این نکته است که خودکشی اشخاص در جامعه‌های مختلف ارتباط منطقی با عوامل غیر اجتماعی مانند جنس، سن، دین، تأهل، عوامل جغرافیایی و طبیعی، عوامل جسمانی و زیستی و موروثی و روان شناختی ندارد، او در کتاب خود با طرح نظریات مختلف به نقد و بررسی و رد نظریه‌های غیر جامعه‌شناختی می‌پردازد.

دورکیم در رد نظریه‌های روان‌شناختی معتقد است که بین خودکشی و ویژگیهای روحی و روانی افراد رابطه‌ای قطعی وجود ندارد در رد نظریه بعضی از روان‌شناسان و روان‌پزشکان که معتقدند بیشتر کسانی که دست به خودکشی می‌زنند به هنگام ارتکاب این عمل در حال بیمارگونه‌اند و به دلیل حال احساسی یا روانی خویش مستعد خودکشی هستند، می‌گوید علیرغم این که آمادگی خودکشی در میان افراد دارای بیماریهای روانی زیاد است ولی نیروی تعیین کننده خودکشی نیروی روان‌شناختی نیست بلکه نیروی اجتماعی است.

دورکیم با توجه به درجه همبستگی فرد خودکشی کننده با جامعه و گروه اجتماعی‌اش خودکشی را به چهار نوع طبقه‌بندی کرده است:

۱- خودکشی خودخواهانه (Egoistic)

۲- خودکشی دگرخواهانه (Altruistic)

۳- خودکشی انومیک (Anomic)

۴- خودکشی تقدیرگرایانه: (Fatalistic)

خودکشی خودخواهانه:

از نظر دورکیم خودکشی خودخواهانه زمانی بوقوع می‌پیوندد که همبستگی اجتماعی شخص با گروه و جامعه به شدت دچار ضعف و سستی گردد به نحوی که شخص خود را تنها و در انزوا احساس کند.

تضعیف همبستگی اجتماعی شخص باعث سستی پیوندهای اجتماعی و از میان رفتن همکاری و همدلی و گرایش افراد به انزوا و خودکشی می‌شود. تدابیر محدود و شخصی فرد در زمانی که همبستگی اجتماعی‌اش با سیستم اجتماع (Social System) ضعیف است باعث می‌گردد فرد نتواند در مقابل عوامل خودکشی پایداری کند.

دورکیم فردگرایی (Individualism) افراطی را یکی از عوامل اصلی خودکشی خودخواهانه می‌داند و معتقد است باید از طریق دلبسته‌تر و وابسته‌تر کردن فرد به گروه اجتماعی و در نتیجه تقویت همبستگی آن مانعی در جهت خودکشی فرد به وجود آورد.

میزان بالای خودکشی خودپرستانه در جوامع و اجتماعات و گروه‌هایی دیده می‌شود که فرد به واحد اجتماعی بزرگ متصل نشده است. جوامع با وجدان جمعی قوی که از آنها مراقبت می‌کنند منجر به امور جاری مختلفی می‌شود که از بروز خودکشی خودپرستانه در سطح زیاد جلوگیری می‌کند. هنگامی که این امور جاری ضعیف باشد، فرد قادر است که بر وجدان جمعی برتری یابد. کاری را که به دلخواه خویش می‌خواهد، انجام دهد. در واحدهای بزرگ اجتماعی با وجدان جمعی ضعیف فرد می‌تواند دنبال علایق شخصی خود برود و هر چه را که می‌خواهد به دست آورد.

از نظر دورکیم، موجود خودخواه کسی است که قواعد رفتار و حیات خود را از مرجع اخلاقی دیگری غیر از خود کسب نمی‌کند و تنها از ارزش‌های خود پیروی می‌کند درحالی‌که انسان دگرخواه، پایبند ارزش‌هایی که فراتر از شخصیت او نهاده شده‌اند می‌باشد. در نتیجه انسان خودخواه که تعلق کمتری به اجتماع احساس می‌کند دشواری بیشتری برای یافتن مفهوم زندگی در خود احساس می‌کند لذا میزان خودکشی در این افراد بیشتر است. به همین دلیل اشخاص مجرد غالباً بیشتر از اشخاص متأهل به خودکشی دست می‌زنند زیرا ازدواج متضمن وظایف و مسئولیت‌هایی است که فرد مجرد میرا از آن‌هاست ولی همین مسئولیت‌ها فرد را از ارتکاب خودکشی مصون می‌دارد. همچنین وی معتقد است که اشخاص متأهل بدون فرزند از اشخاص متأهل دارای فرزند خودخواه‌تر هستند و عموماً میزان خودکشی آن‌ها نیز بیشتر است. همچنین به نظر وی، پروتستان‌ها بیشتر از کاتولیک‌ها به خودکشی دست می‌زنند زیرا به زعم دورکیم، پروتستان‌ها خودخواه‌تر از کاتولیک‌ها هستند زیرا آن‌ها صرفاً از قواعدی تبعیت می‌کنند که خود، به مشروعیت آن‌ها اعتقاد داشته باشند در حالی که کاتولیک‌ها مطیع قواعدی هستند که از خارج به آن‌ها تحمیل می‌شود.

خودکشی دگرخواهانه:

دورکیم معتقد است زمانی که همبستگی اجتماعی شخص با جامعه و گروه اجتماعی به حد افراط فزونی گیرد به نحوی که شخص بقای گروه و جامعه را بر بقای خود ترجیح بدهد دست به خودکشی به خاطر دیگران خواهد زد. در این نوع خودکشی شخص حاضر به فداکردن خود به خاطر دیگران می‌شود تا مورد قبول گروه و جامعه واقع شود مانند شخصی که به خاطر پیروزی گروه خود دست به کاری می‌زند که می‌داند این عمل مرگ وی را به همراه خواهد داشت. در موقع بحران و جنگ که میزان همبستگی اجتماعی و اتحاد و صمیمیت میان افراد جامعه بیشتر می‌شود این نوع خودکشی بیشتر به چشم می‌خورد زیرا در این مواقع فردیت به شدت تضعیف می‌شود و یگانگی اجتماعی (Social Integration) بیشتر به چشم می‌خورد.

از میان گروه‌های اجتماعی که خودکشی دگرخواهانه در آنها به چشم می‌خورد بیشترین میزان در گروه‌های آرمانگر مانند نظامیان می‌باشد.

موریس هالبواکس (1877-1945) معتقد است دورکیم در تعریف خود از خودکشی دگرخواهانه، خودکشی و فداکاری را از یکدیگر تفکیک نکرده است به نظر وی جامعه خودکشی را نمی‌پذیرد ولی فداکاری را سازمان می‌دهد بنابراین این دو عمل علیرغم این که از ضرورت‌های اجتماعی ناشی می‌شود ولی متفاوت از یکدیگرند.

خودکشی خودپرستانه وقتی حادث می‌شود که وحدت و انسجام در جامع پایین باشد ولی خودکشی دیگرپرستانه در نتیجه وحدت بیش از حد جامعه صورت می‌گیرد و فرد را مجبور به خودکشی می‌کند. یک مثال جالب از خودکشی دیگرپرستانه، خودکشی پیروان «جیم جونز» بود. آنها آگاهانه جام زهر را نوشیدند و بچه‌های خود را وادار به نوشیدن

زهر کردند. معمولاً افرادی که خودکشی دیگر دوستانه می‌کنند این عمل را وظیفه می‌دانند. خودکشی فرمانده کشتی در حال غرق شدن، و یا خودکشی زن هندی شوهر مرده نیز مثالهایی از این نوع خودکشی است. خودکشی انومیک (خودکشی ناشی از بی‌هنجاری):

به عقیده دورکیم خودکشی انومیک زمانی بوقوع می‌پیوندد که جامعه دچار انومی (Anomie) گردد. دورکیم این اصطلاح را در توصیف وضعیت اجتماعی بکار برده که در آن جامعه دچار بی‌هنجاری یا تعارض هنجاری شده است، در چنین وضعیتی شیرازه تنظیم رفتارهای اجتماعی از هم گسیخته می‌شود نفوذ نظارت‌کننده جامعه بر گرایش‌های فردی از بین می‌رود و اشخاص به حال خودشان واگذار می‌شوند و دچار بلاتکلیفی می‌شوند.

انومی اجتماعی ممکن است ناشی از تغییرات اجتماعی (Social changes) یا بحرانهای شدید اجتماعی - اقتصادی باشند که موجبات خودکشی شخص را فراهم می‌آورند.

از نظر دورکیم خودکشی انومیک ناشی از فقدان نظم اجتماعی (social order) در وضعیت آنومی اجتماعی است. زیرا وقتی نظم اجتماعی به حد کافی در جامعه نباشد و هنجارها و مقررات دچار تزلزل شوند افراد در وضعیتی قرار خواهند گرفت که هنجارهای اجتماعی چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرند و در نتیجه افراد دچار سردرگمی می‌شوند و از خود رفتارهای ناهنجار از جمله خودکشی بروز می‌دهند.

دورکیم معتقد است که فزونی میزان خودکشی در مواقع بحران‌های اجتماعی و اقتصادی تنها معلول اقتصادی و مالی نیست بلکه ناشی از عدم ثباتی است که این بحران‌ها در زندگی اجتماعی شخصی و درجه همبستگی اجتماعی او به وجود می‌آورند. دلیل آن این است که در این وضعیت، حدودی که در دوران عادی برای امید به موفقیت تعیین شده، ثبات خود را از دست می‌دهد. بنابراین عامل علی خودکشی، شرایط مادی نیست بلکه عدم ثبات و نوسانی است که اوضاع اقتصادی در زندگی اجتماعی به وجود می‌آورد. همچنین دورکیم معتقد است در جوامعی که نهاد ازدواج از ثبات برخوردار است، مردان ارضای امیال خود را در حدود اجبارهای اجتماعی محصور می‌بینند. یعنی ازدواج، زندگی شخصی را به "قاعده" در می‌آورد و برای همسر "تعادل اخلاقی" فراهم می‌کند. اما در جوامعی که نهاد خانواده و ازدواج سست و کم فروغ است و طلاق رواج دارد (نوعی بی‌هنجاری خانگی حاکم است)، مردان مانعی برای ارضای امیال خود نمی‌بینند به همین دلیل میزان خودکشی مردان در این گونه جوامع بیشتر از زنان است. زیرا مردان بیش از زنان به قیودی که ازدواج بر چگونگی ارضای امیال آنان تحمیل می‌کند حساس‌اند.^۱

این خودکشی رایج‌ترین نوع خودکشی در جامعه‌های مدرن معاصر است، در این نوع جامعه‌ها صورت‌های سنتی انتظام و یکپارچگی اجتماعی مانند آگاهی دسته‌جمعی ناشی از انسجام مکانیکی (Mechanical solidarity) دچار انحطاط شد و بحرانهای اجتماعی - اقتصادی و تغییرات سریع اجتماعی بیشتر به چشم می‌خورد. دورکیم برای جلوگیری از بروز این نوع خودکشی معتقد است که قدرت اجتماعی وجدان جمعی را باید تقویت کرد زیرا وقتی جامعه دارای وجدان جمعی مسلط بر افراد باشد افراد را تحت کنترل خود نگه می‌دارد و مانع از آن می‌شود که افراد از روی اراده در صدد نابود کردن خود باشند.

^۱ - اردبیلی، محمدعلی، جزوه جامعه‌شناسی جنایی، بخش اول، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۳-۱۳۸۲، صص ۶۴ تا ۷۰.

به عبارت دیگر، این نوع خودکشی زمانی رخ می دهد که قوانین و نظم در جامعه در هم شکسته شده باشد. طبیعت این درهم شکستگی می تواند مثبت (یعنی هنگام رونق اقتصادی) یا منفی (بحران اقتصادی) باشد. البته در شرایط بحران این میزان بیشتر است زیرا در بحران اقتصادی افراد مشاغل خود را از دست می دهند و در نتیجه فرد از قواعد کار و مؤسسه برکنار می شود. جدایی از این ساختارها (برای مثال خانواده، مذهب، دولت) فرد را در مقابل امر جاری اجتماعی آسیب پذیر می کند. این نوع خودکشی در سالهای جنگ و رویدادهای بزرگ مثل انقلابات کاهش پیدا می کند.

خودکشی تقدیرگرایانه:

این خودکشی هنگامی رخ می دهد که قانون و نظم بیش از اندازه باشد. از نظر او افرادی که دست به این نوع خودکشی می زنند، کسانی هستند با آینده ای مسدود و علائقی که توسط نظام ستم پیشه خفه شده است. نظم بیش از اندازه، ظلم امور جاری، موجب افسردگی و مالیخولیائی است که به نوبه خود باعث افزایش خودکشی تقدیرگرایانه می شود.^۱ در پایان، قرائت و تفسیر یکی از نویسندگان از نظریه دورکیم را بیان می کنیم که به لحاظ موجز و مختصر بودن آن، مفید فایده خواهد بود.^۲

در هر جامعه ای به هنگام گذر از مرحله سنتی که در آن تقسیم کار ساده است، به مرحله مدرن که ویژگی آن تقسیم کار پیچیده است، حالتی به وقوع می پیوندد که در آن جامعه نه یکدست سنتی است و نه یکدست مدرن. در چنین شرایطی نه نظام هنجاری پیشین از قوت و استحکام برخوردار است و نه نظام هنجاری جدید کاملاً جاافتاده است. در چنین شرایطی که دورکیم آنرا آنومی^۳ نام نهاده است، جامعه دچار بی هنجاری یا خلأ هنجاری می شود. به عبارت دقیق تر، از تعداد و دامنه هنجارهای مورد وفاق به مقدار زیادی کاسته می شود. این پدیده، در کل نظام هنجاری از جمله هنجارهای اخلاقی قابلیت وقوع دارد. در زمان آنومی، پنج حادثه در سطح جامعه رخ می دهد:

۱- جامعه به سمت بدترین نوع فردگرایی، یعنی "فردگرایی خودخواهانه"^۴ گرایش می یابد.

۲- با توجه به کم شدن میزان هنجارهای مورد وفاق، گستره و شدت کنترل اجتماعی کاهش می یابد.

۳- همبستگی اجتماعی تضعیف می شود.

۴- قابلیت پیش بینی پذیری رفتار افراد کاهش می یابد.

۵- قدرت افراد در فهم و درک رفتارهای متقابل کاهش می یابد.

^۱ در این مورد رک. آرون، ریمون (۱۳۶۳) مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، نشر شرکت سهامی کتابهای جیبی، کوزر، لوئیس (۱۳۶۸) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، دورکیم، امیل، قواعد روش - شناسی، موسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دورکیم، امیل، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، کتابسرای بابل، چاپ اول، سال ۱۳۶۹، دورکیم، امیل، خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹، بریثناخ، سیموس، جرم و مجازات از نظر امیل دورکیم، ترجمه محمدجعفر ساعد، انتشارات خرسندی، چاپ اول، سال ۱۳۸۷.

^۲ - Scott, John, Sociology, New York, Rutledge, 2006.

به نقل از: چلبی، ارزنگ، تحلیل حقوقی - جرم شناختی تجاوز به عنف، دوفصلنامه آموزه های حقوق کیفری، شماره ۲، سال ۱۳۹۰، صفحه ۲۱۰-۲۱۲.

^۳ - Anomie.

^۴ - Egoism.

چنین جامعه‌ای جنبه انومیک دارد، یعنی فاقد یک نظام هنجاری تثبیت یافته و مورد وفاق همگانی است، لذا امکان وقوع اعمال مجرمانه در چنین شرایطی افزایش می‌یابد.

ج- گابریل تارد^۱

پس از دورکیم باید به هم عصر وی «گابریل تارد» اشاره کرد. تارد برخلاف دورکیم شغل قضایی داشت و بعد هم پست بازرسی کل دادگستری را گرفت. مدتی رئیس اداره فنی (آمار) شد. وی مجرد بود چنانکه وقتی در سال ۱۹۰۴ فوت کرد چون وارث نداشت دوستانش کتاب وی را که باقی مانده بود چاپ کردند. وی دو کتاب عمده داشت: فلسفه کیفری و قوانین تقلید. موضوع فلسفه کیفری تارد، ارزیابی ارزش علمی و کارایی نظرات مکتب تحقیقی است. تارد راجع به مجرم به عادت هم نظریه‌ای دارد و اصطلاح مجرم حرفه‌ای را جایگزین مجرم مادرزاد لمبروزو کرده است.^۲ آنچه از دیدگاه‌های تارد برای پژوهشگران جامعه‌شناسی جنایی قابل توجه است قوانین سه‌گانه اوست که به قوانین ارسطو درباره یادگیری شباهت دارد جز اینکه قوانین تقلید تارد به تداعی‌های میان افراد و نه تداعی‌های میان احساسات درون یک فرد توجه دارد.^۳ تارد در مورد قوانین تقلید معتقد است که انسان‌ها، جرم و نحوه ارتکاب آنرا از هم فراگرفته و تقلید می‌کنند. این تقلید سه رکن دارد:

۱- یکی اینکه انسان‌ها متمایل هستند از افراد فرادست خود تقلید کنند (فرادست، عاری از هرگونه ملاحظه مادی و ارزشی: مثل برادر بزرگتر، معلم و ...) او می‌گوید در جرایم سازمان یافته، اعضای مافیا از رهبر باند تقلید می‌کنند. تارد تاریخچه جرم‌هایی مانند ولگردی و مستی را دنبال نمود و دریافت که آن‌ها ابتدا توسط خاندان سلطنتی ارتکاب یافته و سپس از سوی مردم عادی مورد تقلید قرار گرفته است.

۲- رکن دوم قوانین تقلید این است که انسان‌ها از افراد نزدیکتر به خود تقلید می‌کنند. همزیستی، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، افراد را به تقلید از هم وا می‌دارد. به عبارت دیگر، مردم به تناسب میزان برخورد نزدیکی که با هم دارند، از یکدیگر تقلید می‌کنند. از این‌رو تقلید در شهرها شایع‌تر است و با سرعت بیشتری تغییر می‌یابد اما در روستاها تقلید کمتر شایع است و به کندی تغییر می‌یابد. تارد معتقد است که تقلید متقابل در بعد مثبت خود باعث جامعه‌پذیر شدن انسان‌ها است.

۳- رکن سوم دیدگاه او این است که همانطور که در امور مادی انسان‌ها تابع مُد هستند در امر بزهکاری هم مرتکبین جرم از هر موقعیت جدیدی برای ارتکاب جرم استفاده می‌کنند. شکل جدید جرم را مرتکب می‌شوند. مجرمین متفاوت از افراد درستکار نیستند. آن‌ها هم تقلید می‌کند. به عبارت دیگر، مُدهای نوین‌تر جایگزین مدهای قدیمی‌تر می‌شود. مثلاً قتل عمدی ناشی از چاقو زدن کاهش یافته در حالی که قتل عمدی ناشی از تیراندازی افزایش یافته است.

^۱ - برای مطالعه بیشتر رک: دکتر مهدی کی‌نیا «مبانی جرم‌شناسی»، جلد ۲ و دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم‌بیگی،

«دانشنامه جرم‌شناسی»، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰.

^۲ - رک. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم‌شناسی، صفحه ۲۶۸.

^۳ - جرج ولد و دیگران، جرم‌شناسی نظری، منبع پیشین، صفحه ۲۵۰.

نظریه تارد در آن زمان به خاطر مخالفتش با نظریه لومبروزو مهم بود. در حال حاضر نیز این نظریه تا حدودی اهمیت خود را حفظ کرده است. زیرا نخستین تلاش برای توصیف رفتار مجرمانه بر اساس یادگیری بهنجار - و نه بر اساس نقیصه‌های روان‌شناسانه و زیست‌شناسانه - به حساب می‌آید. مشکل اصلی این نظریه، اتکای آن بر یک مدل ساده‌انگارانه یادگیری است.^۱

در جمع‌بندی راجع به مباحث مربوط به پیشگامان جامعه‌شناسی جنایی می‌گوئیم همه این متفکرین معتقدند که بزهکاری، چه ریشه در مسائل نژادی داشته باشد و چه ریشه در مسائل شهری و چه ریشه در مهاجرت، با مشکلات اجتماعی و سوء کارکردهای اجتماعی مرتبط است و با عدم کارکرد عادی نهادهای اجتماعی و عدم ایفای مطلوب وظایف نهادها و تشکیلات ملازمه دارد، یعنی نوعی فروپاشی سازمان و تشکیلات.

گفتار سوم - نظریات فرهنگ محور

قبلاً گفتیم که جنگ اول جهانی و دوره بین دو جنگ در اروپا که مصادف شد با روی کار آمدن حکومت‌های دیکتاتوری مثل حکومت‌های هیتلر و موسولینی سبب شد شور و شوق علمی رو به زوال گذارد و از سوی دیگر اختناق و فشار اینگونه حکومت‌ها بر دگراندیشان سبب شد که نخبگان اروپایی از جمله جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان که برخی یهودی بودند به کشورهای آمریکای شمالی مهاجرت کنند. مهاجرت این نخبگان اروپایی سبب انتقال علم اروپایی به آمریکا شد. این مهاجرت نخبگان و محققین اروپایی سبب شد که افکار افرادی مثل فری، منتسکیو و تارد به قاره جدید یعنی آمریکا منتقل شود. همزمان، در اوایل قرن بیستم به خاطر حاکمیت فضای جنگ در اروپا که قحطی و گرسنگی در پی داشت جمع زیادی از اروپاییها (افراد عادی) به آمریکا مهاجرت کردند. پس پدیده مهاجرت به آمریکا در نیمه اول قرن بیستم به اوج رسید. به موازات این پدیده زندگی شهری در آمریکا گسترش یافت. گسترش شهرنشینی و فرهنگ شهری سبب شد که پدیده‌های خشونت، ناسازگاری و بزهکاری هم به سهم خود گسترش یابد. به این ترتیب، ایالات متحده از سوئی با حجم گسترده مهاجرین روبرو شد و از سوی دیگر با حجم گسترده بزهکاری. لذا ضرورت احساس شد که چرایی افزایش بزهکاری بررسی شود. تحولات اجتماعی و اقتصادی جامعه که در پرتو مهاجرت به وجود آمد بی‌تاثیر از بزهکاری نبود. این امر ضرورت مطالعه جرم را مطرح کرد بویژه در برخی ایالات مثل پنسیلوانیا جرم‌شناسان بازار خوبی پیدا کردند. سؤال اصلی این بود که چرا شهروندان هنجارها - از جمله کیفری - را نقض می‌کنند. در بادی امر دلایل قومی و نژادی و مباحث فرهنگی و آسیب‌های اجتماعی مطرح شد اما در واقع همه اینها برمی‌گردد به اینکه سازوکارهای اجتماعی در ایالات آمریکا دچار نوعی آشفتگی و از هم گسیختگی شده بود. نوعی سوء کارکردهای اجتماعی به چشم می‌خورد. یکی از شهرهایی که در آمریکا با موج بزهکاری و مهاجرت روبرو بود، شیکاگو بود.

^۱ - همان، صفحه ۲۵۰.

الف - مکتب شیکاگو

استادان دانشگاه شیکاگو نخستین محققین راجع به افزایش نرخ بزهکاری بودند (مکتب شیکاگو).^۱ این مکتب دغدغه‌های فرهنگی داشت و علل جرم را براساس فرهنگ - در معنای وسیع کلمه - مورد توجه قرار داده بود. این مکتب معتقد است که فرد در فرآیند جامعه‌پذیر شدن خود تحت تاثیر فرهنگ قرار می‌گیرد. این فرآیند جامعه‌پذیر سازی به وی اجازه می‌دهد مدل‌های فرهنگی خاص جامعه خود را فرا گرفته و در خود درونی کند و آنرا در وجدان شخصی خود، در آن مانع اخلاقی که در درون فرد برای ارتکاب جرم به وجود می‌آید جای دهد. فرهنگ بر فرآیند جامعه‌پذیری تاثیر می‌گذارد. مکتب شیکاگو نخستین مطالعات خود را به از هم گسیختگی سازمان و تشکیلات اجتماعی که سبب می‌شود توسعه مراکز شهری دچار اختلال شود، اختصاص داد. طبعاً این نابسامانی اجتماعی بی‌تردید در چهارچوب پدیده مهاجرت، روابط قومی - نژادی، جامعه‌پذیری و برنامه‌های مشابه‌سازی مهاجرین با افراد بومی قابل مطالعه است. این علل بعد فرهنگی دارد. همه اینها در بستر فرهنگ انجام می‌شود، یعنی جذب فرهنگ مهاجرین در فرهنگ آمریکایی. باید دید از هم گسیختگی (فروپاشی) سازمان و تشکیلات اجتماعی (social disorganization) در مکتب شیکاگو چیست؟ مجموعه تحقیقات و مطالعاتی که بین سالهای ۴۰ - ۱۹۱۵ توسط اساتید و دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری رشته جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو راجع به جرم انجام شده و در مجله آمریکایی جامعه‌شناسی یا در مجله خود دانشگاه چاپ شده را مکتب شیکاگو گفته‌اند.

خصایص این مکتب عبارتند از: ۱- بیشتر به جامعه‌شناسی شهری و در جامعه‌شناسی شهری عمدتاً به مسئله مهاجرت پرداخته که دامنگیر آمریکا بود. جمعیت شیکاگو در سال ۱۸۴۰، ۴۵۰۰ نفر بود ولی ۹۰ سال بعد در سال ۱۹۳۰ به ۳/۵ میلیون نفر افزایش یافته بود. در سال ۱۹۰۰ بیش از نیمی از جمعیت آمریکا خارج از این کشور متولد شده بودند، از کشورهایی مثل روسیه، لیتوانی، اسکاندیناوی، لهستان، ایرلند، چک، ایتالیا، اسلواکی. از سال ۱۹۱۴ به بعد موج جدید مهاجرت به آمریکا بیشتر آفریقایی و بطور کلی غیر اروپایی بودند. به این ترتیب آمریکا در آن مقطع از اروپایی، آسیایی و آفریقایی تباران ترکیب یافته بود. این امر مورد توجه مکتب شیکاگو بود که تکثر فرهنگی باعث اختلافات قومی می‌شود و نمونه بارز آن در سال ۱۹۱۹ طغیان و شورش نژادی با حدود ۴۰ قربانی بود.

۲- خصیصه دوم مکتب شیکاگو این است که جامعه‌شناسی مطلوب مکتب شیکاگو جامعه‌شناسی اصلاح محور (reformist) است. اعضای مکتب شیکاگو بیشتر در پی آن هستند که به مسائل بحران‌ساز و فوری مطرح در شهر خود پاسخ سریع بدهند (راهکارهای عملی و اصلاحی). این مسائل عبارت بودند از مسکن، بهداشت عمومی، فقر، عدالت اجتماعی، فساد، بزهکاری و خشونت. مثلاً در مورد قتل در فاصله سالهای ۲۶-۱۹۲۳ سالانه بیش از هزار فقره قتل در آمریکا اتفاق می‌افتاد که بالنسبه زیاد بود. بانیان مکتب شیکاگو نخستین مبدعان شغل مددکار اجتماعی بودند، مددکاری اجتماعی (social working)، یعنی نوعی پزشکی اجتماعی.

^۱ - باید گفت که مکتب شیکاگو بیشتر با تحقیقات و مطالعات شاو و مک کی در ارتباط با زیست بوم شناسی شناخته شده است.

۳- خصیصه سوم این مکتب آن است که جامعه‌شناسی آن عمل‌گرا و تجربی است (empirical sociology) یعنی این مکتب بیشتر جنبه عملی و تجربی دارد تا تئوری. تجربی بودن مطالعات مکتب شیکاگو نتیجه‌اش این بود که محققین این مکتب طرفدار مطالعات میدانی (field work) بودند و برای انجام کارهای میدانی باید متوسل به روشهای تحقیقات میدانی می‌شدند این تکنیکها عبارت بودند از: ۱- تحلیل گزارشهای مشاغل مختلف. ۲- تحلیل روزنامه‌ها. ۳- تحلیل نامه‌ها. ۴- تحلیل زندگی‌نامه‌ها. ۵- تقسیم مناطق شهری روی نقشه برای شناسایی مناطق. ۶- ایجاد مراکز نظارت تحقیقاتی در اعمال مجرمانه در محله‌های مختلف مناطق بحران. ۷- مصاحبه با مجرمین و دست‌اندرکاران مبارزه با جرم. ۸- مشاهده مستقیم عمل مجرمانه یا مشاهده و مطالعه مشارکتی (participant observation). ۹- اظهارات مددکاران اجتماعی که با بزهکاران و خانواده آن‌ها در ارتباط هستند. روش میدانی یک نوآوری در وادی تحقیقات جرم‌شناسی بود که در مطالعات جنبه توصیفی و تحلیلی داشته است.

۴- از دیدگاه این مکتب، انسان‌ها مخلوقات اجتماعی هستند و رفتار آن‌ها محصول محیط اجتماعی آنهاست. محیط‌های اجتماعی، فراهم آورنده ارزش‌ها و تعاریف فرهنگی هستند که بر رفتار آنانی که در این محیط‌ها زندگی می‌کنند، حکومت دارند.

۵- شهرنشینی و صنعتی شدن، اجتماعی را به وجود آورده است که دارای فرهنگهای گوناگون رقیب هستند و لذا الگوهای منسجم قدیمی، تضعیف یا از کار افتاده‌اند. این از کار انداختن یا نابسامانی زندگی شهری، موجب می‌گردد تا نهادهای پایه‌ای مانند خانواده، دوستان و گروههای اجتماعی بیشتر به حالت غیرفردی درآیند. تداوم این نابسامانی اجتماعی که در مراکز شهر شایع‌تر است، حالتی بالقوه برای احتمال بیشتر منازعه و ارتکاب جرم فراهم می‌آورد.^۱

ب- توماس و زنایکی^۲

در خصوص آثار و تحقیقات مکتب شیکاگو اولین کتابی که منتشر شد (در ۵ جلد) که ناشی از مطالعات میدانی بوده از توماس و زنایکی تحت عنوان «روستایی لهستانی» بوده است. این کتاب راجع به تحلیل زندگی نامه مهاجران لهستانی که بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ به آمریکا آمده بودند و مقایسه آن‌ها با لهستانی‌های روستایی که در خود لهستان باقی‌مانده بودند می‌باشد. هدف این بود که دریابند که این دو دسته چه تفاوت‌هایی با هم دارند. اما چرا لهستانی‌ها؟ بطور کلی یک چهارم مهاجران به آمریکا در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۱۰ لهستانی بوده‌اند. چنانکه در سال ۱۹۱۴ در شهر شیکاگو ۳۰۰ هزار لهستانی زندگی می‌کردند. این جمعیت مهاجر مسائل بزرگی از قبیل نرخ بالای بزهکاری، اختلافات خانوادگی، غیرقابل پیش‌بینی بودن رفتارهایشان را به وجود آوردند.

این کتاب از همان روشهای تحقیق استفاده کرده بود (استفاده از یادداشتهای مهاجرین، نامه‌های ارسالی و دریافتی آن‌ها از وطن، تجربیات مامورین پلیس و شهرداری و آب و برق در برخورد با آن‌ها). شناخت آداب و رسوم لهستانی‌ها قدم مهمی در پیشگیری از جرم آن‌ها بود زیرا که مهاجرین لهستانی به دو دلیل تغییر فرهنگی را تجربه کردند: ۱- از لهستان

^۱ - رک. ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۸۳.

^۲ - Thomas / Znaniecki

(اروپا) به آمریکا (قاره آمریکا) آمده بودند. ۲- از روستا به شهر آمده بودند. در این مطالعات می توان گفت دو مفهوم را مکتب شیکاگو مطرح می کند: یکی مفهوم طرز تفکر و طرز نگرش یا رویه و طرز برخورد (attitude) که به موجب آن عوامل عینی و واقعی مثل فقر و بیکاری نیست که جرم زاست بلکه استعدادها و آمادگی های شخصی و ذهنی و نیز جهتی که کنشگران اجتماعی به این آمادگی ها می دهند را نیز در تبیین جرم باید در نظر گرفت. توضیح آنکه با پدیده ای در روستای لهستان نوعی برخورد می شود و چه بسا معنای مثبتی داشته باشد اما در آمریکا طرز نگرش و رفتار کنشگران اجتماعی (مسئولین، پلیس، قضات و مامورین شهرداری) راجع به آن متفاوت باشد. این تفاوت طرز نگرش خود قابل بحث است. این را محققین مکتب شیکاگو از طریق نامه ها، دفترچه خاطرات، مصاحبه با مهاجرین پیدا کردند و از طریق مطالعه این اسناد و مدارک شخصی متوجه شدند که این تفسیر که اینها از رفتار لهستانی ها دارند لزوماً آن برداشتی نیست که خود فرد مهاجر از رفتارش دارد (طرز نگرش متفاوت).

مفهوم دوم که این محققین مطرح کردند، از هم گسیختگی و فروپاشی سازمان و تشکیلات اجتماعی است Social (disorganisation). این از هم گسیختگی را محققین در گروه ها و جمعیت های لهستانی دیدند که حاصل پیدایش رویه ها و طرز فکرهای فردگرا و لذت طلب است که در اثر مهاجرت به وجود آمده و این رویه ها باعث شده بود که همبستگی خانوادگی در میان آنان از بین برود، شکاف و تعارض بین نسلها به وجود آید و انقیاد به یک طرز فکر مشترک در جامعه و گروه لهستانی هم رو به افول بگذارد. می شود گفت جامعه لهستانی در آن عصر، جامعه ای مکانیکی بوده است، اما فرد مهاجر با مهاجرت وارد جامعه ارگانیک آمریکا می شد. تعلق به وجدان مشترک جمعی از بین رفته و فردیت جایگزین آن می شود. در چنین شرایطی است که نظام گسیختگی اجتماعی خانواده ها، منجر به دلمردگی افرادی می شود که زندگانی بی مقصود و فاقد معنای ظاهری را سپری می کنند. در نتیجه، احساس دلمردگی که ناشی از قطع پیوندهای اجتماعی است، دهقان لهستانی را به زندگی نابسامانی که سراسر حادثه و کشمکش های درونی است سوق می دهد. بنابراین مفهوم دلمردگی و نظام گسیختگی اجتماعی که توماس و زنانیکی مطرح کردند دقیقاً با مفهوم بی هنجاری دورکیم منطبق است، منتهی جایی که دورکیم به "سائقهای اجتماعی" بیشتر توجه داشته است، توماس و زنانیکی "سائقهای روانی" را مهم تلقی کرده اند.

مطالعات جدیدتر درباره مهاجران اسرائیلی نیز به طرز شگفت، صحت نظریات دورکیم و توماس و زنانیکی را به اثبات می رساند. در میان مهاجران اسرائیلی کسانی که خیلی زود با جامعه میزبان سازش می یابند دقیقاً کسانی هستند که به نحوی بارز، سنت گرا و پای بند عرف و آداب محیط اصلی خود هستند. این تقیید، فرد مهاجر را از آن حالت دلمردگی که توماس و زنانیکی درباره آن بحث کرده اند می رهاوند. این حالت سازش پذیری مؤید آن است که قواعد ناظر بر اجتماع مهاجران به همان قدرت بر جامعه میزبان نیز حاکم است. مهاجری که به سرعت با جامعه جدید انطباق می یابد معمولاً کسی است که اعضای اجتماعات نخستین خود را در آن می یابد و در روابط با آنان مرجعی برای جهت گیری رفتار

خود جست‌وجو می‌کند. جامعه میزبان آنچنان پشتوانه‌ای عاطفی فراهم می‌آورد که فرد مهاجر رفته رفته در آن جذب می‌شود. در اصل این یکپارچگی و ادغام او را از آثار زیان‌بخش دلمردگی در امان نگه می‌دارد.^۱ از هم پاشیدگی اجتماعی یعنی افول قدرت هنجارهای گروه برای اعضای گروه، سبب شد که برای توجیه بزهکاری از نظریه‌های کلاسیک مثل فقر و بزهکاری، قدرت خرید و بزهکاری به بحث گسترده‌تر بیاییم و آن برهم خوردن نظم اجتماعی است. به عبارت دیگر فقر، اعتیاد، فحشاء، قمار، خودکشی، فساد سیاسی و بی‌نظمی جملگی، آثار از هم پاشیدگی اجتماعی یا کم رنگ شدن هنجارهای گروه هستند.

ج- پارک و بورگس:^۲ بنیانگذاران مکتب زیست بوم شناسی جنایی

از جمله محققینی که در این زمینه کار کردند روبرت پارک از محققین دانشگاه شیکاگو بود. او در سال ۱۹۲۵ به اتفاق بورگس و مک کنزی کتابی تحت عنوان «The city» منتشر کردند که بیشتر راجع به شهر شیکاگو بود. آن‌ها بی‌نظمی اجتماعی را ناشی از تغییرات اجتماعی دانستند که این تغییرات هم مولود صنعتی شدن جامعه و بویژه تغییر اشکال کنترل جرم بود. در خصوص اشکال مختلف کنترل جرم باید گفت دو شیوه وجود دارد: ۱- شیوه‌های سنتی (اقناع آور) مثل خانواده، همسایه و دین که در فرآیند جامعه پذیری فرد معروف و منکر را به وی القاء می‌کنند. این شیوه‌های اقناع آور به طریق اجماعی از جرم پیشگیری می‌کنند.

۲- شیوه‌های رسمی (آلترناتیو) کنترل جرم مثل دادگاه یا پلیس و تشکلهای رسمی یعنی اشکال الزام آور کنترل جرم. با توجه به این توضیح به تعبیر روبرت پارک، از هم گسیختگی اجتماعی ناشی از این موضوع است که اشکال متعارف و سنتی کنترل جرم با پدیده مهاجرت تضعیف شده است. افراد از بستر آبا و اجدادی خود خارج شدند. مهاجرین از هنجارهای گروهی اولیه رهایی یافته و بجای الزامات گروهی و خانوادگی و همسایگی که تضعیف شده با شیوه‌های صرفاً قهرآمیز کنترل جرم مواجه‌اند. از آنجا که این شیوه‌ها نمی‌توانند مثل شیوه‌های قبل عمل کنند، سازوکار کنترل جرم تضعیف شده است.

پارک در شیکاگو با همکاری بورگس تحقیقی راجع به ابعاد فضایی و مکانی جرم- یعنی ارتکاب جرم در مکانهای مختلف - انجام داد. شهر شیکاگو را روی نقشه تقسیم بندی و بزهکاری را بررسی میدانی کرد و روی نقشه پیاده نمود. مطالعات وی یکی راجع به سالنهای رقص بود (که عملاً محل روسپیگری بودند) و دیگر مطالعه طلاق، فحشاء، خودکشی، کارگران فصلی (که از مکزیک و آمریکای لاتین به شیکاگو می‌آمدند)، مطالعه بیماران روانی و دو تحقیق عمده راجع به بزهکاری اطفال که این تحقیقات نتایجی را به دنبال داشت.

اولین تحقیقی که پارک^۳ و بورگس^۴ انجام دادند راجع به باندهای مجرمانه (gang) بود. آن‌ها شهر شیکاگو را تقسیم کردند به دواير مختلف به مرکزیت یک نقطه با شعاعهای مختلف. آقای ترشر^۵ همکار آن‌ها سعی کرد بزهکاری جوانان

^۱ - اردبیلی، محمد علی، منبع پیشین، صفحه ۷۰ و بعد.

^۲ - R. Park / Burgess

^۳ - Park

^۴ - Burgues

^۵ - F. Thrasher

واطفال را در این دواير از نظر محلی مشخص کند. این پژوهشگران ۱۳۱۳ باند بزهکاری جوانان را در پنج لایه یا قشر شهری شیکاگو در دواير مختلف شناسایی و مطالعه کردند. قبل از اینکه به علل شکل گیری باند بپردازند، هر لایه شهری را در آن دواير بررسی کردند. پنج قشر یا لایه شهری را تفکیک کردند.

مرکز شهر که نزدیک دریاچه میشیگان بود (لایه اول) مرکز تجاری و اداری شهر بود. به این لایه عنوان لوپ (loop) را دادند. این مرکز روز فعال و شب خالی از سکنه بود. این قسمت از شهر دارای مراکز تجاری و کارخانه‌ها اما با ساکنان اندک بود.

حول این دایره اول، دایره دومی وجود داشته که با عنوان "منطقه گذر یا ترانزیت و به تعبیر برخی اساتید، منطقه انتقال"^۱ مورد خطاب قرار می‌گرفت، زیرا مراکز تجاری و کارخانه‌ها به این منطقه دست‌درازی و تجاوز کرده بودند (به دلیل عدم گنجایش در منطقه یک). خانه‌های واقع در این منطقه در شرف ویرانی هستند و خراب کردن بیشتر آن‌ها مجاز خواهد بود چراکه در آینده نزدیک توسط کارخانه‌ها ویران خواهند شد. این بخش، نامطلوب‌ترین بخش سکونتگاهی شهر است، معمولاً فقیرترین مردمان از جمله مهاجرین تازه وارد آنرا اشغال می‌کنند. زیرا قیمت خانه‌ها ارزان و نزدیک کارخانه‌هایی بود که می‌توانستند در آن‌ها کار کنند.

در حاشیه لایه دوم، لایه سوم بوده که کارگران متوسط‌الحال (منازل کارگران مرد متوسط‌الحال از لحاظ مادی) در آنجا زندگی می‌کردند و بین آن‌ها مهاجرینی که با جامعه شیکاگو ادغام شده بودند هم دیده می‌شد.

لایه چهارم، منطقه‌ای مسکونی (خانه‌های تک‌خانوادگی و آپارتمان‌های گران قیمت) بوده که محل زندگی طبقه پولدار بوده است.

لایه پنجم، منطقه‌ای بوده که در شرف مسکونی شدن بوده است (نواحی پیرانشهر). بعد از این لایه بندی مشاهده کردند بزهکاری در لایه دوم (منطقه انتقال) یعنی لایه واسط بین لایه اول و سوم بیشتر است. اسم این لایه را گذاشتند "کمر بند فقر" (poverty belt) به این جهت که در آن هم مهاجرین تازه وارد مقیم شده بودند و جمعیت آن‌ها مستمراً تغییر می‌کند. در همین منطقه تعداد باندهای مجرمانه زیاده‌تر بود (gang land). آن‌ها سعی کردند این باندها را شناسایی کنند. لذا تحقیقات مؤید این امر بود که بیشترین میزان بزهکاری در لایه دوم (منطقه انتقال) که آنرا کمر بند فقر نامیدند وجود دارد. سمپسون و گراوز، چهار عامل را که باعث نابسامانی اجتماعی و در نتیجه ارتکاب جرم در این منطقه می‌شود را به این ترتیب احصاء می‌کنند: ۱- موقعیت اقتصادی پایین. ۲- ترکیب و مخلوطی از گروه‌های قومی مختلف در این منطقه حضور دارند (به ویژه مهاجران). ۳- مناطق مسکونی دارای تحرک زیاد بودند یعنی خیلی‌ها به آن وارد و از آن خارج می‌شدند. به تعبیر بهتر، این مناطق، درگیر یک فرایند مداوم هجوم، چیرگی و جانشینی از سوی بازرگانی‌ها و کارخانجات بودند که از منطقه یک وارد این منطقه می‌شدند و چون قیمت زمین و خانه ارزان بود مهاجران

^۱ - رک. ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳.

تازه وارد به اینجا می‌آمدند و مهاجران قدیمی که وضع مالی‌شان خوب شده بود به منطقه سه می‌رفتند لذا جمعیت در این منطقه سیال بود. ۴- خانواده‌های از هم‌پاشیده و منازل از میان رفته.^۱

تحقیقاتی روی باندهای مجرمانه موجود در کمربند فقر انجام شد که بیشتر مبتنی بود بر مشاهده مشارکتی (participant observation).^۲ در این تحقیق آقایان بورگس و ترشر متوجه شدند این باندها بطور خود جوش و با آشنایی تصادفی کودکان و نوجوانان به وجود می‌آید و شکل‌گیری این باندها مولود دو امر است:

۱- اختلاف و تعارضی که این نوجوانان با جامعه متعارف دارند. یعنی شکل‌گیری باند در بستر تعارض است. ۲- اختلاف یا تعارض با منافع باندهای دیگر. گروه برای حفظ منافع خود در مقابل گروه دیگر به وجود می‌آید. با شکل‌گیری باند، رهبرباند انتخاب می‌شود و نوعی نظم درون گروهی به وجود می‌آید. هنجارهای درون گروهی به وجود می‌آید. احساس تعلق به گروه به وجود می‌آید و اعضای گروه هویت اجتماعی پیدا می‌کنند اگرچه این هویت مجرمانه است. این افراد با هم احساس پیکر واحد را پیدا می‌کنند.

در برابر این باندها، بورگس و ترشر باندهای موقتی و مناسبی را شناسایی می‌کنند. آقای ترشر با رویت این باندها نتیجه می‌گیرد که شکل‌گیری باند پاسخی به فروپاشی نظم اجتماعی واز هم گسیختگی اجتماعی است زیرا گروه یا باند در واقع جانشین آن گروهی می‌شود (مثل خانواده) که باید نیازهای فرد را به طور متعارف تأمین و برآورده کند که دیگر قادر به انجام آن نیست. باند یک خلاء را برای افراد پر می‌کند. چنانکه این باندها برای اعضای خود کارکردهای مثبت دارند: تأمین محبت، تأمین همبستگی، تأمین نیازهای تفریحی و نظایر اینها. به محض اینکه افراد نیاز خود را در گروه تأمین ببینند، برنامه‌های مددکاران اجتماعی و بهزیستی را بی اهمیت تلقی می‌کنند و ترجیح می‌دهند در همان باند باقی بمانند. این گروهها هویتی فردی و جمعی به فرد می‌دهد که جامعه متعارف نتوانسته به فرد بدهد. آداب و رسوم حاکم بر باند یک خرده فرهنگ را تشکیل می‌دهد. در چنین بستری به تعبیر ترشر، بزهکاری محصول منطق کنترل نشده نیروهای محیط زندگی افراد است. محصول یک نوع تنازع برای بقا.

اعضای باند عمدتاً فقیر، محیط زندگی آن‌ها در حال تخریب، با اعتقادات دینی ضعیف و اوقات فراغت با برنامه‌ای نداشته‌اند. پس باند در بادی امر برای رفع نیاز اقتصادی به وجود نیامده بلکه برای رفع نیازهای دیگری بوده است. محل شکل‌گیری باندها هم عمدتاً جایی بوده که مورد توجه شهرداری و مقامات شهری نبوده است. علت این امر آن بوده که مالکین این لایه دوم- با توجه به افزایش قیمت زمینهای آن ناحیه بدلیل توسعه مرکز تجاری شهر- در فکر فروش ملک خود بوده‌اند و به بهسازی آن توجه نمی‌کردند. شهرداری هم به تبع آن‌ها به آن قسمت شهر توجهی نمی‌کرده است. این امر باعث شد که این منطقه موقعیت مناسبی برای ارتکاب انواع جرایم پیدا کند.

^۱ - به نقل از: ویلیامز فرانکلین و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۷۵.
^۲ - در این روش پژوهشگر به لباس مجرمان درآمده، با آنان همزیستی می‌کند تا از درون، زندگی و خصوصیات رفتاری آنان را مشاهده و بررسی نماید.

د- شاو و مک کی^۱

تحقیق دوم راکلیفورد شاو و هانری مک کی انجام دادند. شاو مأمور تعلیق مراقبتی و به تعبیر امروز مأمور کنترل قضایی بوده است.^۲ مک کی هم آماردان بوده است. این دو برنامه‌ای تحقیقاتی راجع به بزهکاری نوجوان در شیکاگو انجام دادند و از فرضیات و تجربیات ترشر در مطالعات خود استفاده کردند. زوج شاو و مک کی رابطه بین ساختار بزهکاری جوانان و شهرسازی را مطالعه کردند. هدفشان این بود که دریابند آیا بزهکاری در شهرها تابع منطق منطقه‌ای و محلی است یا خیر؟ اسم آنرا فضاها و مناطق بزهکاری (areas of delinquency) گذاشتند. شاو و مک کی برای بررسی رابطه بزهکاری نوجوانان و شهرسازی، پرونده تعدادی از اطفال و نوجوانان را که با پلیس و دستگاه قضایی ارتباط یافته بودند را بررسی کردند (پرونده‌های سه دوره ۱۹۰۶-۱۹۲۳، ۱۹۰۰-۱۹۱۷ و ۱۹۳۳-۱۹۲۷ را بررسی کردند). مک کی و شاو شهر شیکاگو را بصورت مربع شکل تقسیم کردند. متوجه شدند که محل زندگی این اطفال بزهکار (صرفنظر از ادوار زمانی مورد بررسی)، محله‌های مشابه است. در این محله‌ها جمعیت و ساکنین محله عوض شدند اما نرخ بزهکاری آن‌ها عوض نشده بود. مطالعات از روی نقشه نشان می‌داد که در محله‌هایی که نظم اجتماعی از هم گسیخته است، بزهکاری بیشتر است. این فضاهای بزهکاری اطفال مناطقی هستند که اطراف مرکز شهر قرار دارند یعنی اطراف نقطه‌ای که در تحقیق ترشر هم دیده شده بود. یعنی تحقیقات شاو و مک کی نتیجه مطالعات ترشر را تأیید کرد. یعنی فضاهای بزهکاری در محله‌هایی هستند که حول مرکز شهر (یعنی منطقه انتقال یا کمربند فقر، که دارای نابسامانی اجتماعی و درجه فساد بالایی بودند) هستند. در این محله‌ها بیکاری، خودکشی، مرگ و میر اطفال، بیماری و جدایی خانواده‌ها بالاست و بزهکاری اطفال جزیی از بزهکاری این مناطق است.

نکته دیگری که این دو پی بردند آن بود که صرفنظر از کسانی که وارد محله‌های حول مرکز شهر می‌شوند نرخ بزهکاری همواره بالاست. نتیجه گرفتند که بزهکاری ربطی به مهاجر بودن ندارد چون کسانی که وارد این محله‌ها می‌شوند، وقتی وضعشان بهتر شده و به لایه سوم می‌روند، احتمال بزهکاری آن‌ها کم می‌شود. پس بزهکاری نتیجه مشکلات انطباق با فرهنگ جدید نیست بلکه ارتباط دارد با فضای حاکم بر یک محله، یعنی فضای حاکم بر آن محله‌ها به گونه‌ای است که هرکس وارد آن‌ها شود بدلیل عدم وجود نظم اجتماعی مرتکب جرم می‌شود. شیوه‌های متعارف کنترل جرم از هم پاشیده و احساس تعلق به فرهنگ واحد و اصلی از بین رفته است. نمونه‌های عمران و آبادانی و فرهنگ در این محله‌ها وجود ندارد.

سه دسته عوامل متعارف جرم با تحقیق شاو و مک کی رد می‌شود: ۱- وضع اقتصادی متزلزل ساکنین ۲- سیال بودن جمعیت ۳- عدم تجانس جمعیت‌هایی که وارد این محله‌ها شده و سبب می‌شوند انسجام اجتماعی از بین برود.

^۱ - Shaw / Mac Kay

^۲ - قرار کنترل قضایی از جانشین‌های قرار بازداشت موقت است. متهم در محیط آزاد باقی می‌ماند اما تحت نظارت و مراقبت است. مثلاً باید در زمانهای مشخص خود را به مقام خاصی معرفی کند. این مربوط به فرانسه است اما در آمریکا و انگلستان، تعلیق مراقبتی (probation) را داریم.

شاو و مک کی نشان دادند که سست شدن کنترل‌های اجتماعی سنتی و تضعیف اشکال سنتی تنظیم رفتارهای اجتماعی مثل خانواده و مدرسه، سبب می‌شود زمینه بزهکاری افزایش یابد و در نتیجه در این مناطق جامعه پذیری و جامعه پذیر شدن بجای الگو برداری از مدل‌های اجتماعی بیشتر الگو برداری از همسالان خود و بین هم گروه‌های همسن و سال و همزاد است. به عبارت دیگر در این فضاها جامعه پذیری اطفال و نوجوانان در درون باندهای مجرمانه رخ می‌دهد. شاو و مک کی بر طبق مطالعات و تحقیقاتی که انجام دادند، پی بردند که نابسامانی اجتماعی بر کودکان و نوجوانان اثر می‌گذارد و آن‌ها را به سوی بزه می‌کشاند. فرایندی که در اصطلاح از آن به عنوان "نظریه انتقال فرهنگی" یاد می‌شود. بر اساس این نظریه، کودکانی که در مناطق نابسامان اجتماعی زندگی می‌کنند دارای فرصت‌های بیشتری برای روبرو شدن با آنانی هستند که دارای ارزش‌های بزهکاری می‌باشند.

این دو در عین حال نشان دادند که پاسخ کیفری به جرایم در چنین وضعیتی نه تنها فایده ندارد بلکه تالی فاسد هم دارد زیرا تکیه بر مجازات برای اصلاح و درمان مجرمین در واقع به این معناست که بزهکاران خود را با الگوهای جامعه سازگار کنند و حال آنکه قبل از رفتن به زندان این الگوها (مثل خانواده و مدرسه) یا نبوده و یا اگر هم بوده دچار نوعی بی نظمی و از هم پاشیدگی بوده است. لذا مجازات، ضدیت این افراد با جامعه را زیاد می‌کند زیرا این بزهکاران خود را قربانی جامعه می‌دانند. وانگهی برنامه‌های اصلاحی زندان و کانون‌های اصلاح، بیشتر صورتگرایی (formality) است و اساسی و ریشه‌ای نیست. پس پاسخ شدید کیفری در خصوص این جرایم کار ساز نیست. شاو و مک کی با انتقاد از مجازات‌ها پیشنهاد می‌کنند که بحث پیشگیری مطرح شود. شاید این اولین بار بود که در قرن بیستم بحث پیشگیری اجتماعی مطرح شد. این پیشگیری از دید آن‌ها باید از ساماندهی محله‌ها و گروه‌ها شروع و به مرمت و عمران محله‌ها ختم شود و پیشگیری از جرم باید با کمک اعضای محله انجام شود (پیشگیری محلی). پیشگیری محلی در مقابل پیشگیری دولتی مطرح می‌شود.

شاو و مک کی معتقد بودند که پیشگیری دولتی بدلیل عدم شناخت شرایط خاص محله‌ها اقداماتی سطحی و بی فایده هستند. پیشگیری محلی خود مردم محله را درگیر در پیشگیری می‌کند. مثلاً فقط مردم محله هستند که می‌دانند محل اجتماع معتادین در کجاست و چگونه می‌توان آن محل را تغییر کاربری داد و مثلاً به فضای سبز تبدیل کرد (مثلاً در مورد قضیه خاک سفید تهران پیشگیری محلی مستلزم آن بود که بررسی شود: ۱- آیا شهرداری خدمات شهری مناسب به آن محله می‌دهد؟ ۲- آیا اتوبوسهای شرکت واحد ارتباط ارگانیک بین آن منطقه و سایر نقاط تهران برقرار کرده‌اند؟ ۳- آیا تعداد مدارس کافی است؟ ۴- آیا فضای سبز به اندازه کافی است؟ ۵- آیا گشتهای پلیس محسوس است؟ یا آنکه خیر، منطقه خاک سفید جزیره‌ای دور افتاده از بقیه شهر و رها شده به حال خود بوده است. تخریب خاک سفید فقط صورت مسئله را پاک کرد).

شاو و مک کی معتقد بودند به جای مجازات باید مشکلات محله اصلاح شود و تا وقتی این اصلاح صورت نگیرد، مجازات نمی‌تواند جنبه پیشگیرانه چندانی داشته باشد.

^۱ - به نقل از: ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۷۶.

شاو و مک کی معتقد به جرمزایی برخی مناطق بودند یعنی این مناطق بدلیل فقدان شیوه های کنترل اجتماعی جرمزا هستند، صرفنظر از اینکه مهاجرین در آنجا ساکن باشند یا آمریکاییهای بومی. این بحث در بومشناسی جنایی^۱ مطرح می شود. در مقابل، جغرافیای جنایی^۲ فقط به تأثیر محیط طبیعی بر جرایم می پردازد.

هدف شاو و مک کی این بود که جوانان خود را متعلق به محله و مستقر در آن بدانند و افراد با همدیگر ارتباط داشته باشند و همبستگی محلی به وجود آید، فردیتی که در نتیجه از هم گسیختگی اجتماعی به وجود می آید تبدیل به همبستگی اجتماعی شود. یکی از وسایل دستیابی به این هدف، عمران و آبادسازی محله و دخیل کردن افراد در سرنوشت محله است.

زیستگاه^۳ یا زیست بوم دارای آثاری بر رفتار انسان ها است. زیستگاه یعنی مجموعه اوضاع و احوال مادی و غیرمادی که فرد را در محل زندگی و کار احاطه می کند. زیستگاه های متفاوت بر رفتار افراد تأثیر می گذارد. رفتار انسان ها تا حدی محصول زیستگاهی است که خود ساخته اند. انسان زیستگاه را درست می کند اما خود هم از آن تأثیر می گیرد. از جمله پیشنهادات شاو و مک کی آنست که بر حسب نیازهای هر محله: ۱- کلیسا بسازیم و آنرا مکان اجتماعی شدن و احیای فرهنگ عمومی کنیم. ۲- در محله ای دیگر با ایجاد امکانات ورزشی فعالیت های ورزشی را وسیله القای ارزش های مطلوب جامعه قرار دهیم. ۳- در تابستان و به بهانه سر و سامان دادن به اوقات فراغت، امور نیک و پسندیده (الگوهای خوب) به افراد بدهیم.

اما ایرادات وارد به تحقیقات شاو و مک کی عبارتند از:

۱- ایراد اول را ویلیام ویت^۴ مطرح کرده است. او گفته است که مفهوم از هم گسیختگی اجتماعی با واقعیت منطبق نیست چون در محله هایی که شاو و مک کی از هم گسیختگی اجتماعی را استنباط کردند یک سیستم سنتی تعهدات متقابل می بینیم که ممکن است با همبستگی متعارف در جامعه آمریکا تطابق نداشته باشد. به عبارت دیگر ویلیام ویت معتقد است مهاجرین تازه وارد که به تعبیر شاو و مک کی بیشتر از مهاجرین قدیمی در معرض ارتکاب جرم هستند اتفاقاً توسط هم میهنان خود که از قبل در آن محله بوده اند تحت کنترل اجتماعی قرار می گیرند. از سوی دیگر تغییرات اجتماعی که صحبت آن شد (مثل شهری شدن و صنعتی شدن) که منجر به آسیب پذیر شدن ساکنین می شود زیر سؤال می رود زیرا به تعبیر ویلیام ویت در این مناطق از یک تاریخ به بعد فقط افراد سیاه پوست زندگی می کرده اند. یعنی یک قوم یک دست بودند و انسجامی بین آن ها بوده است.

^۱ - Criminal Ecology

^۲ - Criminal Topology (مکان شناسی جنایی)

^۳ - Habitat

^۴ - Williams Whyte از استادان دانشگاه شیکاگو و نویسنده کتاب Street corner society (۱۹۴۳). وی با استفاده از روش مشاهده مشارکتی participant observation، محله فقیر ایتالیایی نشین شهر بوستون را مطالعه کرد و مفهوم disorganization را به نقد کشید.

۲- جرایمی که در لایه دوم شهر شیکاگو ارتکاب یافته از جرایم اصطلاحاً خیابانی و آشکار^۱ هستند و لذا رقم سیاه آن‌ها کمتر است چون بزه دیده شخصی حقیقی است. جرم شاکی دارد و خشونت آمیز است. لذا توفیق پلیس و ضابطین درشناسایی مجرمین زیاد است و انعکاس این جرایم در آمار رسمی چنین تعبیر می‌شود که لایه دوم شهر شیکاگو (مجاور مرکز شهر) نرخ بزهکاری بالاتری دارد. درحالی‌که جرایم به جرایم خشونت آمیز خلاصه نمی‌شوند. ما جرایم آپارتمانی^۲ و جرایم مبتنی بر نیرنگ هم داریم که کمتر کشف می‌شوند. درشرایط برابر، پلیس و دستگاه قضایی به افراد ندار، بیکار و خارجی بیشتر سوء ظن پیدامی کنند. به این ترتیب چه بسا در لایه‌های سوم و چهارم شهر شیکاگو نرخ بزهکاری بالا باشد، اما رقم سیاه بزهکاری نیز آن در مناطق بالاتر باشد. ممکن است بدلیل از بین رفتن قبح اجتماعی برخی جرایم در محله‌های لایه‌های سوم و چهارم، اعلام آن‌ها کمتر صورت می‌گرفته است. چه بسا عملی دارای وصف مجرمانه، قبح اجتماعی خود را از دست می‌دهد و لذا شاکی ندارد مثلاً ارتشاء در بعضی ادارات اینگونه است.

نتیجه‌گیری:

عامل ساختاری از هم پاشیدگی نظم اجتماعی - یعنی تضعیف تاثیر باز دارنده هنجارهای گروه بر اعضا - باید با عامل اقتصادی کامل شود یعنی دیدگاه‌های شاوومک کی کاملاً جواب نمی‌دهد. باید به آن‌ها عوامل اقتصادی مثل بیکاری و فقر را اضافه کرد.

ه - نظریه معاشرتهای ترجیحی

بحث بعدی، معاشرتهای ترجیحی یا افتراقی^۳ است. در دانشگاه شیکاگو عده‌ای پژوهشگر جامعه‌شناس بودند که هر یک از زاویه ای متفاوت جرم را مورد توجه قرار دادند اما نظریه‌های همه آن‌ها حول مهاجرت بوده است. نظریه معاشرتهای ترجیحی ساترلند در انتقاد به نظریه از هم گسیختگی اجتماعی مطرح شد. چون ساترلند راجع به همبستگی بین بزهکاری و از هم گسیختگی اجتماعی با احتیاط عمل می‌کند و معتقد است این همبستگی مطلق نبوده و قابل بحث است. یک ایراد ساترلند به شاوومک کی و ترشر این است که آن‌ها تحقیقات خود را بر اساس آمار جنایی رسمی انجام دادند در حالیکه در آمار رسمی و دولتی همه جرایم منعکس نمی‌شود پس نمی‌شود نتیجه تحقیقات حاصل از آن‌ها را به همه مجرمین تسری دهیم.

نکته دیگر آنکه ادوین ساترلند از سال ۱۹۲۸، تحقیق بدیعی را شروع کرد با عنوان بزهکاری مدیران موسسات تجاری - صنعتی بزرگ. در آن سالها جرم‌شناسی نوپا بود، عمری حدود ۵۰ سال داشت. جرم‌شناسی ابتدا نوعاً با مطالعه مجرمین کلیشه ای و قالبی شروع شد ولذا در تحقیقات لمبروزو، سوءظن نسبت به طبقه حاکم و ذی‌نفوذ به لحاظ فرهنگ حاکم در زمان وی مطرح نشد اما ساترلند در کشور سرمایه داری آمریکا نسبت به جرایم طبقه مذکور هم سوءظن خود را نشان داد.

^۱ - Street Crimes

^۲ - Suite Crimes

^۳ - Differential Associations

ساترلند در این تحقیق فرض را بر این نهاد که طبقات اجتماعی حاکم و ذی نفوذ از حمایت اجتماعی در برابر دستگاه قضایی برخوردارند. ولی به لحاظ موقعیت اجتماعی غالب و روابط قوی‌ای که دارند موفق می‌شوند از تعقیب و مجازات فرار کنند. لذا اثر اندکی از آن‌ها در آمار جنایی وجود دارد. لذا ساترلند تحقیقات راجع به بزهکاری افراد ذی نفوذ را توصیه می‌کند. او دو کتاب دارد یکی تحت عنوان «سارق حرفه‌ای» در سال ۱۹۳۷ و دیگری به سال ۱۹۲۴ با عنوان «اصول جرم‌شناسی». کتاب اخیر بیشتر، جامعه‌شناسی جنایی است. در این کتاب او نظریه بزهکاری یقه سفیدها^۱ را مطرح می‌کند (white collar criminality) به این ترتیب ساترلند قلمرو مطالعه جرم‌شناسان را گسترده‌تر کرد.^۲

بدین ترتیب، ساترلند با تحقیق پیرامون رفتار مدیران موسسات و شرکتها متوجه شد که در محیط مدیران هم جرایمی ارتکاب می‌یابد اما این افراد از نوعی حمایت‌های اجتماعی در برابر دستگاه قضایی و پلیس برخوردارند. او پیشنهاد کرد که ما حوزه مطالعات جرم‌شناسی را تعمیم دهیم به کسانی که در بادی امر، مجرمیت آن‌ها قابل تصور نیست. به این ترتیب او پس از طرح بحث بزهکاری مدیران براساس فرآیند یادگیری جرم، نظریه معاشرتهای ترجیحی را بیان کرد. او معتقد بود که جرم مثل اعمال دیگر فراگرفتنی است و بعنوان یک خصیصه اکتسابی از طریق فراگیری وارد شخصیت فرد می‌شود. کسانی که در یک زیست بوم جرمزا مرتکب جرم می‌شوند کسانی هستند که این امر را فرا می‌گیرند. او این سؤال را مطرح کرد که چرا در یک محله جرمزا (به تعبیر طرفداران نظریه از هم گسیختگی اجتماعی) فقط برخی مرتکب جرم می‌شوند؟ برای پاسخ به این سؤال ساترلند در ۹ مورد جواب داد. نظریه معاشرتهای ترجیحی او ۹ رکن دارد که همگی حول مفهوم فرایند یادگیری - فراگیری (learning process) مطرح می‌شود. این ارکان عبارتند از:

۱- اصل مبنایی این نظریه آن است که رفتار مجرمانه آموخته می‌شود، پس ارثی نیست. اکتسابی است. این رکن اول و تفاوت نظریه ساترلند با نظریه لمبروزو و مکتب تحقیقی است.

۲- فراگیری رفتار مجرمانه در تماس با اشخاص دیگر صورت می‌پذیرد. این فراگیری یک فرایند دارد و به دو طریق می‌تواند انجام شود: الف) ارتباط شفاهی و کلامی. ب) از طریق الگوبرداری - به این ترتیب در رکن دوم تاثیر نظریه تارد در باب تقلید را می‌بینیم.

۳- رفتار مجرمانه در درون گروهی محدود از انسان‌ها، در درون یک گروه از روابط صمیمی بین اشخاص فراگرفته می‌شود مثل خانه و مدرسه. به این ترتیب ساترلند بطور ضمنی می‌گوید که تاثیر روزنامه و رسانه‌های گروهی بر بزهکاری خیلی محدودتر است تا ارتباطات درون یک گروه.

۴- رفتار مجرمانه در واقع ضمن اینکه خودش آموخته می‌شود لوازم آن هم آموخته می‌شود مثل فنون ارتکاب جرم، زبان خاص آن محیط، پوشش خاص آن مجرمین، نحوه زندگی آن‌ها، انگیزه‌های آن‌ها، جهت‌گیری انگیزه‌ها، نحوه استدلال و توجیه رفتار مجرمانه در آن‌ها. پس فقط خود رفتار مجرمانه به تنهایی آموخته نمی‌شود بلکه تقلید، کامل است.

^۱ - در این خصوص. رک. موسوی مجاب، سید درید، بزهکاران یقه سفید، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۳۴، پاییز ۱۳۸۳

^۲ - علاوه بر اینها ادوین ساترلند در تبیین مفهوم جرم سازمان یافته نیز پیشگام بوده است.

۵- جهت گیری انگیزه‌های مجرمانه (آنچه قصد را به وجود می‌آورد) تابعی است از تعبیر و برداشت و تفسیر موافق یا ناموافق (مساعد یا نامساعد) از قانون. به این ترتیب که هرگاه الگوی تقلید فرد یا دوستان فرد نسبت به قوانین رویه‌ای مساعد و همنوا داشته باشند او هم همنوا می‌شود. اما اگر آن هم‌گروهان نقض قانون را مشروع بدانند فرد هم از آن‌ها این امر را می‌آموزد. پس در فرایند یادگیری، تعبیر، برداشت و استنباط قوانین (interpretation of law) و فضایی که احترام به قانون یا عدم توجه به آن را ترویج می‌کند اهمیت دارد.

۶- یک فرد زمانی منحرف می‌شود که تعابیر و رویه‌ها و نگرشهای ناموافق (نامساعد) نسبت به قانون بر نگرش و رویه‌های مثبت غالب شود. یعنی نقض قانون سمبل (نماد) مشروعیت و موفقیت تلقی بشود و اجرای قانون با قضاوت منفی روبرو شود. به این ترتیب اصل اساسی این نظریه آن است که فرد مجرم می‌شود زیرا خود را به مدلهای مجرمانه پیوند می‌زند بی آنکه توجهی به مدلهای مخالف (قانون‌گرا) داشته باشد. هر فرد به این ترتیب فرهنگ محیط خود را فرا می‌گیرد بویژه زمانی که مدل تطبیقی در اختیار نداشته باشد.

۷- تاثیر معاشرتهای ترجیحی (میزان نفوذ پیوندهای افتراقی) بر جرم تابعی است از (۱) میزان کثرت آن تماسها، (۲) مدت تماسها و (۳) شدت (حجم) تماسها. هر قدر تعداد تماسها با مدل و محیط نامطلوب و مدت آن تماسها بیشتر باشد و کیفیت تماس قوی و پرمعنا باشد، میزان تاثیر و تداوم معاشرتها بر جرم بیشتر خواهد بود. پس صرف رفت و آمد به محیط مجرمانه برای جرم آموزی کافی نیست. بلکه باید: الف) تداوم آن در زمان زیاد باشد. ب) دفعات آن زیاد باشد. ج) کیفیت دار باشد.

۸- فراگیری جرم تابع همان ساز و کارهای فراگیری رفتار درست است. پس به تعبیر دیگر، مجرم شدن از منظر ساترلند نسبت به فراگیری رفتارهای مطلوب و قانونی، بیگانه نیست. تفاوتی در ساز و کارهای یادگیری نیست. مضافاً اینکه خود مجرمین هم تفاوتی با افراد عادی ندارند.

۹- رفتار مجرمانه، بیان همان نیازها و ارزشهایی است که رفتار غیرمجرمانه بیانگر آنهاست. رفتار مجرمانه در پاسخ به بعضی از نیازهاست، مثل پول. جستجوی موفقیت مالی و جستجوی لذت چه برای افراد عادی و چه مجرم یک ارزش و نیاز است لکن مجرمین از روشهای دیگری برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنند. به عبارتی رفتار مجرمانه بیان نیازها و ارزشهاست اما از طریق همان نیازها توجیه نمی‌شود.

نظریه معاشرتهای ترجیحی مبتنی است بر چگونگی انتقال رفتار مجرمانه به جوانان و در محله‌های خاص. فراگیری جرم از همان ساز و کارهایی که به جامعه برای القای هنجارهای خود دارد، استفاده می‌نماید. مثلاً نهاد خانواده و مدرسه و همسالان، ساز و کارهای جامعه‌پذیری فرد هستند اما همین‌ها ممکن است بستر فراگیری جرم باشند. ساز و کار یکی است اما نحوه آرایش و مدیریت متفاوت است. مثلاً در خانواده پدر معتاد و مادر هم بی‌تفاوت است. این خانواده به جای جامعه‌پذیر کردن فرد الگوهای جرم را به او می‌آموزد. همین ساز و کارها را عده‌ای طی می‌کنند و به افرادی قانونگرا تبدیل می‌شوند و برخی هم مجرم می‌شوند. تفاوت در بستر فراگیری است و نه در سازوکار فراگیری.

پس در دید ساترلند آنچه مهم است تعامل و میان‌کنش بین افراد (Interaction) یا ارتباط متقابل بین افراد است. پس صرف رفت و آمد به یک محیط نامطلوب کافی نیست بلکه لازم است او با آن محیط تعامل داشته باشد. رفتار

مجرمانه در ارتباط با دیگران و در چهار چوب ساز و کار تعبیر و برداشت فرد از الگوی خود به وجود می‌آید. پس تعامل و ارتباط در اینجا نقش اساسی دارد.

نکته پایانی این است که، معاشرت ترجیحی، نظریه‌ای "اثباتی" است که در آن، تمرکز بر روی مجرمان و رفتارهای آنان قرار دارد. از نظر ساترلند، پرسش‌های اصلی در ارتباط با رفتار مجرمانه است، نه در مورد اینکه چگونه قانون جزا به وجود آمده یا حتی چگونه نظام عدالت کیفری باید تغییر کند. همچنین، نظریه معاشرتهای ترجیحی ضرورتاً بر اینکه افرادی که یک فرد با آنها معاشرت می‌کند "چه کسانی" هستند تأکید ندارد، بلکه در عوض بر تعاریفی که توسط آن معاشران ارائه می‌شود تأکید می‌کند.^۱

ایرادات وارد بر نظریه ساترلند:

اولین ایرادی که به ساترلند می‌گیرند اینست که تعاملات قوی بین فرد و جامعه را چندان مورد توجه قرار نداده است. در دیدگاه وی چنین بنظر می‌رسد که فرد مجرم، فردی است منفعل که تحت تاثیر الگوها قرار می‌گیرد. در حالیکه مجرمین دست به انتخاب زده و نقش فعال دارند.

ایراد دوم این نظریه این است که بیش از اندازه به نقش محیط مجرمانه پیرامون فرد تاکید کرده و تاثیر این اطرافیان را در فرآیند جامعه‌پذیری مورد توجه قرار داده است به این ترتیب تاثیر جو و فضای عمومی جامعه بر بزهکار و تاثیر تجربیات شخصی بزهکار را نادیده گرفته است. ساترلند تاثیر عواملی مثل شکست تحصیلی و فرار از مدرسه را بررسی نمی‌کند. بعبارت دیگر دیدگاه ساترلند در این نظریه خیلی خرد است (به ساختار اقتصادی و نابرابریهای اجتماعی توجه ندارد).

ایراد سوم آن است که ساترلند تاکید زیادی دارد بر اینکه جرم فرا گرفتنی است و همراه فراگیری خود رفتار مجرمانه، بزهکار لوازم آن رفتار را هم فرا می‌گیرد. یعنی صلاحیت مجرمانه را با تقلید کسب می‌کند. اما می‌توان گفت همه جرایم نیاز به صلاحیت و تکنیک ندارد مثل سرقت‌های ساده که در دسترس همه است. پس فراگیری تکنیکی جرم در همه جرایم مطرح نیست.

ایراد چهارم آنست که امروزه به لحاظ جهانی شدن عرف و آداب و رسوم و نزدیک شدن ملل به یکدیگر و همچنین گسترش ارتباطات افراد با یکدیگر از طریق اینترنت و دهکده جهانی، خیلی از الگوهای مجرمانه از طرق جدید در معرض دید و انتخاب افراد قرار می‌گیرد پس در چهارچوب نظریه معاشرتهای ترجیحی قابل طرح نیست. یعنی تعاملات افراد در خیلی موارد با واسطه می‌باشد. این تعاملات مورد نظر نظریه معاشرتهای ترجیحی قرار نگرفته‌اند.

علاوه بر موارد فوق، ایرادات دیگری نیز بر ساترلند وارد شده است از جمله اینکه: از ابتدا گروههای نابهنجار چگونه به وجود آمده‌اند؟ نظریه معاشرتهای ترجیحی هم مربوط است به دانشگاه شیکاگو. منشاء این نظریه به زعم عده‌ای، دیدگاه‌های تارد (قوانین تقلید) است.

^۱ - ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۹۸.

و- نظریه تعارض‌های فرهنگی

نظریه دیگر تعارض‌های فرهنگی (Conflict of Cultures / Cultural Conflicts) است. این نظریه با نام دو استاد دانشگاه شیکاگو در دهه ۱۹۳۰ میلادی عجین است. لوئیس ویرث (Louis wirth) و تورستن سلین (Thorsten Sellin). سلین این نظریه را در واقع از ویرث اقتباس کرده است. این نظریه مثل نظریه از هم گسیختگی اجتماعی بیشتر در بستر تبیین چرایی بزهکاری خارجی‌ها مطرح شد. مطالعات ویرث بیشتر در محله‌هایی انجام شد که مهاجرین خاصی را در خود جای می‌داد. او به این محله‌ها «ghetto»^۱ می‌گفت (در جنگ دوم جهانی، هیتلر در کشورهای تحت اشغال خود محله‌هایی را به نگهداری یهودیان اختصاص داد که آن‌ها را «ghetto» می‌گفتند).

گتو از امکانات بقیه شهر برخوردار نبوده است. ویرث در تحلیل شرایط حاکم برگتوها به دنبال این بود که ببیند تعارض فرهنگی چقدر در رفتار مجرمانه مهاجرین تاثیر دارد. ویرث تحقیق خود را با این فرض شروع می‌کند که مهاجرین نسل اول (متولد در خارج از کشور) از نظر نرخ بزهکاری ثبت شده با جمعیت بومی آمریکا یکسان هستند. نرخ بزهکاری آن‌ها با نرخ بزهکاری آمریکایی‌ها یکی است. آنچه این‌ها را از آمریکایی‌ها جدا می‌کند ماهیت جرایم ارتكابی مهاجرین است که ارتباط مستقیم با خاستگاه فرهنگی آن‌ها (کشور مهاجر فرست) دارد. فرض دوم وی آن است که نرخ و ماهیت بزهکاری مهاجرین نسل دوم برابر است با نرخ و ماهیت جرایم آمریکایی‌ها. همسان شدن ماهیت جرایم ارتكابی آمریکایی‌ها و مهاجرین نسل دوم بیانگر این است که مهاجرین نسل دوم در حال طی فرآیند فرهنگ زدایی در کشور مهاجرپذیر هستند. فرایند فرهنگ‌زدایی و فرهنگ‌پذیری یعنی بی‌تفاوتی نسبت به فرهنگ کشور مهاجر فرست و پذیرش فرهنگ کشور مهاجرپذیر. نسل دوم در چارچوب فرآیند فرهنگ زدایی (Deculturation) و فرهنگ‌پذیری جدید (Acculturation) مستحیل شده است.

تعارض دو جنبه دارد: عینی (objective) و ذهنی - شخصی (subjective). تعارض عینی یعنی تفاوت مقررات فرهنگی مهاجرین و کشور میزبان که جرماً نیست، بلکه آنچه بیشتر جرماً است تعارض فرهنگی ذهنی است. یعنی خارجی‌های مهاجر، در یک کشور میزبان، برای برآورد فرهنگ خاستگاهی و آبا و اجدادی خود، برخورد افراد کشور مهاجرپذیر را نسبت به فرهنگ خود معیار قرار می‌دهند یعنی مهاجرین فرهنگ خود را براساس نحوه و کیفیت نگرش شهروندان کشور میزبان ارزیابی می‌کنند. مهاجرین فرهنگ خود را در آینه قضاوت افراد بومی می‌بینند. حال اگر این افراد مهاجر چنین استنباط کنند که متعلق به فرهنگی هستند که از نظر شهروندان کشور مهاجرپذیر تحقیر شده و به آن توهین می‌شود، میل به پذیرش در جامعه مهاجرپذیر به آن‌ها اجازه اظهار تعلق به فرهنگ اصلی خودشان را نمی‌دهد. مثلاً ایرانی مقیم آلمان اگر فرهنگ ایرانی را از زاویه دید آلمانی‌ها نگاه کند و به این نتیجه برسد که از دید آن‌ها فرهنگ ایران خرافاتی یا پایین است، سعی می‌کند ایرانی بودن خود را پنهان کند. در چنین شرایطی این قبیل مهاجرین بیشتر تمایل دارند به هنجارها و اوامر و نواهی فرهنگ کشور میزبان ملحق شوند تا کمتر تحقیر شوند و مجموعه رفتاری کشور

^۱ - A ghetto is a part of a city predominantly occupied by a particular ethnic group that may be looked down upon for various reasons, especially because of social or economic issues, or because they have been forced to live there (e.g. the Jewish Ghettos in Europe).

میزبان را الگو قرار می‌دهند تا زودتر دارای هویت اجتماعی شوند. در چنین شرایطی در برابر فرد مهاجر موانع فرهنگی برای جذب در فرهنگ کشور میزبان ایجاد می‌شود مثل آموزش زبان و آموزش شغلی. یک پاسخ فرد مهاجر ممکن است دور زدن این موانع از طریق بزهکاری باشد. پس بزهکاری فرد خارجی بیانگر تعارض فرهنگ کشور مهاجر فرست و مهاجر پذیر است.

هر قدر گروه مهاجر که فرد به آن تعلق دارد، از نظر فرهنگی متلاشی‌تر باشد و هر قدر توانمندی خود را در حمایت جامعه‌پذیرانه از اعضای خود از دست داده باشد بزهکاری به عنوان پاسخ به آن تعارض فرهنگی بیشتر است. هر قدر این فرد احساس عضویت در گروهی را بکند که در تعارض با فرهنگ کشور میزبان است رفتار آن گروه را اتخاذ می‌کند و با فرهنگ غالب در تعارض قرار می‌گیرد و مجرم می‌شود. سلین با توجه به دیدگاه‌های ویرث توضیح می‌دهد که چگونه اشکال دیگر تعارض فرهنگی شکل می‌گیرد. "سلین" را واضع نظریه "تعارض فرهنگی" می‌دانند. او معتقد است انسان در بستر یک فرهنگ متولد می‌شود و آن فرهنگ را فرا می‌گیرد و تصورات خود را بر اساس آن فرا می‌گیرد. به این ترتیب سلین اشاره می‌کند به سمبل‌های فرهنگی که نسبی هستند. با توجه به این اندیشه، سلین پیشنهاد می‌کند که بزهکاری را در وضعیتهایی که دارای تکثر فرهنگی هستند تبیین کنیم. به این ترتیب چون تاکید وی بر بزهکاری مهاجرین در آمریکا بود و می‌خواست قضاوت‌های منفی نسبت به برخی مهاجرین را رد کند، تحلیل خود را بر تعارض قواعد و هنجارهای آمریکا با قواعد و هنجارهای مهاجرین بنا می‌کند (تعارض عینی). به این ترتیب به اعتباری، سلین در ادامه تفکر ویرث معتقد است که هر چه مدل‌های فرهنگی ما بیشتر در مقابل هم قرار بگیرند تا در کنار هم، بهمان اندازه رفتار اعضای آن گروه‌ها غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود. هر قدر تکثر و اختلاف بیشتر باشد احتمال جرم بیشتر می‌شود.

سلین نظریه خود را روی دو اصل بنا می‌کند: ۱- قواعد اخلاقی از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از زمانی به زمان دیگر تغییر می‌کنند (نسبیت فرهنگی) ۲- هر فرد هنجارها و قواعد جامعه خود را درونی می‌کند و هنجارهای گروه مدل خود را درون وجدان خود جای می‌دهد و در وجدان خود برای آن‌ها ضمانت اجرا تعیین می‌کند یعنی موانع درونی همراه با درونی کردن آن ارزشها در فرد به وجود می‌آید. چنانکه اکثریت مردم به اعتبار موانع درونی از جرم امتناع می‌کنند. موانع درونی مثل حسن و قبح اعمال و یا حلال و یا حرام بودن یعنی آنچه که در فرد به عنوان معروف و منکر القا شده است (کنترل جرم از راه نزدیک). از این جهت که همراه و در درون فرد است. در مقابل تهدید به مجازات که کنترل جرم از راه دور است.

بستر بحث سلین در چارچوب جامعه آمریکا و در قالب بحث مهاجرت مطرح می‌شود و او نسبیت فرهنگی را حتی در قوانین آمریکا از یکسو و قوانین کشورهای مهاجرفرست از سوی دیگر نشان می‌دهد. به عنوان مثال در ایران در شرایط ماده ۶۳۰ ق.م.ا. شوهر می‌تواند زنش را بکشد اما اگر در فرانسه باشد و این کار را بکند، یک جنایت کرده و مجازات می‌شود. مثال دیگر اینکه در ایران رعایت شعائر اسلامی در ماه رمضان یک اصل است اما در فرانسه عدم رعایت اینها جرم نیست. به این ترتیب شکاف فرهنگی بین این دو جامعه وجود دارد.

البته جهانی شدن فرهنگ از طریق رسانه‌های گروهی شکاف فرهنگها را حداقل از نظر ذهنی نسبت به زمان سلین، کمتر کرده است. جهانی شدن فرهنگ هم به معنای نزدیک شدن فرهنگ و هم به معنای شوک فرهنگ‌هاست (نظریه

هانتینگتون) ساموئل هانتینگتون جامعه شناس آمریکایی معتقد است که ما در هزاره سوم ناگزیر از مشاهده رویارویی شدید یا شوک بین فرهنگ غرب که عمدتاً ملهم از فرهنگ یهودی - مسیحی است و با فرهنگ اسلامی خواهیم بود و به این ترتیب این دو فرهنگ از راهبردهای متفاوت تبعیت می کنند و بنابراین نیازهای آن ها متفاوت است و رقابت بین این دو منجر به برخورد فیزیکی و خشن خواهد شد. در برابر این بدبینی نسبت به تکثر فرهنگی جهان آقای محمد خاتمی رئیس جمهور سابق ایران، «گفتگوی تمدن ها» را مطرح نمود و در همین چارچوب استاد دلماس مارتی^۱ به سهم خود معتقد است که تکثر فرهنگ ها باید در فرایند جهانی شدن حقوق مورد توجه قرار بگیرد یعنی حساسیتهای همه فرهنگ ها در جهت تحقق حقوق مشترک جهانی با تعریف تعدادی اصول کلی یا اصول راهبر، دخالت داده شود تا جهانی شدن حقوق منجر به استقرار یک حقوق یا نظم حقوقی تک قطبی یا صرفاً غربی نشود. هانتینگتون به طور تلویحی فرهنگ یهودی - مسیحی که خمیرمایه فرهنگ جوامع غربی را تشکیل می دهد در برابر فرهنگ اسلامی قرار می دهد و از شوک و مقابله آن ها در آینده سخن می راند. به این ترتیب می توان گفت که با نزدیک شدن فرهنگ ها به هم جرایم خشونت آمیز کمتر شده و ما به سوی جرایم نیرنگ آمیز می رویم. نزدیک شدن فرهنگ ها به معنای درک بهتر فرهنگ بیگانه است. مثلاً در فرانسه ۵۰ سال پیش حجاب امری غریب بوده اما امروز برای فرانسوی ها بواسطه عواملی چون مهاجرت مسلمانان، ارتباطات فرهنگی با مسلمانان و نظایر آن ها مأنوس تر است. لذا امروزه دیگر حجاب در فرانسه یک انحراف از نظر هنجارهای غالب در آنجا نیست، برخلاف ۵۰ سال پیش که آنرا امری غریب و ناهنجار می دانستند.

سلین معتقد است که تعارض فرهنگ ها در سه بستر ممکن است اتفاق افتد:

۱- زمانی که مرز مناطق فرهنگی به هم نزدیک باشد مثل مناطق مرزی ایران و افغانستان. جایی که فرهنگ ها در تماس نزدیکی با یکدیگر قرار دارند.

۲- استعمار سبب می شود که کشور استعمارگر با استعمار یک کشور، فرهنگ خود را در آن کشور غالب کند. مثلاً کشورهای آفریقایی تا مدتها تحت استعمار فرانسه بوده اند و همین امر باعث شده که امروزه حتی زبان رسمی خیلی از آن ها فرانسوی باشد. نمونه بارز این تعارض فرهنگ ها را در الجزایر می بینیم. فرانسوی ها پس از غلبه بر این کشور کد ناپلئون را عیناً در الجزایر هم اجرا کردند. از جمله در آن قانون، تعدد زوجات یک جرم جنحه ای بود در حالیکه در الجزایر، این امر کاملاً جنبه پذیرفته شده داشت. به این ترتیب فرهنگ بومی با فرهنگ استعمارگر - که در قانون کشور استعمارگر تبلور یافته - در تعارض قرار گرفته بود. مثال دیگر ختنه دختران در آفریقا است که فرهنگ بومی آنرا می پسندد اما قانون رسمی - که از کد ناپلئون گرفته شده - آنرا جرم می داند.

^۱ - برای مطالعه بیشتر در این خصوص رک. دلماس - مارتی، می ری، از حقوق جزا تا سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، نامه مفید قم، شماره ۱۱، سال ۱۳۷۶؛ دلماس - مارتی، می ری، نظام های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات میزان، جلد اول، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۱؛ دلماس - مارتی، می ری، نظام های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات میزان، جلد دوم، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۷

۳- وقتی که فرهنگ بومی از طریق مهاجرت به کشور جدیدی انتقال یابد. مثلاً اگر این آفریقایی در فرانسه دختر خود را ختنه کند مرتکب جرم شده است در حالیکه فرهنگ ملی وی، او را به این کار تشویق می‌کند. مثال دیگر ممنوعیت حجاب در فرانسه است که مصداقی از تعارض فرهنگی است یعنی فرهنگ اسلامی فرد مسلمان را به حجاب تشویق می‌کند اما قانون رسمی فرانسه او را از این امر باز می‌دارد. (در مورد ماهیت این تعارض‌ها باید توجه داشت که تعارض فرهنگی مورد نظر سلین تعارض دو فرهنگ بومی و وارداتی است اما تعارض دیگری هم داریم و آن وقتی است که یک فرد در یک جامعه همزمان به چند فرهنگ تعلق دارد مثلاً یک ایرانی که همزمان دانشجوی، گُرد، عضو انجمن قربانیان خشونت و جزء فرقه دراویش است، این تعارض داخلی است.) سلین می‌گوید که در باب بزهکاری خارجی‌ها آمار ثبت شده نمی‌تواند معیار اندازه‌گیری قضاوت راجع به بزهکاری خارجی‌ها باشد. زیرا رفتار ضابطین و بطور کلی جامعه نسبت به خارجی‌ها تابعی است از موقعیت اقتصادی و سیاسی آن‌ها. جایگاه فرد مهاجر اصولاً پایین‌تر است چه از نظر اقتصادی و چه بدلیل عدم نفوذ در دستگاه سیاسی و چه به دلیل عدم آشنایی با قوانین آن کشور و همین امر باعث می‌شود که رفتاری متفاوت با وی بشود لذا بزهکاری خارجی‌ها شفاف‌تر می‌شود و بیشتر ثبت می‌شود. در شرایط عادی ضابطین و مردم، وقتی جرمی اتفاق می‌افتد ابتدا سوءظن را متوجه فرد خارجی می‌کنند. به این ترتیب احتمال دستگیری و محکومیت وی و در صورت محکومیت، احتمال مجازات شدیدتر وی، بیشتر است. در شرایط عادی، مهاجرین از تضمیناتی برابر با بومیان، نزد دادگاه برخوردار نمی‌شوند بطور کلی با افراد خارجی برخورد شدیدتر می‌شود مثلاً قرار تامین سنگین‌تری برای آن‌ها صادر می‌شود (رفتار افتراقی: differential treatment). می‌توان گفت که نرخ قابلیت گزارش (Reportability) و رویت‌پذیری - شفافیت (visibility) جرایم افراد خارجی بیشتر است. اگر یک ایرانی در ایران مرتکب جرم سرقت شود چون هویت مشخص دارد قاضی برای وی قراری مثل وثیقه یا کفالت صادر می‌کند. زیرا وی می‌تواند مالی را وثیقه بگذارد یا آشنایانی دارد که کفالت از او را برعهده گیرند اما یک خارجی چنین هویتی ندارد تا بر مبنای آن از این امکانات برخوردار شود. گذشته از این توان دفاعی وی هم کمتر است چون از قوانین آگاهی کمتری دارد. البته همه این اوضاع در مورد مهاجرینی بیشتر صادق است که بدلیل مشکلات اقتصادی مهاجرت کرده‌اند.

چنانچه گروه‌های مهاجر در بدو ورود و در هنگام استقرار در کشور مهاجرپذیر انسجام درونی و قومی کافی داشته باشند نوعاً اختلافات و جرایمی که درون خودشان اتفاق می‌افتد را به مراجع رسمی و قضایی منعکس نمی‌کنند بلکه خودشان آنرا حل می‌کنند. به همین دلیل آمار ثبت شده جرایم مهاجرین بیانگر واقعیت مجرمانه نیست. در حالیکه اگر گروه مهاجر دچار پراکندگی درونی شود شفافیت رفتار و کردار آن‌ها بیشتر می‌شود و جرایم آن‌ها بیشتر در آمار جنایی وارد می‌شود. چینی‌ها در دسته اول قرار می‌گیرند (دارای انسجام قومی زیاد). آن‌ها سعی کرده‌اند که در کشورهایی که به آن‌ها مهاجرت کرده‌اند فرهنگ چینی را باز تولید کنند. چنانکه در اکثر پایتخت‌های اروپایی، محله‌های چینی (china town) دیده می‌شوند. آن‌ها بسیاری از جرایم درون جامعه چینی را به مقامات رسمی منعکس نمی‌کنند. همبستگی قومی و بومی جامعه چینی دیوار حافظی را درست کرده که باعث می‌شود مقامات کشور مهاجرپذیر از تحولات درون این جامعه آگاه نشوند.

سلین معتقد است که بنا به دلایل ذیل، جرایم خارجی‌ها نتیجه تعارض بین هنجارهای رفتاری کشور میزبان و هنجارهای رفتاری کشور مبدأ است: ۱- تغییر محیط اجتماعی از یک جامعه روستایی به یک جامعه شهری. ۲- تغییر از یک جامعه همبسته و منسجم (جامعه مکانیکی) به یک جامعه از هم گسیخته و نامنسجم (جامعه ارگانیکی). در این حالت، جامعه نامنسجم حاکی از تضعیف علقه‌های خانوادگی و گروهی است و لذا کارآیی ساز و کارهای خانوادگی و قومی کنترل جرم هم تضعیف شده است.

به این ترتیب سلین دو نوع تعارض فرهنگی را در مورد مهاجرین تفکیک می‌کند: تعارض فرهنگی اولیه و تعارض فرهنگی ثانویه.

تعارض فرهنگی اولیه شامل مهاجرینی می‌شود که به کشور میزبان وارد شده‌اند و لذا هنجارهای رفتاری آن‌ها با هنجارهای رفتاری میزبان متفاوت است. به این ترتیب تعارض فرهنگی اولیه ناظر به نسل اول مهاجرین است. تعارض فرهنگی ثانویه ناشی از تداوم هنجارهای اجدادی مهاجران در نسل دوم یعنی فرزندان مهاجرین اولیه است. نکته مهم در باب این نوع تعارض آن است که فرزندان مهاجرین اگرچه در کشور مهاجرپذیر متولد شده و با رفت و آمد با جامعه میزبان به سمت فرهنگ آن سوق یافته‌اند اما اگر در یک مورد خاص فرهنگ کشور میزبان حکمی متفاوت از فرهنگ کشور مهاجرفرست داشته باشد، مهاجر نسل دوم متمایل است از حکم و فرمان آبا و اجدادی خود تبعیت کند زیرا احساس نزدیکی بیشتری به آن دارد. به موجب قوانین تقلید تارد انسان‌ها از اشخاص نزدیکتر به خود بیشتر تقلید می‌کنند (قانون دوم). اما این انتخاب با گزینه رسمی کشور میزبان در تعارض است. مثلاً ذبح حیوان در مراسم دینی مسلمان امری مشروع و مقبول است. اما در یک کشور اروپایی ذبح حیوان در خارج از نظارت رسمی و کشتارگاه ممنوع است. حال فرد مهاجر نسل دوم اگر در وضعیتی قرار بگیرد که بخواهد حیوانی را ذبح کند، از نظر قانون آن کشور مرتکب جرم شده است در عین اینکه از نظر فرهنگ درونی شده در خود (فرهنگ اسلامی کشور مهاجرفرست) کاری کاملاً مقبول و پسندیده انجام داده است.

حتی امروز هم توجه به بعد فرهنگی مهاجرین می‌تواند نحوه ارتکاب جرم را توسط آن‌ها برای ما توجیه و تبیین کند. مثلاً ممکن است برای ارتکاب قتل، فرد مهاجر از شمشیر استفاده کند در حالیکه فرد بومی از اسلحه برای این کار استفاده می‌کند (تاثیر فرهنگ در نحوه ارتکاب جرم).

نظریه تعارض فرهنگی سلین دامنه‌ای کلی دارد و نسبت به قلمروهای سیاسی (در زمانی که یک ایدئولوژی طبقاتی در یک کشور پیروز می‌شود)، اخلاقی (قوانین خودکامه نامنطبق با انتظارات و باورهای عمومی جامعه یا قوانینی که زمینه فساد را هموار می‌کند)، اجتماعی (افراد خانه به دوش و ولگردان) و جرم‌شناختی (خُرده‌فرهنگ‌های مجرمانه در محیط‌های شهری) نیز اعمال می‌شود.^۱

^۱ - نجفی ابرندآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم‌شناسی، صفحه ۷۵.

ایرادات وارد بر دیدگاه سلین

۱- یکی از ارکان نظریه وی، درونی شدن^۱ هنجارها در فرد است که فرد را از ارتکاب جرم باز می‌دارند. ایراد گرفته‌اند که او انسان‌ها را افرادی بی‌اراده تلقی کرده که همه ارزشها را درونی می‌کنند و به این ترتیب برای افراد جای انتخاب باقی نمی‌گذارد. در حالیکه سطح درونی کردن فرهنگ و ارزشها، همواره کامل نیست. افراد از این حیث با هم تفاوت دارند.

۲- تفاوت فرهنگی اقوام و ملل و تاثیر آنها بر جرایم را بعضاً بزرگ‌نمایی کرده است زیرا هر چقدر هم فرهنگها متفاوت باشند معذک در خصوص ارزش‌های مشخصی متفق‌القول هستند مثل احترام به حریم دیگری، مالکیت خصوصی و حیات دیگری. اینها تقریباً در تمامی فرهنگها وجود دارند. پس تفاوت فرهنگی به ارزش‌های جدید و مرتبط با تحول تمدن بر می‌گردد و الا جرایمی مثل سرقت و قتل که مرتبط با کل تمدن بشری هستند در تمامی جوامع وجود دارند. از سوی دیگر امروزه به لحاظ جهانی شدن و به لحاظ اهمیتی که علم حقوق در ایجاد ارزش‌های جدید دارد، ارزش‌های جدید همزمان و یا با فاصله اندک وارد فرهنگ ملی کشورها می‌شود. مثلاً در خصوص جرایم اینترنتی، کشورها از طریق کنوانسیون‌های بین‌المللی، آنها را وارد حقوق خود می‌کنند. یا جرم قاچاق انسان که در سال ۱۳۸۳ وارد حقوق ایران شد^۲ تبعیت مقنن ما از پروتکل اول الحاقی کنوانسیون مبارزه با جرایم سازمان یافته (پالرمو) بوده است. ماده یک این قانون، ترجمه ناقصی است از ماده 3-A این پروتکل. پس وجدان جهانی درخصوص عمده ارزشها همفکر و همسو است لذا تفاوت فرهنگی نسبی است.

۳- سلین در خصوص جرایم نسل دوم مهاجرین توضیح قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد. به این ترتیب که در خصوص مهاجرین نسل اول توضیح قابل قبولی می‌دهد (شوک فرهنگی تمدن میزبان و مهاجر) اما در خصوص بزهکاری نسل دوم توضیح چندان دقیقی نمی‌دهد. زیرا این دست از مهاجرین به لحاظ تعامل با جامعه میزبان در ادوار سنی مختلف با فرهنگ میزبان خو می‌گیرند. با تعلیمات مدنی و با خصوصیات فرهنگی کشور میزبان آشنا می‌شوند. لذا علی‌القاعده باید نرخ بزهکاری مهاجران نسل دوم، سیر نزولی را طی کند. اما تحقیقات نشان داده که تمایل نسل دوم به ارتکاب جرم دست کمی از مهاجرین نسل اول ندارد. لذا نظریه تعارض فرهنگی از این حیث ناقص است.

گفتار چهارم - نظریه‌های فشار (Strain theories)

نظریه‌های فشار بر مبنای این اعتقاد هستند که انسان‌ها ذاتاً منحرف نیستند بلکه در اثر فشار به سوی جرم کشیده می‌شوند. فشار ناشی از آمال و آرزوها از یکسو و عدم امکان دستیابی به آنها از طرق قانونی از سوی دیگر. علت این امر آن است که ساختار اجتماعی جامعه به ترتیبی است که بی‌عدالتی اقتصادی جنبه جرم‌زایی به خود می‌گیرد. رابرت مرتون^۳ تنش ناشی از شکاف بین آمال و آرزوهای قانونی و وسایل دستیابی به آنها را تئوری فشار می‌نامد.

^۱ - Internalization

^۲ - قانون مبارزه با قاچاق انسان مصوب ۸۳/۸/۲۵.

^۳ - R. Merton

زیر عنوان نظریه‌های فشار سه نظریه بیان می‌شود:

الف- نظریه رابرت مرتون (نظریه فشار به معنای خاص یا نظریه اهداف و ابزار مشروع و قانونی)^۱

ب- نظریه آلبرت کوهن^۲ (نظریه خرده فرهنگ مجرمانه)

ج- نظریه کلووارد و اوهلین^۳ (نظریه فراوانی فرصت‌های نابرابر که به فرصت‌های مجرمانه اشاره می‌کند).

رابرت مرتون بیش از سی سال بعد با الهام از تفکر دورکیم^۴، نظریه اهداف و ابزار را مطرح کرد. او در کتاب خود تحت عنوان ساختار اجتماعی از این نظریه دفاع کرد که انومی محصول ساختار اجتماعی است. ساختار اجتماعی خیلی بیشتر از فقر و مشکلات خانوادگی در ارتکاب جرم موثر است. مثلاً در مورد بزهکاری در محیط‌های تجاری و بازرگانی به همین نظریه انومی اشاره می‌کند.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که مرتون مفهوم نابهنجاری یا انومی را برای تشریح انحراف در ایالات متحده، به عاریت می‌گیرد. اما مفهوم او از مفهوم دورکیم متفاوت بود. مرتون با تقسیم هنجارها یا ارزش‌های اجتماعی به دو گونه، از "اهداف" اجتماعی و "ابزارهای قابل قبول" برای دستیابی به آن اهداف یاد می‌کند. او نابهنجاری را به عنوان یک شکاف و جدایی میان آن اهداف و ابزارها به عنوان نتیجه راهی که جامعه بر آن اساس ساختاربندی شده مثلاً با تمایز طبقاتی، مجدداً، توصیف می‌نماید. از این رو انحراف را می‌توان به عنوان نشانه‌ای از یک ساختار اجتماعی تشریح کرد که در درون آن، آرزوهای متوقف‌شده از نظر فرهنگی و ابزارهای اجتماعی ساختاربندی‌شده، از یکدیگر جدا هستند. به بیانی دیگر، انحراف، محصول نابهنجاری است.^۵

الف - نظریه اهداف و وسایل^۶

نظریه اهداف و ابزار مرتن دو رکن دارد:

از یکسو اهداف و مقاصد تعریف شده‌ای در جامعه وجود دارد (اهداف مجاز) و از سوی دیگر جامعه ابزار مشروعی را برای دستیابی به آن اهداف در اختیار افراد می‌گذارد. زمانی خلأ هنجاری به وجود می‌آید که بین اهداف توصیه شده و ابزاری که عملاً در اختیار افراد قرار دارد، توازن وجود نداشته باشد. در این شرایط تنش به وجود می‌آید. مثالی که او

^۱ - برخی از نویسندگان، نظریه مرتون را با عنوان نظریه نابهنجاری، یاد می‌کنند. رک. ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۱۰۵ و بعد.

^۲ - Cohen

^۳ - Cloward / Ohlin

^۴ - بهتر است که در این مورد، مقدمتاً نظریه انومی دورکیم را که قبلاً بیان شد، مجدداً مطالعه کرده و سپس به مطالعه نظریه مرتون بپردازیم. زیرا نظریه‌های فشار به خصوص نظریه مرتون با دیدگاه‌های دورکیم قرابت دارند. همان‌طور که وقتی از نظریه‌های فرهنگ محور بحث شد بارها اشاره به ارتباط آنها با دیدگاه‌های تارد در قرن نوزدهم شد.

^۵ - ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر ملک محمدی. نشر میزان، ۱۳۸۳، چاپ اول، صفحه ۱۰۷.

^۶ - Goals and Means

می‌زند چنین است که در تمدن آمریکایی یکی از اهداف مشروع در مقیاس ارزشها پول است. افراد دعوت می‌شوند که با تلاش به این هدف برسند اما در عمل، ساز و کارهای اقتصادی به همه اجازه نمی‌دهد که به این هدف برسند. این شکاف بین وسایل و آن هدف، باعث واکنشهای مختلفی در افراد می‌شود، یعنی بدون وجود دستیابی معقول به ابزارهای تأیید شده اجتماعی، اعضای جامعه تلاش خواهند کرد تا راههایی را برای حل این فشار برای پیشرفت بیابند. واکنش همه افراد در مقابل شکاف میان وسایل و اهداف یکسان نیست. مرتون، واکنشهای افراد به این شکاف را در پنج حالت دسته‌بندی می‌کند:

۱- هم‌نواپی (Conformism): یعنی در چنین شرایطی چون جامعه ثبات دارد و استمرار شرایط تضمین شده است، خیلی‌ها هم هدفها و هم وسایل را قبول می‌کنند و در حد همان وسایل اقدام به دستیابی به اهداف می‌کنند. در این حالت جرم ارتکاب نمی‌یابد.

۲- نوآوری (Innovation): برخی افراد اهداف را قبول دارند و می‌خواهند به آن‌ها دستیابی پیدا کنند اما چون شرایط، امکان دستیابی به آن اهداف را نمی‌دهد، گروه نوآور دست زدن به وسایل مجرمانه را در دستور کار قرار می‌دهند. در اینجا دو حالت از هم تفکیک می‌شود: از سویی بزهکاران یقه‌سفید و از سوی دیگر بزهکاری افراد طبقه پایین‌تر. افراد طبقه بالا اهداف را قبول دارند و همیشه بالاترین هدف را نشانه می‌گیرند اما امکانات آن‌ها اجازه دستیابی به آن اهداف را نمی‌دهد. در این حالت جرایمی مثل سوءاستفاده مالیاتی و ارتشا ارتکاب می‌یابد. از سوی دیگر طبقات پایین در عین اینکه هدفها را قبول دارند (اگر چه آن بالاترین هدف نیست) اما وسایل قانونی را ندارند. برای دستیابی به آن اهداف متوسط هم دست به ارتکاب جرم می‌زنند.

۳- آیین‌منشی یا شعائر گرایی (Ritualism): این حالت، شامل نوعی افراد غیراجتماعی می‌شود. آیین منشها اهداف بسیار بالا را قبول ندارند و آرمانگرا نیستند. اما در عین حال به قواعد و هنجارهای معمول زندگی احترام می‌گذارند یعنی این افراد در واقع با قناعت زندگی می‌کنند. لذا بیشتر در طبقات متوسط این واکنش دیده می‌شود. نزدیک هستند به هم‌نواها. با این تفاوت که هم‌نواها اهداف بالا و عالی را قبول دارند و در آن جهت تلاش می‌کنند. اما آیین‌منش‌ها در پی اهداف خیلی بالا نیستند. پس آن‌ها اهداف را نمی‌پذیرند اما وسایل را قبول دارند.

۴- کناره‌گیری (Retreatism) (دست از رقابت کشیدن): این حالت استثنایی است. در این حالت فرد هدف و وسیله هر دو کنار گذاشته و نوعی بی‌تفاوتی را پیشه می‌کند. این قبیل افراد منزوی و غیراجتماعی هستند هم در درون جامعه هستند و هم به آن تعلق ندارند. مثل معتادین، ولگردان و خانه به دوش‌ها (آنچه که در جامعه ما درویش پیشه گی نامیده می‌شود). این قبیل افراد هم از نظر بزهکاری خیلی مهم نیستند. این افراد برای خود یک خرده‌فرهنگ غیراجتماعی به وجود می‌آورند و اینها از منظر بزهکاری چندان مهم نیستند زیرا خطر مهمی ندارند اگر چه امروزه برخی اعمال آن‌ها جرم‌انگاری می‌شود مثل اعتیاد (جرم مانع) به عبارت دیگر اینان افرادی منفعل هستند نه فعال.

۵- سرکشی یا طغیان (Rebellion): کسانی که از ساختار اجتماعی بیرون رانده شده‌اند و خود را صاحب سهم در اهداف و وسایل نمی‌بینند، آن اهداف و وسایل را غیرقانونی و خودسرانه می‌بینند و به این جهت که بیرون رانده شده‌اند دست به طغیان و شورش می‌زنند. این نوع واکنش داعیه تغییر نظام را دارد و مرتکب جرایم سیاسی و تروریسم و نظایر

آن می‌شوند. اهداف و وسایل را قبول دارند اما نه در جامعه فعلی. اعتقاد بر این است که اعتراضات و نارضایتی‌ها را خود طبقه حاکم به وجود می‌آورد. واکنش نوع چهارم غیراجتماعی^۱ است ولی واکنش نوع پنجم، ضد اجتماعی^۲ است. به این ترتیب مرتون معتقد است زمانی که رقابت همه ارزش‌های اجتماعی را شامل شود و دستیابی به همه ارزشها رقابتی شود نوعی فشار و تنش به وجود می‌آید. همانطوریکه یک ورزشکار برای پیروزی دوپینگ می‌کند و حتی جان خود را پای آن می‌گذارد. جامعه سراسر رقابت سبب می‌شود که نوعی احساس محرومیت به وجود آید و در نتیجه عده‌ای یا از رقابت دست بکشند، یا نوآوری کنند یا آنکه حتی دست به شورش بزنند.

اپیوند نظریه فشار با نظریه دورکیم آن است که نظریه فشار هم با میزان تقید فرد به هنجارهای عمومی موجود ارتباط دارد، لکن در جهت وسایل و اهداف تخصصی شده است.

ایرادات نظریه مرتون

۱- نمی‌توان پذیرفت که در جوامع مادی غربی واقعاً همه جرایم بتوانند در قالب نظریه فشار تبیین شوند. به عبارت دیگر شاید همه افراد برای دستیابی به موفقیت‌های مالی انگیزه نداشته باشند. معبود همه توفیق مالی نیست.

۲- در خصوص جرایم اطفال نظریه مرتون پاسخ نمی‌دهد. چون جرایم اطفال بیشتر جنبه لذت‌طلبی فوری دارد و گاه به خاطر احساس بی‌عدالتی است. لذا ارتکاب جرم توسط اطفال به منظور کسب یک هویت اجتماعی است. با این اوصاف می‌توان نظریه مرتون را یک (Middle range theory) دانست که فقط چرایی گروهی از جرایم را تبیین می‌کند و جامع همه جرایم نیست.

۳- در جوامع غربی هم که سمبل موفقیت، جنبه مادی دارد این سمبل تقسیم می‌شود به موفقیت‌های ورزشی، نوآوری‌های علمی و ... پس رسیدن به موفقیت مالی فقط عامل ارتکاب جرم نیست.

۴- در نظریه مرتون به بزهکاری مهاجرین پرداخته نشده است. مهاجرین در کدامیک از این واکنش‌های پنجگانه قرار می‌گیرند. با توجه به اینکه هنوز با مسابقه آرمانهای جامعه میزبان آشنا نیستند بزهکاری آن‌ها چگونه تبیین می‌شود؟^۳

ب- نظریه آلبرت کوهن (خرده فرهنگ مجرمانه):

کوهن با استفاده از نظریه مرتن در جامعه آمریکایی به بررسی مجدد این نظریه در اثر خود تحت عنوان پسران بزهکار (۱۹۹۵) می‌پردازد و تغییراتی در آن ایجاد می‌کند. کوهن اصطلاح جایگاه اجتماعی (Social Status) را جانشین موفقیت (Success) در نظریه مرتن می‌سازد. یعنی طبقات پایین در جامعه از نظر دستیابی به جایگاه اجتماعی دچار

^۱ - Unsocial

^۲ - Antisocial

^۳ - آلبرت آکینو (A. Aquinot) از محققینی است که در پاسخ به انتقادات وارده به نظریه مرتن از نظر ضعف مبانی تجربی اخیراً کوشیده است. بر مبنای نظر او تأکید عمده نظریه‌های فشار اجتماعی، از جمله مرتن، توجه به اهمیت روابط اجتماعی منفی است. این روابط اجتماعی منفی احساسات منفی مخصوصاً خشم را به همراه دارند که بزهکاری شیوه‌های معمول بیان آن هستند. به نظر آکینو سه منشأ فشار وجود دارد: ۱- عدم موفقیت در دستیابی به اهداف با ارزش از نظر اجتماع ۲- حذف وقایع با ارزش از نظر اجتماع (مثل از دست دادن نزدیکان، طلاق پدر و مادر و...) ۳- تجربه وقایع منفی (مانند سوء استفاده جنسی از کودکان، تنبیه‌های جسمانی و اخلاقی).

ناکامی هستند. جامعه در عین حال که آن‌ها را به کسب منزلت تشویق می‌کند، امکان دستیابی را در اختیار آن‌ها قرار نمی‌دهد.

بر مبنای نظر وی نوجوانان و جوانان طبقه پایین همانند هم‌تایان خود در طبقه متوسط علاقه‌مند به دستیابی به منزلت بالا هستند یکی از مکان‌های مهم برای کسب منزلت در زندگی مدرسه است. در جامعه امریکایی مدرسه بر مبنای هنجارها و ارزش‌های طبقه متوسط شکل گرفته است و این ارزش‌ها را ترویج می‌کند. جوانان طبقه محروم که عمدتاً از اقلیت‌های نژادی هستند با آن کاملاً بیگانه هستند در نتیجه شکست این افراد بی‌چون و چرا تضمین می‌شود.

آقای کوهن معتقد است که شکل‌گیری خرده‌فرهنگ مجرمانه در محیط مدارس به این جهت است که این محیط از اطفال اقشار مختلف جامعه تشکیل شده است. با توجه به اینکه اطفال متعلق به قشر پایین و متوسط جامعه تحت تأثیر ارزش‌ها و فرهنگ‌های دانش‌آموزان متعلق به طبقه متوسط به بالا قرار دارند زیرا در مدرسه ارزش‌های مطلوب این طبقه (مثل احترام به مالکیت خصوصی، احترام به بزرگ‌تر، ثروتمند شدن، بلندپروازی و امید به ترقی) القا و ترویج و تدریس می‌شود. حال با توجه به اینکه اطفال متعلق به طبقه پایین، ارزش‌ها و بایدها و نبایدهای معمول در گروه خود را در مدرسه نمی‌بینند و درست بعضی اوقات عکس آن‌ها در محیط مدرسه به آن‌ها القا می‌شود، لذا خود را در حالت تنش و کشش بین ارزش‌های غالب تدریس شده و ارزش‌های خاستگاهی و خانوادگی خود می‌بینند که بعضاً متعارض هستند.

این حالت در اطفال سبب می‌شود که اطفال دچار تنش شده و به دنبال راه حل بگردند (راه حل برای مشکل وضعیت و حالت روانی که دارند). یک پاسخ به این وضعیت آن است که به فرهنگ غالب و ترویج شده در مدرسه پشت کرده و به فرهنگ گروه خود پناه ببرند و این خرده فرهنگ ممکن است خلاصه شود در خرده فرهنگ بزهکاری یعنی ممکن است پاسخ به آن تنش، ارتکاب جرم و شکل‌دهی به یک خرده فرهنگ مجرمانه باشد.

چگونگی شکل‌گیری خرده فرهنگ مجرمانه:

در محیط آموزش، دانش‌آموزان طبقه پایین مورد سرزنش و عتاب معلمین و همسالان خود قرار می‌گیرند و چه بسا مدرسه برای رفتار آن‌ها ضمانت اجرا تعیین می‌کند، این رفتار سرزنش‌آمیز مدرسه سبب می‌شود که آن اطفال ارزش و احترامی که برای خود و فرهنگ خود قائل هستند را تدریجاً از دست بدهند و احترام خانوادگی و گروهی آن‌ها از دست برود. لذا دیگر از تلاش برای هم‌نوا کردن خود با بایدها و نبایدهای مدرسه دست بکشند. در چنین حالتی دانش‌آموز متعلق به طبقه پایین می‌کوشد با ترک تدریجی تلاش برای هم‌نوايي خود با ارزش‌های مدرسه، استرس و فشاری را که احساس می‌کند، کم کند. چنین دانش‌آموزی با طرد ارزش‌های غالب خود را راحت می‌کند. به این ترتیب است که دانش‌آموزان طبقه پایین خود را از قواعد بازی مطلوب کنار می‌کشند و از قبول قواعد حاکم بر آن خودداری می‌کنند و به تدریج قواعد و هنجارهای بازی خاص خود را درست می‌کنند. چون قواعد ساخته آن‌ها طوری تنظیم شده که اجازه می‌دهد آرزوهای خود را محقق کنند و استرس خود را رفع کنند. به این ترتیب این قواعد ساخته و پرداخته دانش‌آموزان کم‌کم چارچوب‌های هنجاری را تشکیل می‌دهد که تعدادی اطفال به آن‌ها ملحق می‌شوند و نوعی همبستگی و منافع مشترک ایجاد می‌شود. این منافع و اصول مشترک حتی به صورت نانوشته، خرده فرهنگی ایجاد می‌کند که عبارت است از تقسیم ارزش‌ها بین هم. شکل‌گیری خرده فرهنگ مطلوب گروه نوعی پاسخ و راهکار جمعی است به مشکلاتی که

دانش‌آموزان برای سازگارسازی خود با محیط با آن روبرو هستند. به عبارت دیگر این خرده فرهنگ سبب می‌شود که این دانش‌آموزان از آن فشار و تنشی که احساس می‌کنند، رهایی پیدا کنند. این خرده فرهنگ برای رسیدن به هدف خاصی نیست، بلکه برای فرار از آن تنش است. این خرده فرهنگ در جهت تحقیر و دست کم‌گیری فرهنگ متعارف است. از آنجا که این خرده فرهنگ ارزش‌های مبنایی محیط متعارف را نقض می‌کند، به عنوان نوعی هنجارشکنی (جرم یا تخلف انضباطی) مطرح می‌شود. این خرده فرهنگ می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد مثل پوشش و آرایش خاص یا استفاده از مواد مخدر. یکی از مظاهر آن هم می‌تواند خرده فرهنگ مجرمانه باشد. در این خرده فرهنگ، اِشل^۱ (مقیاس) ارزش‌ها واژگون شده و ارزش‌هایی موضوعیت می‌یابد که از نظر جامعه متعارف ضدارزش و یا بعضاً جرم است. در چنین حالتی رفتار بزهکارانه جنبه‌های مختلف به خود می‌گیرد:

۱- سرقت نه یک عمل سودجویانه بلکه عملی تلقی می‌شود که به فرد شخصیت و جایگاه می‌دهد. سرقت عملی شیطنت‌آمیز است که ارزش‌های متعارف و حاکم را به چالش می‌کشد.

۲- سرقت تملک مال است اما به شیوه‌ای خلاف ارزش‌های حاکم. پس سرقت یک عمل لذت‌طلبانه و مقطعی است. نیازی لذت‌طلبانه را به طور مقطعی رفع می‌کند. در این چارچوب ارتکاب سرقت بیشتر برای به چالش کشیدن ارزش‌های متعارف است. نوعی خودنمایی و ابراز فرهنگ جدید است در مقابل فرهنگ اصلی. چون فرهنگ اصلی آن‌ها را تحقیر یا طرد کرده است. خود نظام آموزشی ممکن است طوری باشد که اطفال طبقه پایین خود را از آن جدا کنند. آنچه نظام آموزشی القا می‌کند فرهنگ مطلوب و رسمی است اما فرهنگ همه نیست. این دوگانگی فرهنگ رسمی و فرهنگ واقعی وقتی بحث فرهنگ واقعی طبقات پایین مطرح شود، بیشتر نمود پیدا می‌کند.

تشکیل خرده فرهنگ به طور کلی و از نوع مجرمانه آن به طور خاص بخاطر خروج عده‌ای از متعارفات جامعه سبب می‌شود که افراد در چهارچوب آن خرده فرهنگ نوعی همبستگی بین خود پیدا کرده و به این ترتیب کسب هویت کنند. این هویت تنش‌زداست و آن‌ها را از فشار خارج می‌کند. در صورت شکل‌گیری خرده فرهنگ‌های مجرمانه و با توجه به اینکه اعضای آن‌ها تأکید بر تثبیت ارزش‌های خود دارند برای سازگارسازی آن با اطفال و مهاجرین نیاز به کار مضاعف است: ابتدا خرده فرهنگ مجرمانه مذکور از بین برود (خرده فرهنگ‌زدایی^۲ در ذهن فرد) و سپس فرهنگ متعارف جایگزین آن در وجود فرد بشود^۳ (فرهنگ‌پذیری).

خرده فرهنگ‌های بزهکاری به طور خلاصه دارای ویژگیهای زیر می‌باشد:

گرایش غیرسودمندگرایانه

میل به خشونت و ویرانگری

منفی گرایی (ارزش‌های معمول و رایج به شکل معکوس مورد قبول قرار می‌گیرد)

لذت جویی و خوش پرستی (لحظه‌ای و برای مدت کوتاه بدون آینده‌نگری)

آزادی و تنوع در کجرفتاری (دزدی، وحشیگری، خشونت، ایجاد وحشت و ...)

¹ - Echellon

² - Deculturation

³ - Acculturation

استقلال و انسجام گروهی (وفاداری به گروه از اهمیت خاصی برخوردار است). نکته پایانی اینکه، نظریه خرده فرهنگ کوهن معمولاً به عنوان یک نظریه "فشار" یا "ساختاری" در نظر گرفته می-شود. زیرا منشأ خرده فرهنگ بزهکاری، نوعی فشار است که در بالا به تفصیل توضیح داده شد.

انتقادات وارد بر نظریه خرده فرهنگ مجرمانه

ایرادات وارد بر این نظریات آن است که اولاً: بزهکار طوری ترسیم می‌شود که گویی زشتی عمل خود را درک نمی‌کند. در کسب عادات مجرمانه فردی منفعل است لذا مذمت و سرزنشی که عمل او به دنبال دارد را نمی‌بیند و فقط جنبه مثبت اعمال خود را می‌بیند. در حالی که تحقیقات نشان داده که اطفال بزهکار هم ارزش هنجارهای متعارف و قبح اعمال مجرمانه خود را می‌دانند و درک می‌کنند و هم بر بد بودن و منحرف بودن گروه خود و رفتار خود آگاهند. ثانیاً: ایراد دیگری که بر این نظریات می‌شود گرفت آن است که یک عامل (فشار یا از هم گسیختگی) به تنهایی نمی‌تواند جرم را توجیه کند اگرچه به طور موردی ممکن است جواب دهد.

اما در نهایت ترکیب نظریه‌های پیش گفته می‌تواند جوابگوی مسائل باشد. بعداً خواهیم گفت که در نظریه‌های بحث شده تا به حال، بزهکار فردی متفاوت از دیگران و در واقع مجبور به ارتکاب جرم تلقی می‌شود. تحت تأثیر جبریت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مرتکب جرم می‌شود. لذا با نظریات مطرح شده می‌خواهیم سازوکار ارتکاب جرم را تبیین کرده و عوامل جبری مذکور را کنار بگذاریم. مثلاً با اصلاح زیست بوم فرد، زمینه‌های انومی را از بین ببریم و یا با ادغام خرده فرهنگ‌های مهاجرین در فرهنگ میزبان، تعارض‌ها و در نتیجه بزهکاری مهاجرین را تقلیل دهیم.

پس نظریات بحث شده تاکنون، از جبریت اقتصادی، اجتماعی یا زیست بوم‌شناختی سخن می‌گویند. یعنی تأثیر آن‌ها را در ارتکاب جرم، جبری تلقی می‌کنند. اما در نظریه‌های خرد محور که در آینده به آن‌ها خواهیم پرداخت بزهکار فردی معتدل و حسابگر و اقتصادی معرفی می‌شود. بزهکار نه فقط فردی بی‌استعداد و کم‌هوش نیست، بلکه اتفاقاً از عقلانیتی برخوردار است که آن را در خدمت بزهکاری قرار داده است. عقلانیتی مثل عقلانیت اشخاصی که فعالیت قانونی و مشروع دارند. بزهکار مجبور نیست، بلکه خودش بزهکاری را انتخاب کرده است.

ج - نظریه فرصت‌های افتراقی / فراوانی فرصت‌های نابرابر

نظریه بعدی در زمینه نظریه‌های فشار، نظریه فرصت‌های افتراقی (Differential-opportunities) به تعبیر دیگر فراوانی فرصت‌های نابرابر یا ابزار غیرقانونی (Illegal means) است.

واضعین این نظریه دو استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیکاگو ریچارد کلوارد و لوید اوهلین هستند. این دو کوشیدند نظریه انومی دورکیم را که مورد توجه مرتون قرار گرفته بود و نظریه معاشرت‌های ترجیحی ساترلند و نظریه از هم گسیختگی شاو- مک کی را با هم تلفیق و سنتز کنند. یعنی از ترکیب سه نظریه مذکور یک طرح جدید را برای تبیین جرایم و علل آن‌ها استخراج کنند. نظریه مذکور ریشه در مقاله ریچارد کلوارد در سال ۱۹۵۹ دارد. کلوارد معتقد است که نظریه نابهنجاری مرتون، چیزی جز یک ساختار فرصتی را مشخص نکرده است در حالی که یک ساختار فرصتی دوم نیز وجود دارد. در این حال نه تنها دستگاهی از ابزارهای مشروع برای رسیدن به اهداف فرهنگی وجود دارد بلکه راه‌های نامشروع استاندارد نیز وجود دارد (ساختار فرصتی نامشروع). این دومین منبع فرصت‌ها، به زمینه‌ای برای نظریه

پیشنهاد شده در کتابی که کلوارد همراه اوهلین با عنوان "بزهکاری و فرصت: نظریه‌ای از ولگردان بزهکار" در سال ۱۹۶۰ به رشته تحریر درآورد، تبدیل شد.^۱

از منظر نظریه‌هایی که قبلاً گفته شد اگر فرد فکر کند که در موقعیت اقتصادی مغلوب یا پایین باقی خواهد ماند و امکان ترقی و تغییری در جایگاه اجتماعی وی پیش نخواهد آمد و به عبارت دیگر فکر کند در موقعیت اقتصادی ثابت باقی خواهد ماند این تفکر او را سوق می‌دهد به این که راهکاری برای این وضعیت خود بیابد. یکی از این پاسخها ارتکاب جرم و تشکیل خرده فرهنگ مجرمانه و انتخاب وسایل مجرمانه برای دستیابی به اهداف است. اما از نظر کلوارد- اوهلین این تئوری غلط است. زیرا در وضعیت مذکور همه افراد مرتکب جرم نمی‌شوند. چون فرصتهای مجرمانه و نامشروع در دسترس همه نیست. به عبارت دیگر از نظر کلوارد- اوهلین بزهکاری مجموعه اعمال سازمان یافته و برنامه‌ریزی شده‌ای است که نیاز به شرایط و امکاناتی دارد. فراهم بودن همه این شرایط برحسب موقعیتی که افراد در ساختار جامعه دارند متفاوت است (دسترسی نابرابر، فرصتهای ارتکاب جرم). به عبارت دیگر همه افراد برای ارتکاب جرم نمی‌توانند همه این شرایط را جمع کنند. زمینه واسباب برای همه فراهم نیست. مثلاً خیلی‌ها دوست دارند با اختلاس پولدار شوند. اما برای اختلاس شرایطی لازم است از جمله اینکه فرد کارمند باشد یا در سمت مناسبی باشد و این موقعیت برای همه فراهم نمی‌شود لذا وسایل نامشروع در اختیار همه نیست.

کلوارد و اوهلین به جای نظریه مرتون، مفهوم وسایل نامشروع و غیرقانونی را برمی‌گزینند و معتقدند که دستیابی به این وسایل غیرقانونی ممکن است سه شکل به خود بگیرد. به تعبیر دیگر دستیابی به آن وسایل از طریق سه خرده فرهنگ صورت می‌گیرد:

۱- خرده فرهنگ مجرمانه^۲ که در محله‌های متمول و سازمان یافته با افراد مبادی آداب شکل می‌گیرد. این امر از طریق ارتباط و رابطه افراد جوان با بزرگسالان به وجود می‌آید. بزرگسالان به عنوان مربی تربیتی عمل می‌کنند. در محیط‌های مذکور سمبل‌های موفقیت، خانه و لباس و سفر خارج از کشور و نظایر آن هستند. در شکل‌گیری این نوع خرده فرهنگ مجرمانه نظریه تقلید تارد و نظریه ساترلند مطرح می‌شود. در چنین حالتی ورود در بزهکاری به معنای آن است که فرد در دنیایی بسیار سازگار یافته با ارزشها وارد شده (بزهکاری یقه سفیدی)^۳ و ظاهراً ارزشها را رعایت می‌کند. در این محیط همزمان می‌آموزد که چگونه این رفتارها را مخفی نگه دارد. ضمن فراگیری دسترسی به وسایل غیرقانونی، شیوه پنهان کردن کار خود را هم یاد می‌گیرد. قابلیت مجرمانه و قابلیت سازگاری چنین مجرمینی بالاست. بزهکاران یقه سفید این دو خصوصیت را با هم دارند. استعداد بالایی مجرمانه و قابلیت سازگاری بالا با جامعه.

^۱ - رک. فرانکی، ویلیامز و دیگران، منبع پیشین، صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱.

^۲ - Criminal subculture.

^۳ - White- Collar Criminality

در مورد بزهکاری یقه سفیدها همچنین رک. علی حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم بیکی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰، صفحه ۲۹۲.

۲- خرده فرهنگ متعارض:^۱ این خرده فرهنگ در مناطق از هم گسیخته و متلاشی شده اجتماعی به وجود می‌آید و شباهتهایی دارد با نظریه زیست بوم شاو- مک کی. مناطق از هم گسیخته اجتماعی مناطق فقیرنشین و گتوها هستند. در این مناطق راههای دستیابی به موفقیت- اعم از قانونی و غیرقانونی- بسته است. وسایل دستیابی به موفقیت در دسترس نیست. در چنین حالتی محرومیت از وسایل به منظور دستیابی به اهداف، نزد افراد و جوانان رفتارهای پرخاشگرانه و غیرعادی را باعث می‌شود و لذا جوانان این مناطق خود را از هر شکل یکپارچه‌سازی و ادغام اجتماعی دور می‌بینند. در چنین محله‌هایی چه یکپارچه‌سازی مجرمانه و چه یکپارچه‌سازی متعارف برای جوانها بسته است. حتی برای مجرم شدن باند و تشکیلات ندارند چون همه چیز بهم خورده است (از هم گسیختگی اجتماعی).

در این شرایط می‌توان گفت که جوانها نسبت به هر شکل بهنجارسازی و جامعه‌پذیری و سازگارسازی با محیط، سرکش می‌باشند و به لحاظ این سرکشی نسبت به نظام کنترل جرم با مجازات و دستگیری و محکومیت روبرو می‌شوند. در شرایطی که در یک محله سازمان یافته و دارای نظم اجتماعی، بزهکاران سازمان یافته می‌توانند از تعقیب پلیس و رفتن به زندان به طرق مختلف خود را رهایی دهند، در مناطق از هم گسیخته اجتماعی جوانها به حال خود رها شده‌اند و حمایت مالی در اختیار ندارند. بزهکاران این مناطق حمایت و کمکی در اختیار ندارند. پولی برای تطمیع پلیس (غیرقانونی) یا گرفتن وکیل (قانونی) ندارند. لذا نوجوانان بزهکار در این محله‌ها با سرکوبی شدید، دستگیری و محکومیت روبرو هستند. به این خرده فرهنگ می‌گوییم «خرده فرهنگ تعارض‌آمیز» چون خود محله از انسجام برخوردار نیست این خرده فرهنگ هم انسجام ندارد. در چنین محله‌هایی آمار دستگیری مجرمین بالاست چون قابلیت و استعداد مجرمیت بالا ولی قابلیت سازگارسازی کم است. در این محله‌ها نهادهای دولتی و جامعه‌ی کنترل جرم ضعیف هستند. همبستگی گروهی و اجتماعی ضعیف است. در این خرده فرهنگ برخلاف نوع قبلی اصلاً وسیله دستیابی به اهداف (ولو مجرمانه) در دسترس افراد نیست. زندان بیشتر مملو از این دسته مجرمین است یعنی کسانی که نتوانسته‌اند خود را ظاهرالصالح نشان دهند (برخلاف طبقه قبلی).

۳- خرده فرهنگ کناره‌گیری یا فرار:^۲ در این خرده فرهنگ افرادی دور هم جمع می‌شوند که شکست مضاعف را تجربه کرده‌اند. به این ترتیب که از سویی نتوانسته‌اند اهداف خود را با وسایل قانونی محقق نمایند و از سوی دیگر موفق نشده‌اند در دنیای بزهکاری جذب و ادغام شوند. برای فرار از این شکست مضاعف به وسایلی روی آورده‌اند که این محرومیت مضاعف را موقتاً به فراموشی بسپرد مثل مصرف موادمخدر، اعتیاد به الکل و نظایر آن.

نظریه فرصت‌های نابرابر یا ابزار غیرقانونی مزیتی نسبت به نظریه مرتون دارد و آن اینکه نشان می‌دهد ورود به عالم بزهکاری بستگی دارد به قابلیت‌های آشکار و نامرئی فرد در ورود به دنیای مجرمان سازمان یافته. یعنی ورود در دنیای مجرمان سازمان یافته نیاز به یک سری قابلیت‌ها دارد. هر کسی نمی‌تواند مرتکب جرم شود.

نکته قابل ذکر دیگر این است که، دستاورد نظریه فشار و مشتقات آن، اهمیت محوری یافتن متغیرهای ساختاری بیرون از فرد به عنوان شیوه‌ای برای فهم سرشت رفتار بزهکارانه بود. آنچه را کوهن، کلوارد و اوهلین در پی‌اش بودند،

¹ - Conflict subculture

² - Retreatist subculture

مسأله خرده فرهنگ بود. آن‌ها جملگی پیشنهاد مرتون را پذیرفته بودند که برخی از مردم در تلاش‌هایشان برای دستیابی به موفقیت، کامیاب نبودند و از این‌رو آنچه نیاز به توضیح داشت، رفتار انحرافی حاصل از آن بود. شرایط یادشده از طریق شکل‌گیری پاسخ‌های خرده فرهنگی گوناگون، واسطه‌گری می‌شوند. این تمرکز بر روی رابطه درونی میان شرایط ساختاری و پاسخ‌های خرده فرهنگی، امروزه نیز همچنان پدیده‌ای درست و مربوط باقی مانده است.^۱

در پایان، نقاط عمده نظریه فرصت‌های افتراقی از کلوارد و اوهلین را از زبان یکی از نویسندگان انگلیسی بیان می‌کنیم:^۲

۱- اعضای جامعه دارای دستگاهی مشترک از ارزش‌ها هستند که بر مطلوبیت برخی اهداف زندگی به ویژه موفقیت تأکید دارد.

۲- راه‌هایی استاندارد- مشروع یا نامشروع- برای دستیابی به این اهداف وجود دارد.

۳- این دو نوع راه‌های عمومی (ساختارهای فرصت) به طور یکسان و مساوی در دسترس تمام گروه‌ها و طبقات جامعه نیست.

۴- اعضای طبقه متوسط و بالا دارای راه‌های دسترسی اساسی به ساختار فرصت مشروع (تجارت و سیاست و ...) هستند در حالی که اعضای طبقه پایین اساساً به ساختار فرصت نامشروع (جرم سازمان یافته) دسترسی دارند.

۵- در هر منطقه شهری مربوط به طبقه پایین، درجه ادغام این دو ساختارهای فرصت است که سازمان اجتماعی جامعه را تعیین می‌کند. هرچه میزان ادغام کمتر باشد، اجتماع دارای نابسامانی بیشتر است.

۶- اجتماعات دارای ساختار فرصت نامشروع سازمان یافته، محیط‌های یادگیری را برای رفتار مجرمانه سازمان یافته فراهم می‌آورند. در چنین اجتماعاتی، خرده فرهنگ بزهکاری مردان یکی از دو شکل ایده‌آل را که به درجه دستیابی به ساختار نامشروع وابسته است به خود می‌گیرد:

الف- وقتی فرصتی برای مشارکت موفقیت‌آمیز در ساختار نامشروع در دسترس مردان جوان قرار دارد، خرده فرهنگ ولگردی که اغلب به طور رایج یافت می‌شود، یک ولگرد مجرم می‌باشد. این شکل از ولگردی به عنوان عرصه آموزش برای شکل فعالیت نامشروع که در اجتماع یافت می‌شود، عمل می‌کند.

ب- وقتی فرصت‌ها برای الحاق به ساختار نامشروع دارای همان محدودیت‌های مربوط به الحاق به ساختار مشروع است، شایع‌ترین شکل ولگردی خرده فرهنگی، یک ولگرد عقب‌نشینی کننده می‌باشد. در اینجا اعضای گروه ولگردان، اساساً از اجتماع عقب‌نشینی می‌کنند و در واقع شکست خوردگان دوجانبه هستند و برای حل مشکلات خویش به مواد مخدر روی می‌آورند.

^۱ - والکلیت، ساندرا، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶، صفحه ۴۶-۴۷.

^۲ - به نقل از: فرانک پی. ویلیامز و دیگران، منبع پیشین، صفحه ۱۳۴ و ۱۳۵.

۷- اجتماعات نابسامان، کنترل اجتماعی ضعیفی را اعمال می‌کنند و خرده فرهنگهای ولگردی نابسامان را به وجود می‌آورند. زمانی که مردان جوان، دستشان هم از فرصتهای مشروع و هم از فرصتهای مجرمانه کوتاه است، شکل رایج خرده فرهنگ ولگردی، شکل ولگرد منازعه‌ای خواهد بود. چنین ولگردهایی در فعالیتهای خشونت بار و مخرب علیه ساختارهای فرصت وارد عمل می‌شدند.

از سوی دیگر ایراداتی به نظریه خرده فرهنگ (subculture) توسط آقای دیوید متزا^۱ وارد شده است. به عقیده وی دو رکن ذیل که از ارکان این نظریه هستند، قابل رد می‌باشند.

۱- در این نظریه به طور ضمنی از این موضوع دفاع می‌شود که ارزش‌های مجرمانه و غیرمجرمانه متفاوت هستند.

۲- نظریه خرده فرهنگ از این امر دفاع می‌کند که بزهکار همواره براساس ارزش‌های مجرمانه عمل می‌کند. متزا معتقد است که این دو رکن قابل رد هستند. اولاً بزهکاران همیشه در تعارض با جامعه نیستند، بلکه در یک جنبش تدریجی که خود آن‌ها هم متوجه آن نیستند کم کم به دنیای بزهکاری گرایش می‌یابند. به عبارت دیگر بزهکار بین دنیای متعارف و دنیای بزهکاری زندگی می‌کند. گاه نقش بزهکار و گاه نقش یک آدم درستکار را بازی می‌کند. بزهکار بین عمل مجرمانه و متعارف در حال تردد است.

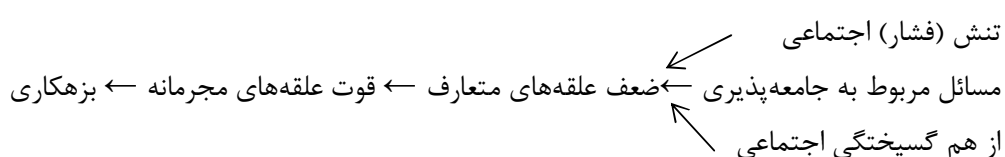
این نظریه متزا را نظریه "Drift" گفته‌اند.^۲ متزا در مصاحبه آزاد با محکومین به حبس به این نتیجه رسید که خرده فرهنگ مجرمانه اصلاً وجود ندارد. تفکیک فرهنگ مجرمین از غیرمجرمین به طور مطلق صحیح نیست. متزا در این مصاحبه‌ها پی برد که: اولاً در پاسخ‌های بزهکاران احساس شرم و تقصیر از عمل ارتكابی مشهود بوده و صحبت از تجربه جنایی آن‌ها برای آن‌ها تلخ بوده است. دوم اینکه اعلام کرده‌اند که معیارهای عمومی اخلاق (مثل تعهد، قول و احترام به خانواده) را قبول دارند. از سوی دیگر بزهکاران می‌گفتند که به افراد درستکار احترام گذاشته و آنهایی را که با وسایل قانونی به موفقیت رسیده‌اند تحسین و جرایم را تقبیح می‌کنند و از سوی دیگر به مقررات و قوانین آگاهند. مجازات خود را هم به حق و عادلانه می‌دانستند.^۳ متزا نتیجه می‌گیرد که زندانیان مشروعیت نظم اجتماعی را قبول دارند و معتقدند که رسیدن به اهداف بدون کار و تلاش، ارزش نیست. متزا نتیجه می‌گیرد که فرهنگ غالب جامعه نظام ارزشی مجرمین

^۱ - David Matza

^۲ - به عقیده او عمل جنایی برحسب موارد ثمره انتخاب آزاد بیش و کم شدید بزهکار است که جرم او در پایان فرآیند تعامل طولانی «دریفت» یعنی «تسلیم هوای دل شدن» و «تردید» و «اهمال» پدیدار می‌شود. (ر.ک به ریمون گسن، جرم‌شناسی نظری، ترجمه مهدی کی‌نیا، چ اول، تهران: مجد، ۱۳۷۴، ص ۲۰۳). کلمه drift به معنای حالت تردید و دودلی می‌باشد. متزا به کمک این مفهوم، رویکرد اراده آزاد در ارتباط با جرم را با جبریت ترکیب نموده است، تلفیقی معرفت‌شناختی که جبریت معتدل خوانده می‌شود. یعنی فرد بزهکار، نقض قانون را خود انتخاب کرده است و از سوی دیگر، نشانگر فرایندهای اجتماعی مؤثر بر انتخاب اوست. به عقیده متزا، فرد بزهکار به صورت سرگردان در برزخی میان اعمال مشروع و اعمال مجرمانه واقع شده است و به تناوب، به مقتضیات هریک پاسخ می‌دهد. ر.ک. علی‌حسین نجفی ابرندآبادی و حمید هاشم بیکی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰، صفحه ۱۳۸.

^۳ - البته متزا با تأکید بر قابل احترام بودن اصول سنتی از قبیل مردانگی، شرف، تقوی و ... برای بزهکاران اعلام می‌دارد هنگامی که انگیزه ارتکاب جرم یکی از این احساسات عالی باشد بزهکار علت موجهی در آن می‌بیند به صورتی که اگر محکوم شود احساس بی‌عدالتی می‌کند (همان، ص ۲۰۵).

را هم تحت الشعاع قرار می‌دهد. اکثر اعضای جامعه درستکار هستند و محیط پیرامون بزهکاران را هم آن‌ها تشکیل می‌دهند پس بزهکار فردی بیگانه از جامعه نیست بلکه جلوه‌ای است از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند. نظریه‌های بحث شده تا اینجا به تنهایی همه عوامل بزهکاری را توجیه نمی‌کنند. در جمع‌بندی سه فصل اول (از هم گسیختگی اجتماعی، نظریه فشار، نظریه فرهنگی) باید گفت که این سه نظریه از نظریه‌های پیشگام در جامعه‌شناسی جنایی هستند و امروزه هم تحولات از آن‌ها نشأت می‌گیرد. انتقادی که به آن‌ها وارد است این است که بی‌اندازه به یک عامل توجه کرده‌اند. به این ترتیب چرایی جرم را به تأثیر یک عامل تنزل می‌دهند در حالی که باید به فاکتورهای مختلف توجه کرد. نتیجه آنکه برخی محققین یک تابلوی یکپارچه از این سه نظریه به دست داده‌اند که این چشم‌انداز یکپارچه بزهکاری را برای ما بهتر تبیین می‌کند:



آن سه عامل منجر به ضعف علقه‌های غیرمجرمانه (خانواده، مدرسه و محله، دوستان، محل‌گذران اوقات فراغت) و قوت علقه‌های مجرمانه می‌شود که نهایتاً فرد را به سمت بزهکاری سوق می‌دهند. علقه‌های اجتماعی عبارتند از وابستگی، تعهد نسبت به یکدیگر، درگیر شدن و احساس ذینفع بودن و باورها.^۱ وجود این علقه‌های چهارگانه باعث جامعه‌پذیری فرد و ضعف آن‌ها باعث مجرمیت فرد می‌گردد.

گفتار پنجم - نظریه‌های خرد محور

این نظریه‌ها معتقدند که مجرم تفاوت ماهوی با غیرمجرم ندارد و اتفاقاً بزهکار فرد بسیار اجتماعی شده‌ای است و می‌داند که چگونه در مواقع فشارهای اجتماعی - اقتصادی استراتژی طرح کند و استراتژی خود را به اجرا گذارد. بزهکاری قواعد عقلانی خاص خود را دارد. این قواعد بی‌شباهت به هنجارهای حاکم بر فعالیت‌های مشروع نیستند. مجرم می‌داند که چرا مرتکب جرم می‌شود و چگونه آن را باید انجام دهد و برای خود توجیه کند. البته عقلانیت بزهکار مطلق نیست چرا که عقلانیت شرایطی را می‌طلبد که چه بسا مجرم در اختیار نداشته باشد مثلاً اطلاعات کافی در مورد سیل مجرمانه نداشته باشد یا اطلاعاتش محدود باشد، در مدل‌های خردمحور، درست است که انسان مجرم فردی است دارای قوه عقلانی و حسابگر و اقتصادی، اما همان‌طور که اشاره شد، محدود بودن این عقلانیت را نیز با خود به همراه دارد؛ اما بزهکار به هر حال قدرت تشخیص کافی برای قبول مسئولیت اعمال خود را دارد.

زیر عنوان نظریه‌های خردمحور، دو جریان نظری را بررسی می‌کنیم:

۱- نظریه فنون خنثی‌سازی

۲- نظریه‌های انتخاب عقلانی

^۱ - ر.ک به نظریه Social bond از هیرشی (Hirshi) که در ادامه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

در نظریه‌های سه‌گانه‌ای که در بخش اول بحث شد، بزهکار فردی مجبور، مطرود و منفعل فرض می‌شد اما در نظریه‌های خردمحور، بزهکار فردی انتخابگر، حسابگر، اجتماعی و فعال است. به این ترتیب به نظریه‌های بکاریا و بویژه بنتام^۱ نزدیک می‌شویم.

اما آیا اساساً جرم به عنوان عملی ضداخلاقی می‌تواند برخوردار از عقلانیت باشد؟ در پاسخ باید گفت که اصولاً اقتصاد در جرم‌شناسی از دو زاویه بررسی شده است:

۱- به عنوان عامل جرم: در اینجا در باب علت‌شناسی ما مظاهر اقتصادی را به عنوان عامل جرم بررسی می‌کنیم: فقر، بیکاری، قدرت خرید پایین و گرانی. تأثیر این عوامل بر بزهکاری بررسی می‌شود. در عین حال شکوفایی اقتصادی و ثروت هم به عنوان عامل جرم بررسی می‌شود. در هر دو حالت بحران و شکوفایی اقتصادی، اقتصاد بستر ارتکاب جرایمی را فراهم می‌آورد (رویکرد سلبی).

۲- در رویکردی ایجابی از زاویه دید عده‌ای که ما آن‌ها را مجرم می‌نامیم، اقتصاد به عنوان فعالیتهایی که آثار مادی و معنوی بر آن مترتب است در باب بزهکاری هم صادق است. در اینجا ما جرم را به عنوان یک فعالیت اقتصادی بررسی می‌کنیم که عده‌ای از اعضای جامعه آن را انتخاب کرده‌اند و از زاویه دید آن‌ها اتفاقاً این فعالیت مشروع است و نه فعالیتهای متعارف قانونی.

گفته می‌شود که جرم اشتغال‌زا است. عده‌ای به عنوان بزه دیده از جرم صدمه می‌بینند اما برخی از جرم کسب درآمد می‌کنند. مجرمین اولین گروهی هستند که از جرم استفاده می‌برند اما چون بر این درآمد آن‌ها مالیات و بیمه‌ای وارد نیست، فرد مجرم بابت فعالیت مجرمانه‌اش هزینه‌ای به جامعه نمی‌دهد و بلکه از مزایای جامعه هم استفاده می‌کند. در کنار بزهکاران و برای مهار بزهکاران، جامعه غیرمجرم و متعارف بسیج می‌شود، (اعم از دولت و بخش خصوصی) و برای مبارزه با جرم اقدام می‌کند (ایجاد پلیس، استخدام قاضی، ساخت زندان، ایجاد بیمه‌های جرم و ساخت وسایل پیشگیری از جرم). به این ترتیب صنعت و فعالیتهای مبارزه با جرم یک حجم پول و اقتصاد را به خود اختصاص می‌دهد. جامعه با اخذ مالیات صاحب درآمد می‌شود. صنعت کنترل جرم اشتغال‌زا است چنانکه در کشور ما اخیراً با نظارت نیروی انتظامی شرکتهای پیشگیری از جرم تأسیس شده و اشتغال‌زایی کرده‌اند.

در مقابل، جرم عده زیادی را متضرر می‌کند. اول خود بزه دیده و سپس هزینه‌ای که جامعه برای مبارزه با بزهکاری می‌کند که می‌توانست صرف کارهای دیگر شود. بزهکاری مخارج امنیتی را به دولت و افراد تحمیل می‌کند. خود صنایع مرتبط با جرم، ارتکاب جرم را می‌طلبد تا آن صنعت روی پا بماند. پس جرم از جهات مذکور تالی فاسد دارد (کسب درآمد عده‌ای از راههای نامشروع، هزینه‌های دولت برای کنترل و مبارزه با آن‌ها و...). در اینجا این بحث مطرح می‌شود که در شرایطی که هزاران بیکار و بیمار در جامعه وجود دارند ولی نظم جامعه را نقض نکرده‌اند آیا باید شاهد صرف هزینه‌ها در راه مبارزه با مجرمینی باشیم که امکان برخورد ساده‌تر و ارزان‌تر با آن‌ها هم وجود دارد (مثل مجازاتهای شدید سرکوبگر، اعدام و نظایر آن).

^۱ - بنتام با اصل حسابگری جزایی (Criminal/Penal Calculation) خود از نخستین کسانی بود که بزهکار را فردی حسابگر و منطقی معرفی کرد.

نظریه‌های خردمحور برای ما یادآور دیدگاه‌های بنتام- اقتصاددان و فیلسوف کیفری انگلیسی- است که نظریه حسابگری جزایی او یا نظریه سود و لذت از یکسو و رنج و عذاب مجازات از سوی دیگر برای ما مأنوس است. در دیدگاه طرفداران نظریه‌های خرد محور، انسان بزهکار قربانی جبر اقتصادی و فرهنگی نیست. قربانی فقر و خرده فرهنگ مجرمانه نیست بلکه برعکس، یک عامل یا سوژه‌ای است که دست به انتخاب استراتژی می‌زند. به این ترتیب بزهکاری از قواعدی تبعیت می‌کند، قواعدی مشابه قواعد مربوط به رفتارهای اجتماعی متعارف. بنابراین بزهکار می‌داند که چرا فلان عمل را مرتکب می‌شود و چگونه باید آن را انجام دهد. برای ارتکاب جرم دست به انتخاب زده و براساس موانع احتمالی، استراتژی خود را تغییر می‌دهد. او هویت مجرمانه را برای خود قبول می‌کند. از میان نظریه‌های خرد محور، نظریه فنون خنثی‌سازی ناظر به شخص مجرم (مجرم محور) است و چرایی ارتکاب جرم را با مطالعه مجرم به عنوان عاملی اقتصادی و حسابگر مطالعه می‌کنند. اما نظریه‌های انتخاب عقلانی بیشتر ناظر به بزه دیده هستند. در نظریه‌های اخیر انتخاب بزهکار تابعی است از رفتار و نحوه بودن بزه دیده. پس در نظریه‌های خردمحور، از سویی بزهکار و از سوی دیگر بزه دیده وجه غالب را تشکیل می‌دهند.

الف- نظریه فنون خنثی‌سازی^۱

چنانکه در باب نظریه‌های فشار آمد، دیوید متزا ایرادی به نظریه خرده فرهنگ مجرمانه کوهن گرفت مبنی بر اینکه از دید این نظریه ارزش‌های مطلوب بزهکاران با ارزش‌های مطلوب انسان‌های درستکار یکی نیست. بزهکاران ارزش‌ها و فرهنگ خاص خود را دارند. متزا^۲ معتقد است که بسیاری از ارزش‌ها در دو فرهنگ مجرمانه و متعارف مشترک است. بزهکاران هم زشتی عمل خود را می‌پذیرند و ارزش‌های متعارف را قبول دارند. اما در مورد اینکه ارتکاب جرم چگونه اتفاق می‌افتد متزا دو پاسخ می‌دهد. از یکسو متزا معتقد است که علت بزهکاری اطفال را باید در موقعیت‌های خاص جستجو کرد که جوانان در آن قرار دارند یعنی محیط پیرامون و محیطی که آن‌ها را دور هم جمع می‌کند. این شکل جوانان به آن‌ها اجازه می‌دهد که استرس دوره نوجوانی و جوانی را خنثی کنند. یک احساس جمع بودن و همبستگی به آن‌ها دست می‌دهد. برخی از این تشکلهای ممکن است منجر به یک سوءتفاهم و وضعیتی شود که آن وضعیت جرم باشد. به عبارت دیگر تشکل جوانان این کارکرد را دارد که فشارها را بهتر تحمل کنند و احساس تنهایی نکنند اما ممکن است همین تشکل که برای جرم تشکیل نشده، تبدیل شود به محیط جرم. این تشکلهای علی‌الاصول کارکرد مثبت دارند اما در شرایطی که فرد کار و موقعیت اجتماعی فعال نداشته باشد، این تشکلهای مستمر و دائم می‌شود. پس اگر فرد نوجوان موفق به کار و ازدواج و ورود به فعالیت‌هایی شود که هویت اجتماعی پیدا کند، فوراً از تشکل خارج می‌شود اما زمانی این تشکلهای دائمی شده و زمینه‌ساز جرم می‌شوند که شخص موفق نشود در سنی که استعداد کار دارد فعالیت رسمی و

^۱ - Technics of neutralization

برخی نویسندگان، این نظریه را جزء نظریه‌های قیود اجتماعی می‌دانند و عنوان نظریه "قیود اجتماعی" را برای آن به کار می‌برند. رک. ویلیامز فرانکپی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۲۰۵.

^۲ - گفتنی است که متزا با همکار خود آقای گرشام سایکز آثارشان در دهه ۶۰ به چاپ می‌رسد و کوشش کرده‌اند تا از پدیدار شناسی برای بررسی مسئله کجرفتاری استفاده نمایند.

هویت اجتماعی داشته باشد. متزا و همکارش سایکس پیشنهاد کردند که یک فرد، از خلال استفاده از فنون خنثی‌سازی، برای انجام اعمال مجرمانه آزاد می‌شود. این فنون به فرد امکان می‌دهند تا تعهدات فردی نسبت به ارزش‌های اجتماعی را خنثی و به طور موقت معلق نماید و از این‌رو نوعی آزادی برای ارتکاب اعمال مجرمانه را فراهم می‌آورد.^۱ آن‌ها معتقد بودند که بزهکاری نوجوانان به چند دلیل در چارچوب این تشکلهای ممکن است به وجود آید، به عبارت دیگر، آن‌ها پنج نوع خنثی‌سازی را فهرست کردند که عبارت بودند از:

۱- "انکار مسئولیت" و خودداری از قبول مسئولیت اعمال و رفتار خود. فرد نوجوان به خود می‌گوید که مجبور به ارتکاب جرم بوده است و برای خود دلیل می‌تراشد، مثل بیکاری و نیاز مالی. (منظورم این نبود).

۲- "انکار تخطی": انکار زیان و کوچک کردن خطای ارتكابی. کوچک‌نمایی خساراتی که به بزه دیده وارد شده است. (من واقعاً نمی‌خواستم به کسی آسیب برسانم).

۳- "انکار قربانی": منکر شدن وضعیت بزه دیدگی مجنی علیه و حتی وجود او. (قربانی واقعاً شایسته ضرر بود یا حقتان بود که ضرر ببینند).

۴- "محکوم کردن محکوم‌کنندگان": محکوم کردن پلیس و قاضی و تقبیح آن‌ها به این جهت که فاسد هستند و قائل به تبعیض می‌شوند. این کار را در جهت توجیه خود انجام می‌دهد. (همه، به من بند می‌کنند/ پلیس خودش از همه فاسدتر است).

۵- "پیروی از اصل وفاداری نسبت به مافوق" یا توسل به وفاداری‌های بالاتر: تقاضاها و هنجارهای مسلط جامعه را فدای تقاضاهای گروه کوچک می‌کند مثلاً خویشاوندان، دار و دسته، دوستان و ... (این کار را برای خودم نکردم).

به این ترتیب نظریه متزا از این جهت در نظریه‌های خرد محور مورد بحث قرار می‌گیرد که به موجب آن فراگیری بزهکاری نیاز به فراگیری همزمان روش‌های خنثی‌سازی موانع درونی فرد دارد. خنثی کردن این موانع، ارتکاب جرم را برای او عملی مشروع جلوه داده و تسهیل می‌کند. پس تکنیک‌های خنثی‌سازی به بزه کار اجازه می‌دهد که به عمل خود همان اعتباری را دهد که فرد درستکار به عمل خود می‌دهد.

تکنیک‌های خنثی‌سازی ناظر به قبل از ارتکاب جرم است. با این تکنیکها فرد راه ارتکاب را برای خود تسهیل می‌کند. خنثی‌سازی باعث می‌شود عقلانیت مجرم، او را از ارتکاب جرم باز ندارد. در واقع منظور از خنثی‌سازی در اینجا خنثی‌سازی عقلانیت است. خنثی کردن نیروی وجدان یا پلیس درونی (Inner police) منظور است. دلیل تراشی‌ها به فرد اجازه می‌دهد اعتبار هنجار و ارزش‌ها یا یک ماده قانونی را خنثی و آن‌ها را برای خود بی‌اثر کند.

به عقیده متزا زمانی که خنثی‌سازی مورد استفاده قرار گرفت، فرد در یک "حالت برزخ یا بی‌ارادگی" قرار می‌گیرد که اعمال انحرافی را مجاز جلوه می‌دهد. از این نقطه است که بازگشت به انطباق یا ارتکاب عمل انحرافی ممکن خواهد بود.^۲

^۱ - ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۲۰۵ و ۲۰۶.

^۲ - ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۲۰۷.

آورده متزا در نظریه فنون خنثی سازی این است که فراگیری بزهکاری ملازمه دارد با فراگیری و اشراف بر تکنیکهای خنثی سازی. فرد می تواند هنجارهای اجتماعی و قوانین دولتی را نقض کند در عین اینکه به این قوانین دولتی و هنجارهای اجتماعی بها می دهد. این فرق نظریه متزا با نظریه های قبلی است. او می گوید مجرمین برای ارزش های اجتماعی اعتبار قائلند اما سعی می کنند آن ها را برای خود بی اعتبار جلوه داده و به این ترتیب آن ها را دور بزنند. به این ترتیب تأکید دیوید متزا بر عمل مجرمانه و عقلانیت جرم است که به موجب آن مجرم فرد نامتعارفی نیست. نظریه او راجع به علل بزهکاری چیزی نمی گوید بلکه برای ما بزهکاری (بویژه جرایم اطفال) را توجیه می کند.

انتقادات وارد بر نظریه متزا: ایراد وارد بر نظریه متزا این است که افرادی که مکرراً مرتکب نقض هنجارها می شوند چه عقلانیتی می توانند داشته باشند بویژه وقتی جرایم ارتكابی ناچیز و سود حاصله کم است؟ ممکن است در این حالت مجرمین دچار یک نوع آسیب باشند که عقلانی عمل نمی کنند. لذا استدلال جامعه شناختی برای جرایم آن ها کارآیی خود را از دست می دهد.

با توجه به اینکه امروزه تکنیکهای پیشگیری از جرم و دستگیری مجرمین پیشرفت کرده و لذا امکان دستگیری و شناسایی مجرمین نسبت به گذشته بیشتر شده اند لذا عقلانیت مجرمانه ایجاب می کند برای ریسک پذیری پایین و سودآوری بالا مرتکب جرایم خطرناک مثل سرقت مسلحانه نشوند بلکه برای کسب همان سود که با ارتکاب سرقت مسلحانه بدست می آید، از طریق ارتکاب تعداد بیشتر سرقت عادی عمل کنند. کمیت جای کیفیت را می گیرد. امکان شناسایی و کشف سرقت ساده کمتر از سرقت از بانک یا سرقت مسلحانه است. به این ترتیب عقلانیت بزهکاری، امروزه به لحاظ مصون سازی سیبل های جرم سبب تحول سرقت ها از جهت کیفیت ارتکاب جرم شده است. سرقت ساده جای سرقت مسلحانه و سرقت از بانک را گرفته زیرا ریسک کمتری دارد و در صورت تکرار می تواند همان سود سرقت از بانک را هم داشته باشد.

از دیدگاه و روش متزا ما نمی توانیم به حقیقت نزدیک شویم، زیرا فقط نقطه نظر مجرمین و بزهکاران در مورد جرایم آنهاست، در حالیکه اعتقاد آن ها ممکن است غلط باشد یا دچار آگاهی کاذب شده باشند. مثلاً کسی که عقیده دارد که می تواند هر کس را که محیط زیست را نابود می سازد، مورد صدمه و آزار جسمانی قرار دهد، حقی غیرقانونی برای خود قائل شده است.

حمله نئونازیها در انگلستان به خانواده ها و کودکان هندی به دلیل این اعتقاد غلط بود که وجود اقلیتهای نژادی مهاجر علت همه بدبختیهاست. همه مجرمین برای عمل خود دلایلی دارند اما مسئله این است که این دلایل تا چه حد به واقعیت نزدیک است.

ایراد دیگر نظریه متزا، نپرداختن به ساخت جامعه و نابرابریهای موجود در آن است. البته متزا زندگی در زاغه ها و محله های فقیر نشین و عدم دسترسی به امکانات را باعث گرایش به بزهکاری می داند اما او این امر را بدیهی می داند. ساختار جامعه و فرهنگ، تغییرناپذیر است و مجرم هیچ انتخابی ندارد مگر اینکه به علت یأس و ناامیدی از طریق فعال شدن در اعمال مجرمانه حرکت کند. در حالیکه همه افراد در شرایط نامناسب لزوماً بزهکار نمی شوند بعضی آن را می پذیرند و بعضی خواستار حقوق بی شتری از دولت می شوند و ...

ب- نظریه‌های انتخاب عقلانی

نظریه‌های مشهور به گزینه عقلانی (Rational choice theories) بر دو دسته هستند:

۱- نظریه مدل شیوه و سبک زندگی (Life style model)

۲- نظریه فعالیت روزانه (Routine activity)

در نظریه‌های مشهور به گزینه عقلانی، انسان مجرم واقعاً به عنوان یک انسان مقتصد، محاسبه‌گر و معقول ترسیم و مطالعه می‌شود. مجرم در این نظریه کسی است که کسب رضایت خود را به اوج می‌رساند. کسی است که از نظر خود بهترین وسیله را برای دستیابی به اهداف خود انتخاب می‌کند. مزایا و معایب عملش را بررسی می‌کند. هزینه‌های ارتکاب جرم را می‌سنجد (شانس شناسایی و دستگیری و همچنین شانس محکومیت و میزان کیفر احتمالی) و سپس انتخاب می‌کند. نظریه‌های انتخاب عقلانی با عاریت گرفتن بحث‌ها و اصطلاحاتی از علم اقتصاد، از واژه‌هایی مانند هزینه‌ها، سودها، فرصت‌ها و فایده‌ها سخن می‌گویند و رفتار بزهکار را محصول محاسبه سود و زیان می‌دانند. در مورد نظریه‌های انتخاب عقلانی، بیان چندین نکته لازم است:

۱- نظریه پردازان انتخاب عقلانی، تصمیم‌گیری را به دو حوزه تقسیم می‌کنند: "تصمیمات درگیر شدن" و "تصمیمات حادثه‌ای". تصمیمات درگیر شدن آنهایی هستند که ضمن آن، در مورد اینکه باید در یک جرم درگیر شد، یک جرم را ادامه داد یا از یک جرم دست کشید، تصمیم گرفته می‌شود. این نوع تصمیمات در برآورد هزینه‌ها و منفعت‌ها حالتی ابزاری دارند. اما تصمیمات حادثه‌ای تصمیماتی هستند که در آن‌ها، تاکتیک‌های اجرایی یک جرم تعیین می‌شود. اگر تاکتیک‌ها آسان باشد، تصمیم درگیر شدن، منفعت‌هایی بالقوه می‌یابد. اگر تاکتیک‌ها مشکل باشند، تصمیم درگیر شدن، منفعت‌های بالقوه خود را از دست می‌دهد.^۱

۲- در مورد عقلانیت بزهکار در این نظریه‌ها باید به دو نکته توجه داشت: اول اینکه این عقلانیت به دلایلی مانند محدودیت یا عدم دسترسی بزهکار به اطلاعات دقیق، "عقلانیتی محدود" است و ثانیاً این نظریه‌ها در داشتن این باور مشترک هستند که عقلانیت بزهکاری، حالتی "لذت‌جویانه" است.^۲

۳- ویژگی دیگر دو نظریه مذکور در این است که بزهکاری را منتقل می‌کند به بزه دیده و از نقطه نظر بزه‌دیدگان بررسی می‌کند. بدین معنا که بزه‌دیده چه ویژگی‌هایی داشته که سیل^۳ جرم واقع گشته است. پس می‌توان گفت در این نظریه‌ها بخش عمده‌ای از محاسبه بزهکار براساس موقعیت، سن، شغل و هویت اجتماعی بزه دیده شکل می‌گیرد.

۴- ارزش دیدگاه‌های انتخاب عقلانی در ارتباط با توان بالقوه آن‌ها در پیشگیری از ارتکاب جرم است که معمولاً از آن با عنوان پیشگیری وضعی یا موقعیتی یاد می‌شود. زیرا این نظریه‌ها به عوامل وضعی یا موقعیتی تعیین کننده در ارتکاب جرم توجه دارند.

^۱ - ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۲۴۷.

^۲ - ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۲۴۲.

^۳ - Target

۵- به عقیده برخی نویسندگان، نظریه‌های انتخاب عقلانی، به دنبال بحث علت‌شناسی جرم نیستند، به عبارت دیگر این مدل‌ها در پی توضیح انگیزه وقوع جرم نیستند و لذا توضیحی جدید از جرم تلقی نمی‌شوند بلکه بیشتر به عوامل وضعی توجه دارند و همان‌طور که اشاره شد در بحث پیشگیری وضعی کاربرد زیادی دارند.^۱

۶- به عقیده برخی نویسندگان، نظریه‌های انتخاب عقلانی جزء رهیافت‌های "واقع‌گرایی راست"^۲ محسوب می‌شوند. همچنین برخی دیگر، معتقدند که این نظریه‌ها را می‌توان جزء "جرم‌شناسی اداری" دانست چراکه به بحث علت‌شناسی نمی‌پردازند بلکه به مدیریت و اداره جرم بیشتر توجه دارند.^۳

۱- نظریه مدل شیوه و سبک زندگی

این نظریه به گات فردسن و هیندلانگ منسوب است. به طور خلاصه آن‌ها در پی فهم این بودند که چرا برخی گروه‌های خاص از مردم بیش از دیگران در خطر بزه‌دیدگی قرار دارند. پاسخ آن‌ها این بود که شیوه زندگی افراد به نرخ‌های متفاوت مجرم‌زایی می‌انجامد. این شیوه‌های زندگی به وسیله فعالیت‌های روزانه در زمینه کاری و تفریحی، شکل می‌گیرد.^۴ طبق این نظریه، هر قدر یک فرد شیوه زندگی بازتری داشته باشد یعنی فعالیت‌های شغلی و تفریحی و اوقات فراغت وی بیشتر باشد احتمال بزه دیده شدن او بیشتر است. هر چقدر یک شخص با افراد بزه‌کار یا با محیط‌های مجرمانه یا محیط‌های خطرناک یا در زمان‌های خطرناک بیشتر رفت و آمد کند شانس بزه‌دیدگی خود را افزایش می‌دهد. کسانی که در مرکز شهر زندگی می‌کنند نسبت به کسانی که در محله‌های دوردست زندگی می‌کنند بیشتر شانس بزه‌دیدگی دارند. جوان‌ها برخلاف تصور ما که بیشتر مجرم می‌شوند اتفاقاً به جهت شیوه زندگی بازتری که دارند شانس بزه‌دیدگی آن‌ها بیشتر است، زیرا در مقایسه با افراد مسن شیوه و مدل زندگی آن‌ها براساس فعالیت است و نه براساس انفعال.

نظریه مدل زندگی در واقع چنین وانمود می‌کند که مردان (ترجیحاً جوان و ترجیحاً مجرد و ترجیحاً شهرنشین و بیکار یا کم درآمد) بیشتر در معرض بزه‌دیدگی هستند. بزه‌کاران، این سبیلها را انتخاب می‌کنند. افراد مسن کمتر بزه دیده می‌شوند چون شیوه زندگی آن‌ها بسته‌تر و محتاطانه‌تر است. همچنین است وضع زنان زیرا آن‌ها می‌دانند که سبیل جرم هستند لذا احتیاطات لازم را به عمل می‌آورند. به عبارت دیگر، شیوه‌های زندگی به وسیله سه عامل پایه‌ای تحت تأثیر قرار می‌گیرد: ۱- "نقش‌های اجتماعی" که به وسیله مردم در جامعه ایفاء می‌شود مثلاً جوانان احتمال بیشتری برای بزه‌دیدگی را دارند زیرا دارای نقش‌های اجتماعی هستند که نیازمند فعالیت‌های اجتماعی پیاپی در خارج از منزل به ویژه شب است. ۲- "موقعیت در ساختار اجتماعی": هرچه یک فرد از موقعیت بالاتری برخوردار باشد، خطر بزه‌دیدگی او پایین‌تر است و این به دلیل نوع فعالیت‌هایی است که فرد انجام می‌دهد و مکان‌هایی است که در آن رفت و آمد می‌کند.

^۱ - والکلایت، ساندرا، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶، صفحه ۷۱ و بعد.

^۲ - استفاده از واژه واقع‌گرایی، استفاده‌ای سیاسی است زیرا تلاش می‌شود تا قلمرو جرم و سیاست‌های عدالت کیفری به عنوان موضوعی واقعی، از طریق توجه به عرصه سیاسی، مورد اشاره قرار گیرند. در این مورد رک. شناخت جرم‌شناسی، منبع پیشین، صفحه ۸۲.

^۳ - والکلایت، ساندرا، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶، صفحه ۷۷ و بعد.

^۴ - ویلیامز، فرانک‌پی و دیگران، منبع پیشین، صفحه ۲۴۵.

۳- سومین عامل، "جزء عقلانی" است که در آن، تصمیمات در مورد اینکه چه رفتارهایی مطلوب است گرفته می‌شود. مثلاً جوانان با انتخاب درگیر شدن در فعالیت‌های با سطح خطر بالا مانند رفتن به باشگاه‌های شبانه، احتمال بزه‌دیدگی خویش را افزایش می‌دهند.^۱

۲- نظریه فعالیت روزانه (فعالیت جاری / فعالیت عادی) :

این نظریه بیشتر به فلسون (Felson) مرتبط می‌شود. مارکوس فلسون و لورنس کوهن این نظریه را طرح کرده‌اند و به وسیله آن، نظریه قبلی (مدل زندگی) را تکمیل کرده‌اند.

منظور از فعالیت عادی یا جاری، هر فعالیت اجتماعی عادی است که برای برآوردن نیازهای پایه‌ای و اساسی انجام می‌پذیرد مثل کار و تفریح و خرید و... زمانی که تغییر اجتماعی، این فعالیت عادی را مانع شود یا آنرا تغییر دهد، ممکن است نابسامانی اجتماعی روی بدهد. این نظریه را می‌توان با تأکیدش بر نابسامانی اجتماعی و اکولوژیکی، دنباله‌ای از کار مکتب شیکاگو دانست.^۲

نظریه فعالیت روزانه در مقام پاسخ به این سؤال است که چه عواملی تمایل به ارتکاب جرم را مساعد می‌کند. بحث این است که آیا موقعیت (situation) و شرایط سیبل جرم (بزه دیده)، ارتکاب جرم و تعرض به آن سیبل را مساعد می‌کند؟ نظریه فعالیت روزانه بیشتر توجه دارد به اوضاع و احوال یا شرایط مادی ارتکاب جرم، آنچه که ما شرایط مشرف بر ارتکاب جرم می‌نامیم مثل روز بودن یا شب بودن و... در این نظریه بحث بر سر رابطه فقر و بزهکاری یا بیکاری و بزهکاری نیست بلکه اتفاقاً برعکس، کوهن و فلسون معتقدند که در دهه ۶۰ میلادی، آمریکا دارای شرایط اقتصادی شکوفا و مثبتی بود. اما در عین حال در همین زمانها بحران اجتماعی و تنشهای اجتماعی از جمله بزهکاری در حد زیادی بود. کوهن و فلسون نتیجه گرفتند که فقط فقر و بیکاری بحران‌زا نیست بلکه ثروت و سازندگی هم می‌تواند جرمزا باشد. درخصوص جرایم علیه اموال کوهن و فلسون معتقدند که برای ارتکاب این جرایم سه شرط لازم است:

۱- وجود فردی مصمم به ارتکاب جرم (مجرم انگیزه‌دار)

۲- وجود یک سیبل جاذبه‌دار (هدفی مناسب)

۳- عدم وجود محافظ یا حفاظت اندک از سیبل یا آماج (نبود مانع یا نگهبان).

برای وقوع جرم باید این سه شرط جمع باشد که هر سه به یکدیگر ارتباط دارند و در همه آنها بطور مستقیم یا غیرمستقیم آماج یا سیبل جرم نقش و تأثیر دارد. کوهن و فلسون معتقدند که تحولات جامعه‌شناختی که مثلاً از طریق مهاجرت رخ داده و تحولات اقتصادی که از طریق رشد فناوری و صنعت به وجود آمده سبب تحول فعالیتهای روزانه مردم شده است. به عبارت دیگر ما از سالهای ۱۹۵۰ میلادی به این سو شاهد تکرر فعالیتهای و مشاغل هستیم. این تنوع فعالیتهای منجر به تکرر جابجا شدن، سیالیت و حرکت شده و بنابراین، این تحول مشاغل به نوبه خود زمینه اجتماع سه شرط پیش گفته را مساعد کرده است. توضیح آنکه مثلاً افزایش سرقت از منازل در آمریکا در سالهای ۷۷-۱۹۴۷ همراه

^۱ - ویلیامز، فرانکپی و دیگران، منبع پیشین، صفحه ۲۴۵ و ۲۴۶.

^۲ - همان، صفحه ۲۴۴.

بوده با افزایش تجرد و افزایش جابجایی‌ها بین محل کار و سکونت و توسعه کار زنان (چنانکه امروز در کشورهای صنعتی زوجین ناگزیر به کار هستند) لذا در ساعات زیادی از روز خانه خالی است و یا برای رفتن به محل کار، ساعاتی از حیات ما در رفت و آمد سپری می‌شود یا به لحاظ گرانی مسکن در مرکز شهر، مردم به ناچار در شعاع دورتر محل سکونت خود را برمی‌گزینند و این هم باعث می‌شود برای رفت و آمد به شهر ساعات بیشتری خانه را خالی گذارد. افزایش روزهای تعطیل و افزایش تمایل مردم به مسافرت هم بر خالی ماندن خانه‌ها در برخی روزها می‌افزاید. نتیجه آنکه شهروند آمریکائی بخش مهمی از زندگی خود را خارج از خانه‌اش سپری می‌کند. در نتیجه تعداد خانه‌های خالی از سکنه در ساعات قابل توجهی از روز زیاد می‌شود و به همین ترتیب سیل حفاظت نشده را برای مجرمین مصمم بیشتر می‌کند، لذا سرقت از منازل افزایش می‌یابد. در حقیقت آن‌ها پیشنهاد کردند که تغییرات اجتماعی از زمان جنگ دوم جهانی منجر به وقوع فعالیت‌های عادی در جایی دورتر از خانه شده و لذا فرصت‌های بزرگتری را برای جرم به وجود آورده است. به این تحول فعالیت‌های روزانه باید تحول تعداد اموال منقول (قابل سرقت) را افزود. تعداد این کالاها نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است. مثلاً رادیو در ۵۰ سال پیش بسیار کمتر از زمان حال در دسترس مردم بود. پس سیل‌های جرم در جوامع مصرفی زیادتر شده است. هر چه جاذبه این سیل‌ها بیشتر باشد همزمان تمایل به ارتکاب جرم بیشتر می‌شود. تسهیلات حمل و نقل و جابجا شدن هم از طریق خودرو، مترو، اتوبوس و موتورسیکلت افزایش یافته پس بزهکار به راحتی می‌تواند اموال را جابجا کند. از سوی دیگر از جهت سهولت حمل و نقل، کالاهای امروزی بسیار ساده‌تر حمل می‌شوند. چنانکه تلویزیون‌های امروزی بسیار سبک‌تر از مدل‌های قدیمی هستند. این سهولت جابجایی هم وقوع سرقت را تسهیل می‌کند.

همزمان با این تحولات، وسایل حفاظتی و حمایتی مثل دزدگیر سبب شده است که ارتکاب جرم دشوار گردد. در نتیجه آن سیل‌ها یا بزه‌دیدگان بالقوه‌ای بیشتر در معرض جرم قرار می‌گیرند که احتیاط نکنند و امکانات حفاظتی لازم را بکار نگیرند. پس عوامل بزه‌دیده‌زا ناشی از قصور خود بزه‌دیده می‌باشد که اقدامات احتیاطی مناسب را انجام نداده است. در این شرایط بزهکار آن سیلی را برمی‌گزیند که از نظر حفاظتی خلع سلاح و بی دفاع است.^۱ فلسون - کوهن نتیجه می‌گیرند که بزهکاری نتیجه مشکلات اجتماعی یا سوءکارکردهای نهادهای اجتماعی نیست بلکه در واقع نتیجه تضعیف کنترل اجتماعی است یعنی افراد در برخی فعالیت‌ها و مشاغل احتیاطات لازم را به خرج نمی‌دهند و خود را در برابر جرم محافظت نمی‌کنند.

نظریه مذکور با بحث پیشگیری فنی و وضعی^۲ بیشتر مانوس است. پیشگیری وضعی در عین اینکه بحثی قدیمی است اما با طرح نظریه فلسون - کوهن امروزه دوباره طرفداران زیادی پیدا کرده است. پیشگیری وضعی قدمتی بسیار دارد مثلاً در گذشته افراد برای جلوگیری از سرقت سکه‌های خود، آن‌ها را درون خاک دفن می‌کردند. این نوعی پیشگیری وضعی

^۱ - چنانکه ملاحظه می‌شود این نظریه در پی تعیین سهم بزه دیده در وقوع جرم است و از این جهت در نخستین رویکرد بزه دیده شناسی یعنی رویکرد مقصر انگاشتن بزه‌دیده در وقوع و ارتکاب جرم (Victim Blaming) جای می‌گیرد. رویکرد حمایتی به بزه دیده در چارچوب Victim helping قرار می‌گیرد.

^۲ - Situational Prevention / Techno prevention

است و یا مُحَرَّر بودن مال به معنای پیشگیری وضعی است. لذا وقتی مال در حرز است بزه دیده پیش‌بینی‌های لازم را کرده و سرقت از حرز، سرقت حدی محسوب می‌شود. بیمه سبب شده تا حدی افراد در حفاظت از اموال خود مراقبت کافی به عمل نیاورند. دلیل دیگر احتیاط کمتر مردم امروز نسبت به گذشته آن است که جایگزینی اموال نسبت به گذشته بسیار راحت‌تر شده است. مثلاً جایگزین نمودن رادیوی مسروقه در گذشته بسیار دشوارتر از امروز بود. برخلاف پیش‌گیری‌های دیگر، در پیش‌گیری وضعی تمرکز جرم‌شناسی بر شخص بزه دیده یا سیبل‌های جرم است. در پیش‌گیری‌های اجتماعی^۱ و کیفری از جرم، فرد مجرم محور اقدامات است و حمایت از سیبل مطرح نیست. اما در پیشگیری وضعی دغدغه این را داریم که چه کنیم تا فرد خودش بزه‌دیدگی خود را تسهیل نکند. پس پیشگیری وضعی، پیشگیری غیرمستقیم است. در پیشگیری وضعی با مصون‌سازی سیبل‌ها و ایمن کردن فضاهای آسیب‌پذیر بزهکاران را از ارتکاب جرم منصرف می‌کنیم و انصراف از ارتکاب جرم یعنی جلوگیری از بزه‌دیدگی. با پیشگیری وضعی از جرم می‌خواهیم هزینه ارتکاب جرم را برای بزهکار افزایش دهیم تا او را از بزهکاری منصرف گردانیم.

۱- انتقادات وارد بر نظریه‌های خِرَد محور

این نظریه‌ها جامع همه بزهکاران و اشکال بزهکاری نیستند از قبیل:

الف - اطفال بزهکار، بزهکاران مختل المشاعر.

ب - بزهکاران متجاوز که به طور ناگهانی مرتکب جرم می‌شوند.

ج - جرایم غیر عمدی.

^۱ - جرم‌شناسی پیشگیرانه (Preventional criminology) که به تعبیر استاد گسن یکی از سه شاخه جرم‌شناسی کاربردی است در یک تقسیم‌بندی کلی منقسم می‌شود به پیشگیری وضعی و پیشگیری اجتماعی.

۲- ایرادات وارد بر پیشگیری وضعی^۱

الف - این نوع پیشگیری و به طور کلی نظریه فلسون (فعالیت روزانه) یک تحلیل ابزاری از بزهکار ارائه می‌کند. یعنی بزهکار را یک عامل منزله از شخصیت وی و بستر تربیت و پیشینه خانوادگی و آموزش وی می‌بیند. در حالی که نباید گذشته فرد را نادیده گرفت.

ب - همه اعمال مجرمانه و همه مجرمین سنجیده و از پیش مطالعه کرده و سازمان یافته مرتکب جرم نمی‌شوند. خیلی از جرایم خلق الساعه (ناگهانی) و یا غیرعمدی هستند مثل کیف‌زنی. از سوی دیگر عمل بزهکارانه ممکن است معنایی نمادین داشته باشد یعنی فرد واقعاً به دنبال لذت نباشد اما آن عمل را مرتکب می‌شود زیرا از انجام آن صرف‌نظر از آثارش لذت می‌برد یا با ارتکاب آن عمل قدرت خود را نشان می‌دهد شاید به این ترتیب مجرم محرومیت و عقده خود را جبران می‌کند. یا آنکه بزهکار بخاطر محرکهای روحی و روانی مرتکب جرم می‌شود. لذا نظریه فلسون در مورد همه مجرمین صادق نیست.

درخصوص پیشگیری وضعی باید این نکته را افزود که بزهکار باهوش و مصمم می‌تواند به هدف برسد ولو اینکه تدابیر حفاظتی بسیار هم قوی باشد. هیچ چیزی بزهکار مصمم را منصرف نمی‌کند.

ج - چون هزینه‌بر است، افراد نادار و بی‌بضاعت بیشتر در معرض جرم قرار می‌گیرند.

د - پیشگیری وضعی یک تدبیر مسکن‌وار است و با بزهکاری برخورد ریشه‌ای نمی‌کند. اصلاح بزهکاران اقدامات روانی و اجتماعی می‌طلبد که زمان‌بر هستند. پیشگیری وضعی موقتاً بزهکار را از جرم منصرف می‌کند اما شخصیت مجرمانه وی را تغییر نمی‌دهد.

ه - جابجایی بزهکاری باعث بیهودگی اقدامات پیشگیری وضعی می‌شود. مجرمین به دنبال سیبلهایی می‌روند که فاقد امکانات حفاظتی هستند، پس نهایتاً میزان جرم کاهش نمی‌یابد.

^۱ - در مورد پیشگیری وضعی و انتقادات وارد بر آن رک. خانعلی‌پور، سکینه، پیشگیری فنی از جرم، انتشارات میزان، چاپ اول، بهار ۱۳۹۰، صفاری، علی، انتقادات وارده به پیشگیری وضعی از جرم، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۶-۳۵، سال ۱۳۸۱؛ صفاری، علی، تحولات پیشگیری از جرم و اهمیت آن، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۲، سال ۱۳۸۹؛ صفاری، علی، مبانی نظری پیشگیری وضعی از وقوع جرم، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۴-۳۳، سال ۱۳۸۰؛ ابراهیمی، شهرام، جرم شناسی پیشگیری، انتشارات میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۰؛ ابراهیمی، شهرام، رویکردهای موسع و مضیق پیشگیری و آثار آن، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۸۸؛ مرکز بین‌المللی پیشگیری از جرم، مجموعه رویه‌های بین‌المللی پیشگیری از جرم، ترجمه شهرام ابراهیمی، انتشارات میزان، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۸؛ نجفی ابرندآبادی، علی حسین، پیشگیری وضعی از جرم: مدیریت جرم‌شناختی خطر جرم و تکرار جرم، دیپاچه در؛ جرم شناسی پیشگیری (۶۰ رویه و راهکار برای پیشگیری از جرم)، ترجمه مهدی مقیمی و مهدیه تقی‌زاده، انتشارات سازمان زرد، چاپ اول، مهرماه ۱۳۸۸.

و - ایراد بعدی، از جنبه حقوق بشری است. تدابیر پیشگیری وضعی یعنی محدودسازی رفت و آمد و فعالیتهای اجتماعی، پیشگیری وضعی یعنی محدودیت در حضور اجتماعی و برخورداری از اوقات فراغت. پس پیشگیری وضعی نوعی محدودسازی فرد است. فرد قربانی جرم نمی‌گردد اما بخشی از آزادی خود را از دست می‌دهد. مثلاً در ساعت معینی باید به خانه برگردد یا اتومبیل گران قیمت خود را به جاهای خطرناک نبرد.

ز - پیشگیری وضعی به قیمت ورود به خلوت و حریم خصوصی افراد است. مثلاً نصب دستگاه شنود در اتاق قاضی برای جلوگیری از ارتشا توسط وی و صدور حکم ناحق اگرچه به پیشگیری می‌انجامد اما مغایر با حق خلوت افراد است. پیشگیری وضعی در جرایم بدون بزه دیده هم می‌تواند مؤثر واقع شود مثلاً در جرم قاچاق موادمخدر وجود پستهای ایست و بازرسی می‌تواند جنبه پیشگیرانه وضعی داشته باشد. یا در جرم اختلاس اقداماتی مثل کنترل حسابهای بانکی افراد کارمند می‌تواند سازوکار پیشگیری وضعی محسوب شود. اگرچه در برخی جرایم بدون بزه دیده پیشگیری وضعی مفهوم ندارد مثل زنای ساده.

انصب پل‌های هوایی برای جلوگیری از تصادفات رانندگی پیشگیری وضعی نیست بلکه پیشگیری فنی است اما این‌ها یک ویژگی مشترک دارند و آن مصون و مقاوم سازی آماج جرم^۱ در برابر بزه‌کاران است. در پیشگیری وضعی فرض بر این است که مجرم محاسبه‌گر است و ما می‌خواهیم این محاسبه وی را به نفع عدم ارتکاب جرم بهم بزنییم لذا در جرایم غیر عمدی محملی از طرح ندارد. پس آن مثال ما پیشگیری فنی است.

«پیشگیری وضعی در جرایم تعارض‌آمیز (Conflicting offences) یا جرایم ناشی از اختلاف و تعارض نیز مطرح می‌شود مانند قتل با سبق تصمیم یا همسر آزاری. در این جرایم چون جرم مسبوق به رابطه قبلی بزه دیده و بزه‌کار است می‌توان با پیشگیری وضعی از گذار اندیشه به عمل جلوگیری به عمل آورد. مثلاً در رابطه بحرانی یک زن و شوهر، دخالت خانواده‌های زوجین باعث جلوگیری از حاد شدن امر و در نتیجه جلوگیری از فرضاً ضرب و جرح یا قتل زن توسط شوهر می‌گردد و یا همسایه‌ای که می‌داند همسایه وی از وی کینه داشته و دیر یا زود دست به سرقت جهت انتقام می‌زند می‌تواند با انجام تدابیر لازم همچون نصب نرده یا دزدگیر در خانه از سرقت جلوگیری به عمل آورد».

گفتار ششم: گونه‌شناسی نظریه‌های کنترل اجتماعی

در کنترل اجتماعی جرم، نظریه‌هایی وجود دارد که سه مورد آن، به عنوان نمونه بیان می‌شود؛

¹ - Target Hardening

۱- نظریه رابطه (علقه - پیوند) اجتماعی^۱

این نظریه با نام هیرشی^۲ عجین است.^۳ او در کتابی به سال ۱۹۶۹ تحت عنوان علل بزهکاری (Causes of delinquency) معتقد است که انسان ذاتاً منحرف است. ناهم‌نوایی و پشت کردن به هنجارها در ذات انسانهاست. اصل بر این است که انسان هنجارشکن است. پس هم‌نوایی و قانونگرایی استثناست. لذا سؤال اصلی باید این باشد که چرا عده‌ای هم‌نوا با قانون هستند و مرتکب جرم نمی‌شوند؟ چون از نظر هیرشی نقض هنجارها، جاذبه‌دار و لذت‌آور و سودآور است. هیرشی به دنبال بیان انگیزه‌هایی است که افراد را به سمت قبول و پذیرش رفتار بهنجار سوق می‌دهد. چه چیزی باعث می‌شود انسان قانونگرا بشود؟ هیرشی معتقد است که ما باید انواع کنترل‌ها و روابط و انواع موانع سبب این کار را بررسی کنیم. هیرشی معتقد است که علقه‌ها یا پیوندهای اجتماعی متعارف مثل زناشویی، دوستی، همکار بودن و ... نقش کنترل‌کننده عمده‌ای را در عدم ارتکاب جرم ایفاء می‌کنند. هر قدر که این روابط و دلبستگی‌های فرد ضعیف باشد استعداد او برای ارتکاب جرم بیشتر است.^۴

نظریه هیرشی مبتنی است بر تحقیق از چهار هزار دانش‌آموز درخصوص جرایم ارتكابی آن‌ها که شناسایی و کشف نشده‌اند. این روش برآورد رقم سیاه را روش خود اعترافی بزهکاران^۵ می‌گویند. براساس تحقیق مذکور بود که هیرشی نظریه روابط (علقه‌ها / پیوندهای) اجتماعی را مطرح کرد. این نظریه چهار رکن دارد که همراه هم عمل می‌کنند:

۱- وابستگی (Attachment) ۲- تعهد (Commitment) ۳- درگیر بودن و مشارکت (Involvement) ۴- اعتقاد (به ارزش و اعتبار قواعد مشترک) (Belief)

۱- وابستگی: این رکن با میزان گرایش فرد به تشبیه خود به اشخاص مرجع در جامعه مرتبط است مثل پدر و مادر و استاد و... این علقه وابستگی به افراد مدل، با قضاوتی که آن مدل‌ها نسبت به فرد دارند تکمیل می‌شود. بنابراین فرد نسبت به طرز فکر و برداشت والدین و دوستان حساس است. هر قدر قضاوت آن‌ها نسبت به وی مثبت باشد، رکن وابستگی بیشتر و قوی‌تر می‌شود. اما هر قدر احساس وابستگی کمتر شود و فرد نسبت به قضاوت مدل در مورد خود بی‌تفاوت شود میزان پشت کردن به هنجارها بیشتر می‌شود. فرزندی که نمی‌خواهد والدین نسبت به او بدبین شوند سعی می‌کند کار بدی نکند. هر قدر کنترل والدین بیشتر باشد و القانات تربیتی آن‌ها بیشتر باشد فرآیند دوری از هنجار کمتر می‌شود. هیرشی در تحقیق خود پی برده که هر قدر نظارت والدین بیشتر بوده، جرایم ارتكابی اطفال کمتر بوده است.

¹ - Social bond

برای مطالعه بیشتر در مورد این نظریه رک. رک. ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۲۰۷ و بعد.

² - Hirshi

^۳ - این نظریه را «کنترل اجتماعی هیرشی» یا «تقید اجتماعی» نیز نامیده‌اند.

^۴ - در اینخصوص نظریات دیگری هم هست از جمله نظریه خویش‌داری یا کف نفس (موانع درونی و موانع بیرونی) که جهت مطالعه بیشتر مراجعه شود به تقریرات درس جرم‌شناسی آقای دکتر نجفی ابرندآبادی، دوره کارشناسی ارشد سال ۱۳۷۳-۷۴، تدوین و تنظیم توسط بتول پاکزاد (جلد ۱، مباحثی در علوم جنایی، تقریرات دکتر نجفی ابرندآبادی، اسفند ۱۳۸۳).

⁵ - Self Report Study

۲- تعهد: منظور احساس پایبندی به تعهدات قبلی است. زمانی که فرد نسبت به تعهدات خود دغدغه دارد و هزینه‌های آن را می‌پردازد، کمتر مرتکب جرم می‌شود. در اینجا اطفال بدلیل تمایل به حفظ هویت اجتماعی مثبت خود سعی می‌کنند تعهدات خود را نسبت به جامعه و گروه انجام دهند.

۳- درگیر بودن: منظور سرگرم بودن و دلمشغولی داشتن نسبت به یک امر اجتماعی است. به عبارت دیگر وقتی نوجوانان جذب فعالیتهای اجتماعی باشند و دغدغه آن را داشته باشند فرصت ارتکاب جرم را ندارند.

۴- اعتقاد به اعتبار و مشروعیت هنجارهای مشترک: احترام به قواعد رابطه تنگاتنگی دارد با اعتباری که ما برای آن قواعد قائل هستیم. در اینجا رابطه بین قانون و انتظارات تابعان آن مطرح می‌شود. اگر تابعان قانون انتظارات و خواست‌های خود را در قانون متبلور ببینند احترام بیشتری به قانون می‌گذارند. قانون نگرش شخص مسئول نیست بلکه حکمی مردمی است و از قاعده به رأس آمده است. اعتبار قانون از انطباق آن با انتظارات عمومی می‌آید.

انتقادی که بر دیدگاه هیرشی وارد کرده‌اند این است که بُعد تعارض را در شکل‌گیری رفتارها در نظر نمی‌گیرد. زیرا شکل‌گیری شخصیت و اغلب از فراز و نشیب‌هایی مانند مخالفت و روابط اجتماعی می‌گذرد. پس رفتار ما اصطلاحاً یک نوع محصول آبدیدگی است. فراز و نشیب‌ها را طی کرده و تثبیت رفتار، بدون تعارض و تنش و اصطکاک با دیگری نبوده است. (خود آن اصطکاک خالی از تنش نبوده است). به این ترتیب نظریه هیرشی از یکسو، با دیدگاه‌های فرهنگ محور در تعارض است، زیرا در نظریه‌های فرهنگ محور عقیده بر این است که بزهکاران صلاحیت لازم برای توسعه و بسط روابط اجتماعی را ندارند و روابط اجتماعی آن‌ها بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر است. در عوض ساترلند و کوهن معتقدند که بزهکاران دارای صلاحیتهای اجتماعی گسترده و توسعه یافته هستند و اتفاقاً در بستر رابطه با گروه جرم را فرا می‌گیرند و در این چارچوب است که در واقع بزهکاری فراگرفته می‌شود. با توجه به این مطالب می‌شود بر هیرشی ایراد گرفت که به بُعد عمودی فرآیند انتقال هنجارها بهای بیش از اندازه می‌دهد. یعنی به نظر او هر قدر رابطه فرزند با والدین بیشتر باشد او بهتر ارزش‌های مطلوب را می‌پذیرد. این بها دادن بیش از اندازه به بعد عمودی به قیمت کم بها دادن به کنش متقابل یا تعامل از نوع افقی است. یعنی تعامل بین همکلاسی‌ها و دوستان. پس رکن اول نظریه هیرشی (attachment) زیر سؤال می‌رود. وابستگی (attachment) به معنای القای عمودی بایدها و نبایدها از یک مدل به فرد است اما القای ارزشها همواره اینطور نیست بلکه طفل از طریق افقی (دوستان و همسالان) نیز ارزشهایی را فرا می‌گیرد. تراویس هیرشی به این بُعد افقی توجه چندانی نکرده است. پس نظریه هیرشی یک نظریه جامع نیست و فقط بخشی از رفتارهای مجرمانه را تبیین می‌کند.

آخرین نکته در مورد نظریه هیرشی این است که وی در مورد شواهد خویش، بر نوعی روش‌شناسی تخصصی از کشف جرم و بزهکاری- مطالعات انجام شده بر اساس اظهارات فرد مجرم- تکیه دارد. دیگر روش‌شناسی‌ها مانند استفاده از آمار گزارش رسمی جرم یا داده‌های جرم‌زایی به کار وی در رهیافت کنترل اجتماعی نمی‌آید. لذا این نظریه از لحاظ روش- شناسی دارای محدودیت است.^۱

^۱ - ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۲۱۱.

۲- نظریه کنترل اجتماعی نای؛ نای ۴ نوع کنترل اجتماعی را از هم تفکیک می‌کند:

الف) کنترل مستقیم (اعمال قدرت مستقیم)^۱ یعنی تهدید به مجازات (سزا) و ترغیب به پاداش، به منظور کسب هم‌نوایی افراد با هنجارهای جامعه؛ ب) کنترل غیر مستقیم^۲، مبتنی بر وابستگی‌ها و تعلق خاطر عاطفی به اشخاص متعارف و پیروی از رفتار و کردار آنان؛ ج) کنترل‌های درونی شده، مبتنی بر توسعه شخصیت فردی، خود پنداره^۳ (خود انگاره)، اعتماد به نفس یا وجدان و آگاهی؛ گسترش بالقوگی فردی، خودپنداری یا وجدان فردی؛ د) کنترل بر فرصت‌ها^۴: منظور همان کف نفس یا کنترل خویشتن‌خویش است، یعنی فرد بتواند خود را در برابر فرصت‌های مجرمانه مصون نگه دارد.

ایوان نای پژوهشی منتشر کرد که در آن تأکید شده بود خانواده مهمترین سرچشمه کنترل اجتماعی برای نوجوانان است. وی استدلال نمود اغلب رفتارهای بزهکارانه نتیجه نابسندگی بودن کنترل اجتماعی است و اینکه رفتار بزهکارانه به وجود آمده توسط عوامل ایجابی نسبتاً اندک‌اند. کنترل اجتماعی در این دیدگاه در معنای موسع به کار گرفته شد که کنترل‌های مستقیم اعمال شده از سوی ابزارهای محدودیت‌ها و مجازات‌ها، کنترل درونی اعمال شده از طریق وجدان، کنترل غیرمستقیم مرتبط با همانندسازی عاطفی با پدر- مادر و دیگر اشخاص نامجرم، و فراهم بودن ابزارهای مشروع برای برآوردن نیازها را در بر می‌گرفت. در این مورد نای استدلال نمود: "اگر فرد بتواند همه نیازهای خود را به قدر کافی و بی‌درنگ و بدون نقض قوانین برآورده کند، جایی برای چنین تخلفی وجود نخواهد داشت و برای مصون ساختن هم‌نوایی، حداقلی از کنترل درونی- غیرمستقیم و مستقیم- بسنده می‌کند". نای آزمون تجربی گسترده‌ای انجام داد که این پژوهش نشان می‌دهد که روابط خانوادگی بهتر و قوی با فعالیتهای بزهکارانه کمتر همبسته است.^۵

۳- نظریه عمومی جرم (نظریه خودکنترلی / Self Control)

در آغاز سال‌های ۱۹۹۰، نظریه دیگری از هیرشی و گات فردسون، به عنوان نظریه عمومی جرم^۶ مطرح شد. به موجب این نظریه، افزایش جرایم در جامعه، ریشه در پایین بودن درجه خودکنترلی افراد دارد. در چنین افرادی پلیس باطن یا وجدان درونی در فرآیند تربیت و آموزش و پرورش و جامعه‌پذیری خوب نهادینه نشده است. این نظریه به خودکنترلی- خود انتظامی پایین فرد^۷ مجرم مشهور است. علت اصلی جرم، روابط اجتماعی شکننده و سست فرد با جامعه

^۱ - Nye

^۲ -Direct control.

^۳ -Indirect control.

^۴ - Self concept

^۵ -Control over opportunity.

^۶ - جرج ولد و دیگران، جرم‌شناسی نظری، منبع پیشین، ص ۲۷۶ و ۲۷۷؛ همچنین رک.

Vold, Bernard, Snipes, Theoretical Criminology, Oxford University Press, 1998, Pages 202-205

F. Ivan Nye, Family Relationships and Delinquent Behavior, John Wiley, New York, 1958

^۷ -General theory of crime.

^۸ - Low self control.

نیست، بلکه قدرت کنترل رفتارهای فرد توسط خود او ضعیف شده است. آن‌ها معتقد بودند که جامعه‌پذیری و آموزش برای محدود کردن منافع شخصی انسان و ایجاد خودکنترلی ضروری است. اگر تربیت و جامعه‌پذیری در دوران کودکی ناکافی باشد، سطوح خودکنترلی ضعیف می‌شود و این امر منجر به بروز رفتارهای لذت‌جویانه می‌شود که ارتکاب جرم، یکی از این رفتارهای لذت‌جویانه می‌باشد. افزایش خودکنترلی منجر به سطوح پایین جرم می‌شود.^۱

گفتار هفتم - جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی^۲

ادامه بحث ما، فصل جدیدی از جامعه‌شناسی جنایی است تحت عنوان جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی. تا به حال از دو گروه نظریات صحبت کردیم. دسته اول مجرم را یک فرد غیرعادی و متفاوت نسبت به دیگران تلقی می‌کردند و او را به دلیل مسائل فرهنگی و اجتماعی و مهاجرت و نظایر آن قربانی جامعه می‌دانستند و لذا وی را متفاوت از دیگران تلقی می‌کردند. در این نظریه‌ها مجرم قربانی جبریت‌های فرهنگی و اجتماعی است. او فرد منفعل و متفاوتی است و لذا نیاز به اصلاح و درمان دارد. نیاز به رویکرد پزشکی اجتماعی دارد. نظریه‌های دسته دوم نظریه‌های خرد محور (Rationalist) بودند. این نظریه‌ها برعکس نظریات قبلی مجرم را فردی منطقی و محاسبه‌گر و مشابه افراد غیر بزهکار می‌دانستند و به این ترتیب در نظریه‌های دسته دوم ما باز شاهد دو گروه نظریه بودیم: نظریه‌های خرد محور مجرم مدار و نظریه‌های خرد محور بزده‌دیده مدار. در هر حال در این نظریه‌ها بزهکار فردی محاسبه‌گر و اقتصادی است و لذا فعالیت مجرمانه را با محاسبه سود و لذت انتخاب می‌کند. وجوه مشترک این دو دسته نظریه عبارتند از:

۱- در هر دو، مطالعه جرم و چرایی آن از زمان وقوع جرم و از زمانی که جرم در قانون پیش‌بینی شده است آغاز می‌شود. نقطه آغاز مطالعات جرم‌شناسی در این گروه از نظریات، قانون است.

^۱ - در این مورد رک. ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، منبع پیشین، صفحه ۲۱۴.

^۲ - Social Reaction Criminologies

در مورد جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی و به خصوص نظریه برجس‌بزی رک. تقریرات درس جرم‌شناسی استاد، کارشناسی ارشد، تهیه و تنظیم فاطمه قناد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ۷۴-۱۳۷۳، صفحه ۱۸۹ و بعد؛ محتشمی، ندا، تحلیل و نقد نظریه تعامل‌گرایی و آثار آن در جرم‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۸۹؛ وایت، راب و هینز، فیونا، جرم و جرم‌شناسی (نظریه‌های جرم و کجروی)، ترجمه علی سلیمی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سوم، زمستان ۱۳۸۶؛ صفحه ۱۷۹ و بعد؛ ولد، جرج و دیگران، جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰؛ صفحه ۲۹۸ و بعد؛ ویلیامز فرانک‌پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳؛ صفحه ۱۴۷ و بعد؛ مگوایر، مایک و دیگران، دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد، ترجمه حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۹؛ صفحه ۳۶۴ و بعد؛ والکلایت، ساندرا، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶؛ صفحه ۴۷ و بعد؛ نجفی ابرندآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات کتابخانه گنج‌دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰؛ صفحه ۱۸۲ و بعد.

۲- در این دو دسته نظریه، مجازات امری است لازم و بحق و لذا مجرم مستحق تحمل مجازات است چون با آزادی اراده عمل مجرمانه را انتخاب کرده است.

۳- این دو دسته نظریه طرفدار اصلاح قانون و حقوق هستند. وضع موجود را با اصلاحات تداوم می‌بخشند. به دنبال ایجاد انقلاب و انقطاع در وضع موجود نیستند. لذا در این دو دسته نظریات ما با جرم‌شناسی‌های کلاسیک سر و کار داریم.

اما نظریه‌های واکنش اجتماعی دوربین مطالعاتی خود را از بزه‌دیده و مجرم برداشته و به روی نهادهایی که متولی مبارزه با جرم و کنترل جرم هستند قرار می‌دهند، یعنی جرم‌شناس در این نظریه‌ها بزه‌کار را یک کُنشگر (Actor) می‌داند اما کنشگری که واکنش نهادهای دولتی او را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. رفتار اجتماعی انسان و عامل جرم در پرتو عوامل کنترل جرم تعریف و مشخص می‌شود. جریان واکنش اجتماعی معتقد است که جرم‌شناسی کلاسیک یک نوع جرم‌شناسی خُرد است و عوامل خرد مثل فقر و طلاق و لذت و رنج را به عنوان عامل جرم مطالعه می‌کند. اما در بحث جرم‌شناسی واکنش اجتماعی باید ابتدا متعرض تعریف و مصادیق جرم شویم. تعریف قانونی^۱ جرم تابعی است از: ۱- انواع رفتارهایی که قرار است موضوع حقوق جزا شوند. لذا این تعریف تابعی است از تفاوت رفتارها در جامعه. پس تعریف از جرم کاملاً گزینشی است. ۲- تعریف جرم بستگی دارد به گروه‌هایی که مشمول حقوق جزا قرار می‌گیرند. مثلاً چرا اشخاص حقوقی تا بیست سال پیش موضوع حقوق جزا نبودند یا صغار موضوع حقوق کیفری نیستند؟ چرا ارتشا در بخش خصوصی مصداق ندارد و اعمال نمی‌شود؟ چرا ما برای نمایندگان مجلس مصونیت کیفری قائل می‌شویم؟ اینها را جرم‌شناسی کلاسیک مورد توجه قرار نداده است.

^۱ - امروزه به جای اصل قانونی بودن جرم در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر صحبت از اصل کیفی بودن جرم است. در این جا صحبت از این است که آیا کیفیت قانون به گونه‌ای هست که برای فرد قابل فهم باشد یا خیر. پس اصل کیفی بودن فراتر از اصل قانونی بودن است. برای این کار لازم است که:

الف- قانون از اصل قابل پیش‌بینی بودن آثار آن تبعیت کند (Predictability) یعنی مجرم از رهگذر مجازات و آثار جرم پیش‌بینی شده در قانون بتواند عواقب کیفری - حقوقی عمل خود را بفهمد.

ب- قانون مبهم و دوپهلو نباشد (Precision).

ج- قانون قابلیت دسترسی داشته باشد (Accessibility).

قانون برای همه به سادگی قابل دسترس باشد. چون در هر کشور حقوق کیفری یک تنه اصلی دارد (قانون مجازات عمومی) که قانون مادر است. مهمترین ارزشها (در قسمت جزای اختصاصی) و اصول حاکم بر آنها (در قسمت جزای عمومی) در آن آمده است. اما بر این تنه درخت پیوندهای متفرقه زده می‌شود مثل قانون کار و قانون سجل احوال که همگی در دل خود برخی مقررات کیفری دارند. این پیوندهای متفرقه از نظر اصول عمومی تابع کلیات حقوق جزا هستند اما در دهها متن و سند پراکنده هستند. پیوندهای کیفری باید همچون تنه اصلی همیشه در دسترس باشند و ناسخ و منسوخ مشخص باشد. لذا امروزه به جای اصل قانونی بودن (Legality)، اصل کیفیت (Quality) مطرح است. در این مورد رک. سخنرانی دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی در همایش ملی پژوهش در نظام کیفری: فرصتها و چالشها، تابستان ۱۳۹۱، قابل دسترسی در:

این ایرادات حاکی از آن است که جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی شعاع مطالعات خود را به زمان جرم‌انگاری تسری می‌دهند و فرآیند جرم‌انگاری در دستور کار مطالعه آن‌ها قرار می‌گیرد. از نظر تاریخی جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی به دهه ۱۹۶۰ میلادی برمی‌گردند و اوج آن‌ها در اوایل سالهای ۱۹۷۰ بوده است.

بستر سیاسی - اجتماعی ظهور این نظریه‌ها چنین بود: ۱- عمدتاً در آمریکا مطرح شدند ۲- از سوی جامعه‌شناسان مطرح شدند ۳- بیشتر از سوی جامعه‌شناسان معترض به سیستم حاکم مطرح شدند. ۴- دهه ۶۰ در آمریکا مصادف بود با: الف) اشغال ویتنام و مخالفت مردم آمریکا با این حمله نظامی (این یک بستر اعتراض علیه دولت وقت بود). ب) جنبش‌های فمینیستی، ضد تبعیض نژادی و برابری خواهی. به این ترتیب این دهه دوره جوشش و خروش علیه دولت و سیاستهای رسمی بود. این خیزش اجتماعی اعتراضی در روش مطالعات جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان هم وارد شد. انتقاد به وضع موجود برای دگرگونی. پس جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی در بستری اعتراضی و انتقادی به وجود آمدند. برخی نظریات واکنش اجتماعی اعتراضی است به نظام قضایی و پلیس و نظام کیفری آمریکا. در نظام کیفری آمریکا، پلیس و ضابطین دادگستری دارای پاره‌ای اختیارات قضایی هستند. مثل معامله یا مصالحه اتهام (Plea bargaining) این اختیارات خاص پلیس از نظر آثار بی‌اشکال نیست و تالی فاسد دارد. چه بسا پلیس علیه مردم از قدرت خود سوءاستفاده کند. همین را به عنوان علت جرم مطرح می‌کنند.

پس بستر این نظریه‌ها سیاسی، حقوقی و اجتماعی بود. گفتمان فمینیستی بی‌تاثیر در ظهور این جرم‌شناسی‌ها نبود. این جرم‌شناسی‌ها را تعبیر کرده‌اند به یک گسست یا انقطاع معرفت‌شناختی نسبت به نظریه‌های قبلی در جرم‌شناسی یعنی رویکرد و نگرش جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی کاملاً با نگرش نظریه‌های قبلی متفاوت است. این انقطاع کلی با سنت جرم‌شناسی را می‌توان در چهار گروه انتقاداتی جستجو کرد که جرم‌شناسان واکنش اجتماعی علیه نظریه‌های قبلی مطرح کردند:

۱- در سنت جرم‌شناسی نقش حقوق کیفری و نهادهای کنترل جرم در تعریف جرم و تعریف فرآیند کیفری مورد مطالعه قرار نگرفته است. به عبارت دیگر در سنت جرم‌شناسی تعریف مقنن از جرم عملی ثابت و قطعی تلقی شده و از آن پس است که مطالعه آغاز می‌شود. خود این تعریف جرم و آثار آن بر بزهکاری مطرح نمی‌شود. جرم‌شناسان کلاسیک در پرتو تعاریف نظام کیفری از جرم، مجرمین را مطالعه و علل بزهکاری را در خود فرد و اطرافیان وی جستجو می‌کردند. اما هیچگاه درصدد اصلاح تعاریف و روشها بر نمی‌آمدند.

۲- در سنت جرم‌شناسی تا دهه ۶۰ میلادی فرض بر این بوده که بین بزهکار و غیر بزهکار تفاوت است و لذا سعی در تبیین این تفاوت شده است. حال آنکه بین این دو گروه تفاوتی نیست. زیرا اولاً رقم سیاه باعث می‌شود آمار جنایی قابل اعتماد نباشد پس نمی‌شود نتیجه گرفت که همه کسانی که مرتکب جرم شده‌اند در آمار منعکس هستند. رقم سیاه باعث می‌شود نتیجه مطالعات دقیق نباشد. دوم اینکه آمار جنایی در واقع عکسبرداری از کارنامه و عملکرد نهادهای پلیسی و قضایی است. هر قدر این نهادها فعالتر عمل کنند تعداد جرایم کشف شده بیشتر می‌شود. لذا این تصویر، واقعیت تعداد مجرمین را نشان نمی‌دهد.

حتی در بین مجرمین هم نهادهای پلیسی و قضایی بیشتر مجرمینی را در آمار منعکس می‌کنند که یقه آبی هستند و یقه سفیدها کمتر وارد آمار جنایی می‌شوند زیرا سوءظن به آن‌ها کمتر است یا امکان دفاعی بیشتر دارند. سوم اینکه فردی که مرتکب جرم می‌شود چه بسا بصورت اتفاقی و تصادفی مرتکب جرم شده لذا ارتکاب جرم نمی‌تواند دلیل تفاوت او با دیگران باشد. پس نتیجه‌گیری جرم‌شناسی کلاسیک مبنی بر تفاوت مجرم و غیر مجرم صحیح نیست.

به عقیده بیکر تفاوت واقعی میان بزه‌کاران و ناکرده بزه‌ها را باید در چگونگی و نحوه برخورد دستگاه عدالت کیفری، پلیس و کارگزاران کنترل اجتماعی، جستجو کرد. به عقیده او چنانچه نسبت افراد پلیس به جمعیت کشور متناسب باشد، میزان جرائم کشف شده بالا می‌رود، پس رقم سیاه و میزان جرائم کشف شده، تابعی از درجه کارآیی و میزان فعالیت افرادی است که مسئول تعیین و اجرای واکنش اجتماعی‌اند.

بدین ترتیب هوارد نتیجه می‌گیرد که میان مجرمین و غیر مجرمین تفاوتی وجود ندارد و مجرمیت ناشی از عملکرد واکنش اجتماعی علیه مجرم است.

۳- جرم‌شناسی کلاسیک یک نگرش جبرپندار داشته و معتقد است که بزهکاری محصول فرهنگ، بستر شهری، تنش‌های اجتماعی و اختلاف بین آرزوها و امکانات دستیابی به آن‌ها است. در حالیکه از منظر دیدگاه‌های واکنش اجتماعی گفته می‌شود که در واقع جرم باید در فرایند تعامل (Interaction) مطالعه شود یعنی تعامل بین کنشگران مختلف، موقعیت و وضعیتی را به وجود می‌آورد که آن وضعیت منجر می‌شود به جرم.

۴- جرم‌شناسان پیرو علت‌شناسی جنایی، جرم را به عنوان امر ساختاری، که ریشه‌هایش از پیش در فرد وجود داشته، و با استفاده از تعبیر متغیرهای زیست‌شناختی و روان‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهند. در حالی که در فرآیند ارتکاب جرم باید عمل مجرمانه را نتیجه کنش و تأثیر و تأثر متقابل، میان فرد و جامعه بدانیم، جامعه‌ای که در نهایت روی کنش‌های فرد، از خودش واکنش نشان می‌دهد و اگر اعمال فرد از نظر جامعه نامطلوب باشد او را مجازات می‌کند و بدین ترتیب او معتقد است که به جای نگرش علت‌شناسی جنایی باید نقش قانونگذار را بررسی کنیم. و واکنش‌های بین فرد و مقام‌های رسمی و اجتماعی و آن دسته از ارگان‌هایی را که در رابطه با جرم و بزهکاری فعالیت می‌کنند مورد مطالعه قرار دهیم.

به طور کلی می‌توان گفت که در دیدگاه جرم‌شناسی واکنش اجتماعی؛

اولاً؛ در جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی^۱ فرضیه عبرت‌آموزی مجازات و اعمال پیشگیری اولیه و ثانویه با استفاده از ابزارهای قهرآمیز کیفری در فرایند اجرای سیکل جنایی عکس می‌شود. طرفداران این نظریه معتقدند: واکنش اجتماعی خود جرم‌زا است، به ویژه می‌توان ریشه برخی از تکرار جرم‌ها را در ماهیت قانون مجازات و نحوه اعمال واکنش اجتماعی جستجو کرد. ما در این فرض بدنبال علل شخصی، ذاتی، محیطی و روانی ارتکاب جرم نیستیم، بلکه برای پی بردن به علل جرم، آن نهادهایی را که در چرخه جنایی برای مهار ارتکاب جرم پیش‌بینی شده‌اند، زیر سوال می‌بریم.

ثانیاً، ابزار مطالعاتی این نظریه، بیشتر جنبه آماری و از جهاتی نیز روانشناسی و جامعه‌شناسی دارد، در این فرض، محقق از روشهای کلاسیک جرم‌شناسی همچون جامعه‌شناسی، روانشناسی و آمار استفاده می‌کند. اما به جای جستجوی

۱. در این جرم‌شناسی، نفس واکنش اجتماعی علیه جرم نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد و با دیدی منفی مورد توجه واقع می‌شود.

علل ارتکاب جرم، در فرد یا در جامعه، بر قانون جزا نظر می‌اندازد و نحوه عملکرد دستگاه قضا (روان شناسی قضایی) و عملکرد دادگاهها (جامعه شناسی کیفری) را مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین بیلان کارکرد مجازات را که به آن «مطالعات ارزیابی کننده یا سنجشی مجازات»^۱ گویند، بررسی می‌نماید. از این رو هر مجازات به عنوان یک پدیده اجتماعی از نظر کارآیی و بیلان مورد توجه قرار می‌گیرد. لذا نظریه‌های مبتنی بر واکنش اجتماعی علیه جرم بیشتر در مقوله جامعه شناسی کیفری و روان شناسی قضایی مورد مطالعه و بررسی واقع می‌شوند.

بدین ترتیب دیدگاه تعامل گرایی، معتقد است که جرم یا انحراف پدیده‌ای است که گروه (جامعه) یا کارگزاران آن ایجاد کرده و طی غربالی که انجام می‌دهند، عده‌ای را مجرم و عده‌ای را غیر مجرم معرفی می‌نمایند. برای جبران این نقص، باید زاویه دوربین مطالعات جرم شناسی از جرم و مجرم برداشته، به سوی سیستم عدالت کیفری و ابزارهای آن (قانون جزا و مجازات‌ها، علی‌الخصوص مجازات حبس و ...) نشانه رود.

قابل ذکر است که جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی را عموماً به سه دسته کلی تقسیم‌بندی می‌نمایند: ۱- نظریه تعامل‌گرایی (نظریه برچسب‌زنی). ۲- جرم‌شناسی رادیکال (انتقادی- جدید- بنیادگرا). ۳- جرم‌شناسی سازمانی (تشکیلاتی- کنترل‌شناسی یا جرم‌شناسی تکنولوژیک).^۲

در اینجا به چند تئوری در زمینه جرم‌شناسی واکنش اجتماعی اشاره می‌کنیم:

الف- انحراف اولیه و انحراف ثانویه^۳

ادوین لی‌مرت^۴ جامعه‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۵۱ میلادی آنرا مطرح کرد. او می‌گفت رفتار مجرمانه مبتنی است بر واکنش اجتماعی. او بین دو مفهوم قائل به تفکیک می‌شود: انحراف اولیه و انحراف ثانویه. انحراف اولیه از این موضوع ناشی می‌شود که هر شهروندی در زندگی خود در هر لحظه می‌تواند هنجار و قاعده گروه را نقض کند. هر عضو جامعه همواره بین دو قطب در نوسان است: همنوایی- پشت کردن به هنجارها (انحراف).

گرایش به سمت بزهکاری محصول بسترهای اجتماعی و فرهنگی و روانشناختی مختلف است. انحراف اولیه اینگونه شکل می‌گیرد که مثلاً فرد مواد مخدر سبک مصرف کند یا بدون بلیط سوار اتوبوس شود. این اعمال آثار کم‌اهمیتی بر نظم اجتماعی و تعادل روانی فرد دارد و حساسیت برانگیز نیست اما اگر واکنش اجتماعی (مثل واکنش پلیس و ضابطین قضایی) نسبت به این انحرافات ساده ابراز شود این واکنش اجتماعی می‌تواند رفتار مجرمانه اولیه را که ساده و ابتدایی است تبدیل کند به رفتاری مرکزی و اصلی در مسیر زندگی فرد چنانکه آن رفتار در زندگی فرد تقویت و تجدید شود.

پس انحراف اولیه اگر با واکنش نهادهای اجتماعی روبرو نشود ممکن است در فرد گذرا باشد اما اگر پلیس و سایر کنترل‌های اجتماعی نسبت به این رفتارهای ساده واکنش نشان دهند و عاملین آن‌ها را وارد فرآیند دولتی کنند ممکن است این انحراف ساده به انحراف جا افتاده و مرکزی تبدیل شود. این انحراف ساده که ممکن است فقط یک اتفاق باشد

^۱ -Evaluative Researches

^۲ - البته "بزه‌دیده‌شناسی" را نیز می‌توان با تسامح زیاد از جرم‌شناسی‌های واکنش اجتماعی محسوب داشت.

^۳ - Primary deviance / Secondary deviance.

^۴ - Edwin Lemert

فرد را با واکنش اجتماعی وارد دنیای جرم می‌کند. انحراف ثانویه محصول رفتارهای پلیس، والدین و نهادهای کنترل دیگر است که میزان تسامح آن‌ها نسبت به دگرزیستی‌ها بسیار کم بوده است.

به این ترتیب، واکنش اجتماعی، فرد منحرف پیش پا افتاده را از جامعه منزوی می‌کند و هویت اجتماعی او را تخریب می‌کند. جمله مشهور لی‌مرت این است: «انحراف یا جرم نیست که به مجازات یا کنترل اجتماعی ختم می‌شود بلکه کنترل اجتماعی و مجازات است که به انحراف (ثانویه) ختم می‌شود». انحراف ثانویه از نظر حقوقی همان تکرار جرم است.

ایرادات وارد بر نظریه انحراف اولیه و انحراف ثانویه

۱- این نظریه با تاکید بر انحراف ثانویه از مطالعه انحراف نخستین یا اولیه غافل بوده است و اهمیتی برای آن قائل نشده است.

۲- در این نظریه به انحراف گروههای قدرتمند و ثروتمندان جامعه که هرگز برچسب نمی‌خورند توجه نشده است. افراد متعلق به این گروهها به علت موقعیت اجتماعی و قدرتی که دارند، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند و مسئله برچسب خوردن را ندارند ولی رفتار مجرمانه در آنها تداوم می‌یابد.

۳- برچسب خوردن را نمی‌توان تنها علت انحراف ثانویه در نظر گرفت. در بسیاری از موارد افراد به علل گوناگون مرتکب جرم می‌شوند، بدون اینکه برچسبی بخورند.

۴- به عقیده بعضی این نظریه شرایط لازم برای یک نظریه را ندارد. زیرا یک نظریه باید بتواند قضیه‌های مربوط به هم را که دارای پیوستگی منطقی و قابل آزمایش هستند را ارائه دهد و دارای قدرت تبیین باشد. این نظریه فقط یک دیدگاه است که تنها در بعضی موارد قابل استفاده است و تنها به یک بُعد (انحراف ثانویه) توجه دارد.

ب- نظریه تعامل‌گرایی (فرآیند/ نظریه برچسب‌زنی یا آنگ زنی)^۱

این موضوع ابتدا در سال ۱۹۳۸ توسط یک آمریکایی آلمانی تبار به نام تانن بام^۲ در کتابی بنام «جرم و اجتماع» مطرح شد. او در این کتاب نقش اجتماع یا جامعه محلی را در به وجود آمدن حیات و شغل مجرمانه تعریف می‌کند. به این ترتیب که می‌گوید بزهکاری معمولاً با رفتارهای ساده و کم اهمیت شروع می‌شود مثلاً طفل شیشه ساختمانی را می‌شکند. از دیواری بالا می‌رود و یا از مدرسه فرار می‌کند. به این ترتیب جامعه به خاطر عدم پاسخ به این جرایم ابتدایی به تدریج میزان تسامح و تساهل خود را کم می‌کند. بخاطر مزاحمتها و مشکلاتی که این جرایم ساده برای جامعه ایجاد می‌کنند تسامح و گذشت جامعه در برابر این رفتارها به سمت صفر متمایل می‌شود. لذا تعریف جرم و انحراف تغییر می‌کند. به این ترتیب است که جامعه همان اعمالی را که قبل از این گذشت می‌کرد حالا با آن برخورد می‌کند. مثلاً والدین طفل را مؤاخذه می‌کند یا پلیس را خبر می‌کند. این رفتار جامعه همچون برچسب (tag) منحرف زدن به آن فرد است. به این ترتیب که آن فرد نوجوان وقتی با اعتراض افراد محل روبرو می‌شود، از آن پس به عنوان

^۱ - Labelling process/ Theory

^۲ - Tanenbaum

فردی متفاوت از دیگران زندگی می‌کند. به این ترتیب شاهد فرآیند ایجاد مجرم هستیم که حاصل پایین آمدن آستانه تحمل اعضای محله است که خود ناشی از افزایش شمار آن رفتارهای انحرافی ساده است. این گرایش امروزه تحت عنوان «تساهل صفر» یا «Zero tolerance» در سیاست جنایی آمریکا مطرح است. یعنی بعضی ایالت‌های آمریکا هیچ جرمی را ولو خفیف و پیش پا افتاده، بی‌پاسخ نمی‌گذارد. ضابطین مکلفند هر خلافی را که رویت کردند ولو بسیار خفیف به دادگاه ارجاع کنند لذا مثلاً روی دیوار نوشتن و یا کشیف کردن محله بلافاصله با واکنش پلیس مواجه می‌شود.

سیاست تسامح صفر اختیار ضابطین را در بایگانی کردن پرونده و تعلیق تعقیب سلب می‌کند. حتی در برخی ایالات آمریکا دستورالعمل‌ها یا اصول حاکم بر تعیین مجازات (Sentencing guidelines) وجود دارد که قاضی را به عامل اجرای حقوق بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی بزهکار تبدیل کرده‌اند.

اندیشه مبنایی سیاست تساهل صفر این است که جرم از بی‌نظمی به وجود نمی‌آید، بلکه جرم از تسامح و تساهل نسبت به انحرافات کوچک به وجود می‌آید. چنانچه جامعه و مردم و ضابطین جرایم بسیار خفیف و انحرافات جزئی را با اغماض برخورد کنند سبب می‌شود که در آن منطقه و محله بی‌نظمی به وجود آید و چنین تصور شود که آن محله و گروه صاحب ندارد که به انحرافات پاسخ بدهد. از دل این بی‌نظمی ناشی از عدم برخورد با جرایم ساده و خفیف جرایم بزرگ و شدید به وجود می‌آید. جرم منجر به بی‌نظمی نمی‌شود بلکه جرم ناشی از استمرار بی‌نظمی است. برخورد قوی با جرایم ساده از جرایم بزرگتر جلوگیری می‌کند. اما ایراد این نوع سیاست آن است که منجر به فرهنگ‌سازی نمی‌شود و نقش مقطعی دارد. به محض اینکه کنترل و نظارت قدری کم شود جرایم افزایش می‌یابد.

تانن بام معتقد است بدلیل عدم گذشت جامعه نسبت به انحرافات جزئی به تدریج آن فرد نوجوان در محله برچسب می‌خورد و در دنیایی متفاوت از دیگران سیر می‌کند. چنین نوجوانی به تدریج از گروه متعارف خارج می‌شود و به قول آقای کوهن کم‌کم مدرسه را ترک کرده و به سمت گروه‌ها یا افرادی هدایت می‌شود که او را قبول دارند یا خود وی به آن‌ها تمایل دارد. این تفکر تانن بام عنوان برچسب‌زنی نگرفت. اما در سال ۱۹۶۳ آقای هوارد بیکر^۱ - استاد دانشگاه شیکاگو- نظریه تانن بام را روزآمد کرد و تئوری برچسب‌زنی (Labelling theory) یا انگ زنی یا لکه زنی (Stigmatization) را ارائه داد. بیکر این نوآوری را نسبت به تانن بام داشت که اشاره کرد به ضرورت تعیین مفهوم انحراف. چون تعریف وضعیت‌ها و موقعیت‌ها براساس افراد و وابستگی‌های گروهی آن‌ها متفاوت است. به عبارت دیگر ممکن است عملی که در یک جمع متعارف است برای گروه دیگر انحراف باشد. او معتقد است که رایج‌ترین برداشت از انحراف جنبه آماری دارد یعنی منحرف کسی است که از هنجارهای میانگین جامعه دور شود.

اما ممکن است انحراف شامل رفتاری باشد که از هنجارهای یک گروه خاص و نه کل جامعه تبعیت نکند (عدول از هنجارهای یک گروه). در هر جامعه گروه‌های مختلفی وجود دارد و هر فردی نسبت به چند گروه ناهمنوا و منحرف باشد و همین فرد نسبت به گروه‌های دیگر همنوا باشد. بیکر اشاره می‌کند به اینکه قدرت و اهمیت هنجارها بستگی دارد به درجه اجماع و توافقی که راجع به آن وجود دارد. بنابراین اطلاق «انحراف» به یک رفتار، وصفی است که در اثر عدم اجماع یا عدم توافق کافی راجع به یک رفتار، به آن عمل و رفتار داده می‌شود آن رفتار به خودی خود قبیح نیست بلکه

^۱ - Howard Becker

قضایات دیگران آنرا انحراف می‌داند و منحرف کسی است که برچسب انحراف از سوی دیگران بر وی الصاق شده است. به تعداد گروه‌ها ما می‌توانیم منحرف داشته باشیم. تنها وجه اشتراک مجرمین این است که جامعه توانسته به همه آن‌ها وصف منحرفانه را اطلاق کند پس انحراف محصول تعامل یا کنش متقابل است بین گروه اجتماعی و یک فرد. فردی منحرف است که از نظر اجماع آن گروه، قاعده و هنجار گروه را نقض کرده است. لذا پاسخ یا واکنش دیگران است که فرد را به منحرف تبدیل می‌کند. این پاسخ و واکنش است که باید مطالعه شود. یعنی مطالعه اینکه چگونه و تحت چه ضوابطی، اجماع گروه فلان عمل را انحراف و جرم می‌داند مهم است. پس عمل منحرفانه فرد ذاتاً قبیح و جرم نیست بلکه وصف انحراف را گروه براساس میزان اجماع، به عمل فرد زده است. پس فرآیند اطلاق این وصف باید مطالعه شود نه خود فرد. مثلاً وقتی فرزندان طبقات متوسط جامعه به عنوان مظنون دستگیر می‌شوند در مقایسه با بچه‌های طبقه فقیر مورد رفتار یکسان پلیسی و قضایی قرار نمی‌گیرند. مثلاً در آمریکا، بیکر مثال می‌زند که اگر یک مرد سیاهپوست به یک زن سفید پوست تعرض کند شدیدتر از مرد سفیدپوستی که همان عمل را انجام داده مجازات می‌شود.

مثال دیگری که او می‌زند این است که جرایم شرکت‌های بزرگ تجاری به لحاظ نفوذ و جایگاه آن‌ها معمولاً در دادگاه‌های مدنی - به عنوان شبه جرم^۱ - تعقیب می‌شود در حالیکه اگر همین اعمال توسط اشخاص حقیقی ارتکاب یابد توسط محاکم کیفری تعقیب می‌شوند. خصیصه منحرفانه تا حدی به ماهیت عمل بستگی دارد اما بیش از آن بستگی دارد به واکنشی که دیگران نسبت به آن عمل دارند. این واکنش تابع عوامل چندی است:

۱- تعلق طبقاتی فرد ۲- موقعیت اجتماعی فرد ۳- موقعیت اقتصادی فرد ۴- تضمیناتی که او می‌تواند در مورد هویت خود بدهد.

برچسب‌زنی حاصل تعاملی دو یا چند جانبه است. بطوریکه این فرآیند نامتقارن است. هر فرآیندی ترکیبی از عوامل مختلف است مثل محل زندگی فرد، موقعیت والدین فرد، نتایج تحصیلی آن دانش‌آموز و عضویت او در یک باند یا گروه. تمام این فاکتورها مورد توجه قرار می‌گیرند ولی همه آن‌ها به طور متقارن و همزمان بر فرد تاثیر نمی‌گذارند بلکه زمان تاثیرگذاری آن‌ها متفاوت است. توالی مراحل است که در خصوص فرآیند تعامل نقش اصلی را ایفا می‌کند. هر فرآیندی مراحل دارد: تولد - جریان - نتیجه‌گیری.

در فرآیند تعامل در یکسو شخص منحرف قرار دارد و در سوی دیگر اشخاصی که نسبت به او واکنش نشان می‌دهند. این فرآیند نامتقارن و ناهمزمان است. در واقع تمام وقایع این فرآیند در یک لحظه و زمان رخ نمی‌دهد. سلسله توالی مراحل است که این فرآیند را تشکیل می‌دهد. در این توالی مراحل ممکن است یک علامت در یک فاز بسیار مهم و دارای نقش زیاد باشد اما در فاز دیگر نقشی نداشته باشد. بیکر معتقد است که رفتار مجرمانه باید به عنوان حرفه یا حیات شغلی (Career) تلقی شود که در زمان شکل می‌گیرد و آنی نیست.

مراحل حرفه‌ای شدن بزهکار

رفتار مجرمانه باید به عنوان حرفه‌ای بررسی شود که در یک فرآیند مرحله‌ای و در طول مراحل پیاپی شکل می‌گیرد. این مراحل به تعبیر بیکر شامل چهار مرحله می‌شود:

¹ - Tort

۱- مرحله اول این حرفه عبارت است از نقض یک هنجار. در اغلب اوقات اولین انحراف یا عملی که نقض یک قاعده یا هنجار است به صورت عمدی و باسابق تصمیم نبوده است. بلکه آن عمل انحرافی برای فرد حاکی از همنوا و همسو کردن خود با شیوه تفکر و اقدام در محیطی است که فرد در آن زندگی می‌کند. پس در ذهنیت فرد عمل نقض‌آمیزی رخ نداده بلکه او خود را با شرایط گروه همنوا کرده است. در این مرحله جستجوی انگیزه و علل عمل نقض‌آمیز بیهوده است زیرا همه انسان‌ها در حیات شغلی خود وسوسه‌های مجرمانه داشته‌اند. سؤال این است که چرا عده‌ای تسلیم این وسوسه‌ها شده‌اند و از میل به عمل آمده‌اند؟ بیکر معتقد است که پاسخ را باید در سلسله درگیریها و تعهدات فرد در جامعه و محیط کار خود نسبت به دیگران جستجو کرد. به عبارت دیگر انحراف را باید در درگیر شدن فرد با محیط خود و هنجارها و نهادهای جامعه جستجو کرد. وقتی ما وسوسه‌های مجرمانه را مجازات می‌کنیم در واقع قبل از هر چیز به آثار منفی این اقدام یا وسوسه مجرمانه فکر می‌کنیم. لذا اگر بتوانیم ظاهر خود را مطابق متعارفات جامعه نگه داریم و ظاهر شخص آن عمل نقض‌آمیز را تکذیب کند او موفق می‌شود از فرآیند برجسب‌زنی فرار کند. ظاهر الصلاح بودن او باعث می‌شود که گرفتار برجسب منحرف نشود. در این خصوص می‌توان به بزهکاران یقه‌سفید اشاره کرد. یعنی کسانی که هم درجه خطرناکی و هم استعداد جامعه‌پذیری و مردم‌آمیزی آن‌ها در سطح بالایی است.

۲- در مرحله دوم آن عمل مجرمانه یا منحرفانه بسیار سبک و ابتدایی که اغلب اوقات به صورت تصادفی اتفاق افتاده می‌تواند تبدیل شود به یک شیوه زندگی و خو گرفتن به نقض هنجار. در اینجا ما با فرآیند یادگیری و تعامل با افراد دیگر روبرو هستیم یعنی فرد منحرف در تعامل با دیگران در یک فرآیند فراگیری عمل مجرمانه ساده را فرا می‌گیرد. این تجربه بصورت اتفاقی رخ می‌دهد اما در اثر انگیزه‌هایی که در تماس با دیگران کسب می‌کند، این تجربه اتفاقی تبدیل می‌شود به یک شیوه زندگی.

بیکر فرآیند الصاق برجسب معتاد را توضیح می‌دهد. او می‌گوید که برای اینکه فرد مصرف‌کننده مواد شود لازم است با کسانی که قبلاً مواد مصرف کرده‌اند و فنون مصرف را بلدند آشنا شود. دوم اینکه با فراگیری مصرف مواد، درک یا تاثیر آثار مصرف مواد را فرا بگیرید (فاز خوگیری) یعنی لذت مصرف مواد را لمس کند. این موضوع از طریق تعامل با سایر مصرف‌کنندگان اتفاق می‌افتد. مصرف‌کننده تفننی با تعامل با معتادان تبدیل می‌شود به مصرف‌کننده حرفه‌ای. در مرحله بعد، فرد مصرف‌کننده مواد باید یاد بگیرد که آثار ناشی از نشئگی را دوست بدارد این حالتی که از طریق رابطه با دیگران در فرد به وجود می‌آید، کم‌کم فرد را به دنیای مواد مخدر آشنا می‌کند. در مرحله دیگر فرد معتاد نیاز پیدا می‌کند که چگونه عوامل کنترل جرم و عواملی که امکان شناسایی وی را فراهم می‌کنند خنثی کند.

مرحله بعدی این است که فرد معتاد یاد بگیرد چگونه مواد خود را تهیه کند بدون اینکه این کار رؤیت شود چون رؤیت‌پذیری اجتماعی برای فرد معتاد آثار کیفری و طرد کننده خانوادگی به دنبال دارد. در اینجا فرد معتاد نیاز دارد به ساز و کار دیگری و آن اینکه موانع درونی شده خود را خنثی کند مثلاً به خود بگوید که مصرف مواد مخدر از شرب خمر بهتر است. به این ترتیب خود را توجیه کند و پلیس درونی خود را خنثی کند.

۳- در مرحله سوم فرد به عنوان منحرف تعیین می‌شود (برجسب‌زنی به معنای واقعی).

استقرار برچسب مجرم یا منحرف بر روی کسی، تصویر اجتماعی او را تغییر می‌دهد، مثلاً به عنوان معتاد شناخته می‌شود. بار منفی خود این برچسب بسیار شدیدتر از مجازات است. کسب این هویت منحرفانه از یکسو دارای خصایص اصلی و از سوی دیگر خصایص تبعی است. از منظر بیکر، انحراف (بیکر جامعه‌شناس بود و چه بسا منظورش از انحراف جرم باشد) جزء خصایص اصلی این جایگاه و موقعیت محسوب می‌شود. این خصیصه اصلی انحراف دارای آثار تبعی است. مثلاً برای اینکه به شخص وصف مجرم اطلاق شود کافی است یکبار در عمرش مرتکب جرم شود و وارد پروسه کیفری شود. واژه جرم برای فرد حقوقدان معنایی ندارد بلکه مهم برای حقوقدان، نوع جرم و محکومیت است اما از منظر جامعه، جرم بودن عمل مهم است. بار منفی جرم از منظر افراد غیر متخصص بسیار شدیدتر است. همین عدم تمایز از سوی جامعه، چه بسا فرد را به سوی ارتکاب جرایم شدیدتر سوق می‌دهد.

چنانچه مجرمی دارای پیشینه کیفری باشد باز تأثیر بسیار زیادی در تحقیقات و رفتار پلیس با آن فرد دارد در حالیکه اگر فرد دارای سابقه‌ای نباشد پیش داور کاملاً متفاوتی برای ضابط قضایی ایجاد می‌کند.

این واکنش نسبت به سابقه مجرمانه ساده فرد یا جرمی که چه بسا بصورت تصادفی مرتکب شده، منجر به رویه و رفتار جدیدی می‌شود. فردی که یکبار مرتکب جرم شده دیگر به دشواری می‌تواند در گروه آبرومند و متعارف قرار گیرد. به عبارت دیگر هرچه خوبی کاشته به اعتبار همان یک جرم از بین می‌رود. به این ترتیب است که در پاره‌ای از قوانین استخدامی مثلاً برای تصدی شورای شهر یا نمایندگی مجلس، یکی از شرایط لازم عدم اشتها به فساد است. این اشتها نمونه بارز برچسب خوردگی فرد است. چه بسا فرد مرتکب جرم هم نشده اما به این عنوان مشهور باشد. خود این کلمه اشتها یعنی قضاوت دیگران نسبت به شخصی که تا پیش از آن هویت اجتماعی پاکی داشته است، اما عمل ساده‌ای باعث شده او پایگاه اجتماعی خود را از دست بدهد و اشتها وی چه بسا مانع می‌شود برای ادامه شغل سابق، ازدواج و غیره.

اگر چه به طور اعتباری در حقوق کیفری تاسیسی داریم به نام اعاده حیثیت اما این اعاده حیثیت امری حقوقی است. در بحث ما آنچه مهم است، مجازات کمانه‌ای است. مجازات کمانه‌ای آثار اجتماعی مجازات قانونی است. چه بسا حتی صدور قرار مجرمیت در محل زندگی فرد بازخورد داشته و کمانه می‌کند و دامن فرد را می‌گیرد. رفتار اطرافیان و جامعه محلی نسبت به کسی که از نظر پلیس، مظنون است، مجازات کمانه‌ای است. لذا در این مرحله می‌توان گفت که کسی که اینگونه جایگاه اجتماعی خود را از دست داده به تدریج سوق می‌یابد به سوی پایگاه اجتماعی جدید که همانا منحرفانه است. اینجاست که انحراف ثانوی شکل می‌گیرد. قضاوت افراد، شخص را سوق می‌دهد به سوی این انحراف ثانوی. خارج شدن از قالب این عنوان برای فرد بسیار مشکل و زمان‌بر است. آقای بیکر در ادامه این مرحله سوم توضیح می‌دهد که همیشه در مورد منحرفین و مجرمین مراحلی که گفته شد به طور اتوماتیک محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر کسی که در مقابل آثار منفی عمل خود قرار می‌گیرد ممکن است در عین حال بکوشد تا به جامعه قبلی (متعارف) باز گردد. یعنی همه کسانی که راجع به آن‌ها قضاوت منفی شده به سمت دنیای انحراف و جرم هدایت نمی‌شوند؛ برخی می‌کوشند به دنیای متعارف بازگردند. در خصوص این دسته از منحرفین باید گفت که توفیق آن‌ها در بازگشت به هویت

آبرومند بستگی دارد به حمایت یا مقاومت دیگران و افراد پیرامون. اگر اطرافیان همچنان فرد را منحرف بدانند بازگشت وی دچار مشکل می‌شود.

برای برچسب‌زدایی، فرد برچسب خورده باید تلاش کند اما علاوه بر آن لازم است که اطرافیان هم او را در این راه مشایعت کنند و دیگر او را منحرف قلمداد نکنند.

۴- مرحله آخر این است که فرد منحرف وارد یک گروه سازمان‌یافته مجرمانه شود. اشخاصی که احساس می‌کنند از جامعه متعارف اخراج شده‌اند و تلاش آن‌ها به جایی نرسیده ممکن است برای دور زدن یا خنثی کردن برچسب مجرمانه و فشارهایی که روی آن‌ها وارد می‌شود تصمیم بگیرند حول یک فرد یا گروه جمع شوند و با این تجمع به همدیگر قوت و انرژی بدهند. چون سرنوشت مشترکی دارند، گردهم جمع شده و دارای وجدانی گروهی می‌شوند و بهتر می‌توانند با دنیای بیرون مبارزه کنند. به این ترتیب آن‌ها یک خرده فرهنگ را تشکیل می‌دهند تا فشارهای جامعه متعارف را بهتر تحمل کنند.

تعلق به یک خرده فرهنگ برای آن‌ها هویتی به وجود می‌آورد که از منظر اعضای گروه نجات بخش است. برای اینکه این گروه منحرفانه یک سیستم خود توجیهی برای خود درست می‌کند (Self justification)، ساز و کار خود توجیهی به اعضای گروه اجازه می‌دهد که در مسیری که واقع شده‌اند ادامه مسیر بدهند و در گروه باقی بمانند. بقای گروه مستلزم انجام فعالیتهای مجرمانه است بی‌آنکه ریسکی برای آن‌ها باشد.

ساز و کار ارتکاب جرم هم در بستر گروه فرا گرفته می‌شود. به این ترتیب فرد منحرف اتفاقی که در بستر سازمان یافته وارد شده شانس بیشتری برای ادامه مسیر خود دارد.

– نحوه مطالعه جرم از دیدگاه نظریه پردازان مکتب تعامل‌گرایی

از نقطه نظر مکتب تعامل‌گرایی (برچسب‌زنی)، روندی که فرد، در نقطه پایانی آن جایگاه و هویت مجرم را کسب می‌کند و به او برچسب مجرم زده می‌شود، در دو سطح گروه / جامعه و فرد قابل بررسی است.

۱- جنبه‌های جامعه‌شناسی و گروهی کسب هویت بزهکاری:

به اعتقاد بیکر انحراف و جرم پدیده‌ای است که به وسیله گروه و جامعه، از طریق وضع ممنوعیت‌های کیفردار به وجود می‌آید. ممنوعیت‌هایی که نتیجه اجرای آن «انگ» و برچسب مجرمانه‌ای است، که بر بزهکار زده می‌شود. و لذا بیکر معتقد است که قوانین کیفری را باید از سه جنبه مورد بررسی قرار داد.

اول اینکه چرا امروزه در اکثر کشورها قانونگذاران از طریق جرم انگاری زیاد و صدور احکام محکومیت، سعی در توسعه قلمرو اعمال و اقتدار حقوق جزا دارند؟ و چرا در اغلب جوامع امروزی برخلاف جوامع سنتی، کنترل اجتماعی جرم، در حقوق جزا و نهادهای کیفری خلاصه می‌گردد و اغلب جوامع به موازات پیشرفت، از دیگر مکانیسم‌ها و ابزارهای اجتماعی برای مقابله با جرم استفاده نکرده، از روشهای سنتی برای حل و فصل اختلافات سود نمی‌جویند؟

بدین ترتیب وی معتقد است، در مراحل وضع قوانین کیفری هر چقدر مکانیسم جرم انگاری قانونی فعالتر و اعتماد به کارایی حقوق جزا و اقتدار آن بیشتر شود، سیاهه جرائم قانونی و به تبع آن سیاهه جرائم واقعی نیز افزونتر می‌گردد و این امر موجب جرم انگاری افراطی^۱ و بی‌رویه در سیستم عدالت کیفری خواهد شد. بیکر، با تجدید تحریر حاکمیت حقوق جزا و کاهش سیاهه جرائم قانونی موافق بوده، معتقد است، نباید این حقوق سرکوبگر را تنها ابزار مبارزه علیه جرم و یگانه اکسیر جرم یعنی کنترل آن تلقی کرد. دومین نکته اینکه، همزمان با تورم جرم در حقوق جزای موضوعه، به واسطه تأثیر مکاتب تحقیقی و سایر مکاتبی که خود را دنباله‌رو مکتب تحقیقی می‌دانند، شاهد پزشکی شدن حقوق جزا هستیم، یعنی واکنش با دید و روش پزشکی نسبت به جرم و جایگزینی مفهوم درمان به جای سرکوبی، این تغییر نگرش نسبت به مجازات خود می‌تواند عاملی جرم‌زا تلقی شود.

در نهایت باید دید حقوق جزا نقض چه ارزشهایی را جرم تلقی می‌کند؟ از نظر وی این ارزشها گزینشی^۲ بوده، متعلق به توده مردم نمی‌باشند، بلکه در جهت تأمین منافع قدرت سیاسی حاکم قرار دارند. ضمناً مطالعه چگونگی طرز کار نهادهای اجرایی در درون سیستم عدالت کیفری، از جمله پلیس و عملکرد آن در کشف، شناسایی و دستگیری بزهکاران، اهمیت به سزایی دارد. نیروهای پلیس، گاه در مقطعی قاطعانه در کشف جرم بسیج شده و گاه شدیداً، ضعیف عمل می‌کنند و عملکرد آنان مستقیماً آمار جنایی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. خلاصه آنکه رویه و تصمیماتی که کارگزاران یا کارآفرینان واکنش اجتماعی، اتخاذ می‌کنند، در میزان ارتکاب جرم و برچسب زنی کاملاً موثر می‌باشد. در راستای شناسایی و درک دقیقتر مسئله، باید کالبد شناسی حاکمیت و روان شناسی قضایی و پلیسی را بررسی نموده، به دنبال دریافت این حقیقت باشیم که چگونه یک فرد در سطح یک گروه برچسب مجرم می‌خورد ولیکن در میان گروهی دیگر هویت مجرمانه به خود نمی‌گیرد؟

۲- جنبه فردی کسب هویت بزهکاری:

نکته دیگری که حائز اهمیت است، چگونگی پذیرش جایگاه مجرمانه - از طریق برچسب زنی - از سوی مجرم می‌باشد. بیکر معتقد است فرآیند برچسب زنی به دو شیوه تحقق می‌یابد:

الف) در نتیجه ارتکاب جرم (عملی که در قانون منع شده) که وی آن را انحراف اولیه نام می‌نهد.

ب) در نتیجه اشتباه قضایی یعنی مواردی که سیستم فردی را اشتباهاً دستگیر، محاکمه و مشمول حکم مجازات قرار می‌دهد.

البته چند مرحله‌ای بودن رسیدگی‌های کیفری تا حدی موجب کاهش میزان اشتباهات قضایی است، لیکن علاوه بر مجرمین واقعی گاه، با عده‌ای که بی‌جهت مجرم و منحرف تلقی شده، یعنی مجرمین کاذب هستند روبرو می‌شویم. و بالاخره دسته سومی هم هستند که از چنگالهای عدالت کیفری گریخته، پایگاه منحرفی ندارند و به آنان بزهکاران پنهان یا بزه ناکردگان ظاهری گفته می‌شود.

¹ - Over criminalization/inflation pénal

² - Selective

به هر حال چه در مورد مجرمین واقعی و چه کسانی که به لحاظ اشتباه قضایی مجرم تلقی شده‌اند باید روند کنش متقابل فرد و عملکرد نهادها و عوامل قهریه را از یک سو و عملکرد پلیس و دادگستری را از سوی دیگر بررسی نماییم. علاوه بر آن نحوه نگرش مردم نسبت به بزهکار و واکنشی که نسبت به اعمال وی نشان می‌دهند، یعنی درجه قضاوت مثبت یا منفی نسبت به جرم که به نوبه خود موجب ترغیب و یا دلسردی مجرم از ارتکاب مجدد عمل می‌شود، باید مورد بررسی قرار گیرد. به عقیده بیکر، نهایتاً تحت تأثیر عوامل واکنش اجتماعی (پلیس، دادسرا و ...) و نیز قضاوت افراد نسبت به یک عمل، فرد به سمتی سوق داده می‌شود که از نظر قانون مجرم و از دید جامعه، منحرف تلقی می‌گردد. اما اینکه فرد تا چه حد در اکتساب پایگاه منحرفانه کوشش می‌کند، بستگی تنگاتنگی به عوامل روانی فرد دارد. بدین معنا که با توجه به عوامل سه گانه شخصیت (من، من برتر، نهاد) وی تا چه حد می‌تواند به ایفای نقش مطلوب جامعه بپردازد. لذا قضاوت دیگران تأثیر به سزایی در کسب این پایگاه و چگونگی عملکرد فرد خواهد داشت. به عبارت دیگر، وقتی فرد از سوی دیگران به عنوان منحرف مورد خطاب قرار گرفت، این احتمال هست که فرد شروع به پذیرش این برچسب به عنوان یک هویت شخصی کند. در این صورت، فرد، ویژگی فرد منحرف، با تمام خصوصیت‌ها و اسنادهایش را درونی می‌کند. رفتار انحرافی بیشتر (انحراف ثانویه یا تکرار جرم) محصول زندگی و عمل در درون نقش برچسب منحرف است که اغلب به عنوان بخشی از خرده‌فرهنگ انحرافی تلقی می‌شود.^۱ به طور کلی می‌توان گفت که، نظریه برچسب‌زنی بر دو اصل کلی استوار است:

۱- اصل اول که اصل تبیین جرم نامیده می‌شود، گروه‌های اجتماعی و قانونگذار، با وضع و اجرای مقرراتی که نقض آن‌ها انحراف یا جرم تلقی می‌شود، نسبت به اشخاصی خاص و با زدن برچسب منحرف یا مجرم، بزهکار را به وجود می‌آورند. پس بزهکار یا منحرف پیامد اجرای مقررات خاصی نسبت به افراد خاص است که در این راستا باید توجه داشت که برچسب زنی مقامات پلیسی و قضایی هم تا اندازه زیادی محصول سلیقه و انتخاب آنهاست (غریبالگری پلیسی - قضایی). نتیجه آنکه بین بزهکاران و غیربزهکاران تفاوت اصلی وجود ندارد. یکی از پرمصرف‌ترین موارد در جرم‌شناسی جامعه - شناختی، گفته بیکر در این خصوص است که: انحراف، کیفیت عملی نیست که فرد مرتکب آن می‌شود، بلکه پیامد قواعد و تحریم‌هایی است که از سوی دیگران در مورد یک بزهکار اعمال می‌شود. منحرف، کسی است که برچسب با موفقیت بر او الصاق شده است و رفتار انحرافی، رفتاری است که مردم، چنین برچسبی را بر آن می‌زنند.^۲

۲- اصل دوم پیشنهادی برچسب‌زنی، تأثیر روانی انگ‌زنی بر فرد است. بدین معنا که فردی که جامعه به معنای کلی موفق شده بر وی برچسب مجرم یا منحرف الصاق بکند دارای ذهنیت خاصی می‌شود و بنابر این ذهنیت، خود را خارج از قانون تلقی می‌کند و به دنبال الصاق این برچسب بر هویت خویش است و سعی می‌کند رفتار خود را منطبق با این

^۱ - این نظریه متعلق به زیگموند فروید است که معمولاً در روان‌شناسی جنایی مورد بحث قرار می‌گیرد. برای مطالعه در این خصوص برای نمونه رک. نوربها، رضا، زمینه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، سال ۱۳۸۶؛ کی‌نیا، مهدی، روان‌شناسی جنایی، انتشارات رشد، سال ۱۳۸۸؛ ستوده هدایت الله و دیگران، روان‌شناسی جنایی، انتشارات آوای نور، چاپ چهارم، سال ۱۳۸۴.

^۲ - فرانک‌پی، ویلیامز، منبع پیشین، صفحه ۱۶۴.

^۳ - دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد، صفحه ۳۶۷.

برچسب بکند. به عبارت دیگر، فرد با گذشت زمان آن هویتی را کسب می‌کند که منطبق است با برچسبی که به وی زده شده است. هرچه شدت و مدت این برچسب طولانی و قوی‌تر باشد، احتمال کسب ذهنیت پایدار مجرم و مجرمانه در فرد بیشتر تقویت می‌شود.^۱

به عبارت دیگر، این دیدگاه، "برچسب" را به عنوان متغیر مستقل و یک عامل سببی نگاه می‌کند که رفتار انحرافی را به وجود می‌آورد. این مسأله ممکن است از دو راه به وجود بیاید: ۱- برچسب ممکن است توجه مخاطبان برچسب‌زن را جلب کرده و موجب شود تا آنان برچسب زدن فرد را نگاه کرده و دنبال کنند. ۲- برچسب ممکن است از سوی فرد درونی شود و به قبول نوعی مفهوم خودی از انحراف بینجامد. هر کدام از این دو فرایند ممکن است به تقویت کج‌رفتاری و آفرینش یک "منحرف حرفه‌ای" بینجامد. مسأله مهم‌تر آنکه، عوامل مربوط به عدالت کیفری، زمانی که یک فرد مورد توجه دستگاه آنان قرار گرفت، افراد را با دقت بیشتر و از نزدیک‌تر مورد توجه قرار می‌دهند. به بیان دیگر، افراد برچسب خورده به مشتریان نظام عدالت کیفری تبدیل می‌شوند و لذا کشف دومین و سومین موارد رفتار انحرافی آنان، احتمالاً بیشتر از مورد اول امکانپذیر است و در نتیجه، برچسب‌ها نیز با سرعت بیشتری زده می‌شوند.^۲

نتایج نظریات بیکر

پیام بیکر را می‌توان در سه بُعد خلاصه کرد:

۱- او می‌خواهد ضمن کالبد گشایی یا تشریح انحراف آن را پدیده‌ای خیلی پیچیده نداند. او می‌خواهد بگوید انحراف پدیده ساده‌ای است. اشخاصی که منحرف و بزه‌کار می‌شوند اشخاص متفاوتی نسبت به دیگران نیستند. انحراف این اشخاص شبیه فعالیت‌های مشروع اشخاص دیگر است. به همان دلیل که افراد در مسیر فعالیت‌های مشروع طی طریق می‌کنند منحرفین هم به همان انگیزه‌ها در مسیر منحرفانه باقی می‌مانند.

۲- انحراف یک فعالیت جمعی است که در آن فرد منحرف اصولی را فرا می‌گیرد (مثل اینکه چگونه نقش خود را انجام دهد و چگونه به هنجارهای آن خرده فرهنگ اقتدا کند).

۳- خوردن برچسب منحرفانه آثار قابل توجهی روی حیات آینده فرد دارد. به عبارت دیگر برچسب زنی دارای آثاری است که دامن فرد و حتی خانواده‌اش را می‌گیرد. منظور بیکر این است که فردی که برچسب می‌خورد خیلی دشوار است که به زندگی عادی و هنجارمند ادامه دهد زیرا آن برچسب برای او قضاوت و نگاهی در دیگران ایجاد کرده که مانع راه وی در ادامه زندگی هنجارمند است. بیکر معتقد است که اولاً مقنن باید حتی‌المقدور از ایجاد جرایم جدید خودداری کند و از ساز و کارهای دیگر برای کنترل رفتارها استفاده کند. ثانیاً حتی‌المقدور پلیس و دستگاه قضایی از قضایی کردن و دادگاهی کردن افراد مجرم خودداری کنند. ثالثاً تا حد امکان مدت اقامت یا رفت و آمد فرد با دادگستری و کلانتری و نظایر آن کم باشد. هر قدر این مدت بیشتر باشد حجم استقرار وصف منحرفانه در فرد بیشتر می‌شود. بیکر معتقد است

^۱ - نجفی ابرندآبادی، علی حسین، مباحثی در علوم جنایی، جزوه جامعه‌شناسی جنایی، کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، سال ۱۳۷۸، صفحه ۴۸۶ و بعد.

^۲ - فرانک‌پی، ویلیامز، منبع پیشین، صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶.

که نظام کیفری برای افراد هزینه‌های اجتماعی زیادی (علاوه بر هزینه کیفری) دارد. پاک شدن سابقه رفت و آمد با دادگاه و پلیس و نظایر آن بسیار زمان بر است. لذا صحبت از جرم‌زدایی می‌شود. یک دلیل مخالفت با مجازات زندان هم همین است؛ زندانی سابق به دشواری می‌تواند به زندگی عادی خود برگردد. طرح بحث جایگزین‌های حبس نیز از ثمرات همین دیدگاه‌هاست.

انتقادات وارد بر نظریه برچسب‌زنی

۱- نظریه تعامل‌گرایی توضیح قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد که چرا برخی افراد تمایل به نقض هنجارها دارند اما برخی دیگر چنین نیستند. مسائل و مباحثی مثل خصایص شخصی و یا اوضاع و احوالی که فرد را به سوی ارتکاب جرم سوق می‌دهد در مطالعات بیکر وارد نشده است. بیکر می‌گوید که در فاز سوم فرد وارد حرفه مجرمانه می‌شود اما او نمی‌گوید که کسب این پایگاه منحرف آیا به خصایص شخصی فرد یا ویژگی‌های محیطی او هم بستگی دارد یا خیر. بیکر چنین وانمود کرده که فرد صرفاً به خاطر برچسب دیگران وارد حرفه مجرمانه می‌شود غافل از اینکه تربیت، تحصیلات، علقه‌های اجتماعی و غیره همگی در این روند موثر هستند.

۲- در دیدگاه بیکر به پاسخهای اجتماعی مناسب یا پاسخهای رسمی و دولتی مناسب به جرم و نقض هنجار اشاره‌ای نشده است. عده‌ای از طرفداران نظریه تعامل‌گرایی معتقدند که به برخی جرایم و انحرافات ساده بهتر است پاسخ داده نشود و همین امر هم باعث زوال آن رفتار می‌شود. چه بسا پاسخ ایجاد تخریب می‌کند. در حالیکه در مورد برخی دیگر از منحرفین و مجرمین فرآیند برچسب خوردن را ممکن است پاسخی که به آن عمل داده می‌شود متوقف کند. فرآیند تکرار جرم و ترقی در مسیر مجرمانه در برخی افراد با واکنش اجتماعی ممکن است متوقف شود. اما بیکر راجع به کیفیت پاسخ به جرم چیزی نگفته است. به برخی واکنش‌های رسمی و دولتی به عنوان فرآیندهای جرم‌زا اشاره کرده اما پیشنهادی در مورد واکنش مناسب نداده است.

بطور کلی ایراد مکاتب واکنش اجتماعی و از جمله مکتب تعامل‌گرایی آن است که راجع به چگونگی شکل‌گیری جرم اولیه چیز خاصی نمی‌گویند. مثلاً در فاز دوم حیات مجرمانه بیکر اشاره می‌کند که فرد از طریق آشنایی با دیگران با مواد مخدر آشنا می‌شود اما نمی‌گوید همان دیگران چگونه با مواد آشنا شده‌اند. در واقع علت ارتکاب آن جرم یا انحراف اولیه در این نظریه‌ها توضیح داده نمی‌شود.

۳- یک ایراد دیگر نظریه بیکر این است که در مورد بزهکاری افرادی که درگیر فرآیندهای رسمی کنترل جرم نشده‌اند توضیحی نمی‌دهد.

ج- جرم‌شناسی رادیکال

یکی دیگر از دیدگاه‌هایی که در جرم‌شناسی واکنش اجتماعی مطرح می‌شود جرم‌شناسی رادیکال است. جرم‌شناسی رادیکال^۱ مبتنی بر این اصل است که در یک رژیم سرمایه‌داری، جامعه فراسنعتی از خود بیگانه کننده و ناعادلانه است. این جرم‌شناسی معتقد است که جرم، از خودکامگی دولتها ناشی می‌شود و مکانیزم برچسب‌زنی پلیسی و قضایی نسبت

^۱ - Radical Criminology

به افراد، به ضرر طبقات زحمتکش عمل می‌کند. طرفداران این جرم‌شناسی معتقدند که بزهکاران نباید تحت اقدامهای درمانی- اصلاحی قرار گیرند زیرا آن‌ها بیمار، محرف و ناسازگار نیستند بلکه قربانیِ غربالگری و گزینش پلیس، دستگاه قضایی و به طور کلی عاملان کنترل جرم می‌باشند. لذا یک سیاست جرم‌زدایی وسیع و سیاست عدم مداخله نظام کیفری در همه زمینه‌ها، امری ضروری است.^۱

جرم‌شناسی رادیکال (انتقادی، جدید و یا بنیادگرا) رویکردی سیاسی- عقیدتی نسبت به جرم می‌باشد، و برخی نام آن را جرم‌شناسی اختصاصی- خاص نهاده‌اند. این دیدگاه که در پایان سالهای ۱۹۶۰ میلادی، در کشورهای انگلوساکسون به ویژه آمریکا قد علم کرد، عبارت از اعتراض و انتقاد نسبت به جرم‌شناسی‌های گذشته بود.

اصولاً از آغاز دهه ۱۹۷۰ شاهد دو واقعه مهم در غرب به ویژه آمریکا می‌باشیم:

(۱) جنبش‌های رهایی بخش کشورهایی که همچون موزامبیک را علیه سلطه استعمار شورانده بود. این جنبش‌های رهایی بخش علاوه بر ملت تحت استعمار، افکار عمومی جهانیان را نیز علیه آنچه که قدرت حاکمه نام می‌نهییم، بسیج کرده بود. به ویژه در آمریکا به لحاظ درگیری در جنگ ویتنام، افکار عمومی به ویژه قشر دانشگاهی بر علیه سیاست خارجی آمریکا مانند موضع‌گیری غرب نسبت به جنگ ویتنام بود. پس عامل اول را می‌توان جنبش‌های اعتراض آمیز سیاسی و اجتماعی دانست.

(۲) عده‌ای از دانشمندان آلمانی و اروپایی در این سالها به آمریکا مهاجرت نموده، با الهام از دیدگاه‌های اعتراضی و انتقادی مارکس، نسبت به سرمایه‌داری، علیه شرایط حاکم اعتراض نمودند. مدل و منشاء تئوریک اعتراضات این دسته دانشمندان، دیدگاه‌های مارکس بود.

امتزاج دیدگاه‌های اعتراض آمیز مارکس نسبت به جامعه سرمایه‌داری، با اعتراضات مردم علیه استعمار موجب گردید، که جنبش‌های اعتراضی علیه سلطه اقتصادی و فرهنگی، محدوده دانشگاه‌های پیشرفته، علوم انسانی را نیز در برگیرد و تجدید نظرهایی را فراهم آورد. از این رو عده‌ای از جرم‌شناسان - با مرکزیت دانشگاه «برکلی» به عنوان نماینده جنبش‌های اعتراضی علیه جرم - گرد هم جمع آمده مبنای تئوریکی این نظریات را بنا نهادند.

در آمریکا رادیکالیسم یعنی مقابله و مقاومت فعال علیه هیأت حاکمه و آنچه جوهر آن را تشکیل می‌دهد، و رادیکالیسم یعنی جریانی که سبب گسستگی کامل از گذشته می‌گردد. و لذا در آمریکا بحث اصلاح، وجود ندارد ولیکن در اروپا رادیکالیسم رفورم می‌آورد، بنابراین رادیکالیسم در تعبیر آمریکایی آن، یعنی پشت کردن به گذشته و بریدن از آن بدین ترتیب جرم‌شناسی رادیکال در مقابل جرم‌شناسی لیبرال یا همان علت‌شناسی جنایی قرار می‌گیرد.

برخی به این جرم‌شناسی عنوان جرم‌شناسی خصوصی داده، گفته‌اند همان‌گونه که گاهی اوقات خارج از هنجارها و قواعد موجود دست به دادگری و اعمال عدالت می‌زنیم و به عدالت خصوصی دست می‌یازیم^۲، جرم‌شناسی رادیکال نیز محور مطالعات خود را خارج از حقوق جزای حاکم بنا می‌کند و در مقابل جرم‌شناسی عمومی و رسمی که کادر مطالعات آن قانون جزای رسمی است قرار می‌گیرد. فلذا می‌توان آن را جرم‌شناسی خصوصی نامید.

^۱ - دانشنامه جرم‌شناسی، صفحه ۲۴۰.

^۲ - موارد داوری و سازش از این جمله‌اند.

بنابراین جرم شناسی رسمی حاصل کار جرم شناسانی است، که در درون سیستم رسمی و لیبرال با قبول تعریف قانونی جرم و نظام کیفری موجود، به مطالعه جرم می‌پردازند. ولی جرم شناسی رادیکال، مبتنی بر انتقاد کامل بر کل دستگاه عدالت کیفری و بعبارت بهتر عدالت جنایی می‌باشد.

این جرم‌شناسی بحث خود را در ابتدا با انتقادات و ایراداتی به جرم‌شناسی کلاسیک مطرح نمود. اولین ایراد آن‌ها به جرم‌شناسی کلاسیک تعریف آنان از جرم بود. برای مثال تعریفی که در ماده ۲ ق.م.ا. آمده است (در مورد جرم) صرفاً یک تعریف فنی است و مفهومی را القا نمی‌کند. باید تعریف آنقدر معنادار باشد که اشخاص حقیقی و حقوقی هر دو بتوانند بالقوه پاسخگو باشند. دولت نیز می‌تواند مرتکب جرم شود و تعقیب شود. به انواع مصونیتها در جرم‌شناسی رادیکال خرده گرفته می‌شود مثل مصونیت رئیس جمهور. آن‌ها معتقدند که چه بسا آیین دادرسی زمینه نقض حقوق افراد توسط دولت را فراهم کند. جرم‌شناسان رادیکال معتقدند که این نکته که دولت هم می‌تواند مجازات شود باید در تعریف جرم بیاید.

جرم‌شناسی رادیکال معتقد است که حقوق کیفری باید کاملاً دگرگون شود و به نظامی تبدیل شود که خود دولت را هم کنترل کند. به همین جهت است که برای قاضی نشسته استقلال قضایی در نظر گرفته اند تا به این ترتیب وقتی مثلاً یک وزیر یا متهم یقه سفید یا با نفوذ را محاکمه می‌کند، دغدغه از دست دادن شغل خود را نداشته باشد استقلال قضایی (Irremovability). یعنی عدم امکان جابجایی قاضی نشسته خلاف خواسته او که یکی از شاخص‌های تضمین استقلال قضات است و چیزی غیر از مصونیت قضایی (Immunity) آنان است.^۱

پس اولین ایراد جرم‌شناسی رادیکال این است که تعریف جرم در حقوق کیفری کلاسیک کاملاً فاقد پیام آموزشی فراگیر است.

ایراد دوم جرم‌شناسان رادیکال بر جرم‌شناسی کلاسیک این است که طرفدار حفظ نظم موجود از طریق اصلاحات مکرر هستند. اما این اصلاحات در واقع آثار مقطعی دارد و مشکل اساسی را حل نمی‌کند زیرا حقوق کیفری موجود فقط منافع طبقه صاحب قدرت را تامین می‌کند. لذا اصلاح موجب ابقای نظام کیفری موجود می‌شود.

ایراد سوم این است که موضوع مطالعه جرم‌شناسی کلاسیک، موضوعات خرد است یعنی جرایمی چون سرقت، کلاهبرداری و بطور کلی جرایمی که طبقه متوسط و پایین جامعه مرتکب می‌شوند. بدین منظور جرم‌شناسی کلاسیک با رویکردی التقاطی با حجم گسترده‌ای از نظریه‌های علت شناسی به تحلیل بزهکاری می‌پردازد. اما رویکرد خرد راه به جایی نمی‌برد. زیرا از منظر رادیکالیسم ایراد عمده، در بنای جامعه است و این خود نظام کیفری است که باید اصلاح شود.

ایراد دیگر این است که حقوق کیفری می‌تواند وسیله‌ای باشد برای مهار نارضایتی‌ها از طریق اصلاحات مقطعی و سرکوبی ایرادات و اعتراضات. حقوق کیفری در اینجا نقش قیم مآبانه یا پدرانه (Paternalism) را ایفا می‌کند. قاضی و زندانبان و ضابط قضایی همگی چون پدرانی عمل می‌کنند که صلاح و خیر مردم را از نظر نظام سیاسی متبوع خود

^۱ در مورد استقلال قضات دادگاه در ایران، اصل ۱۶۴ قانون اساسی و آیین‌نامه محکمه عالی انتظامی قضات و قانون تعیین وظایف رییس قوه قضاییه (۱۳۷۸) بررسی و با هم مقایسه شوند.

می‌فهمند و از این رهگذر در جهت ابقای حکومت، حق را به دولت و قانون داده و از مردم می‌خواهند که مطابق قانون عمل کنند.

در چنین شرایطی می‌توان گفت که جرم‌شناسی کلاسیک:

با مطالعات خُرد و شناسایی علل خُرد بزهکاری و راهنمایی دولت و مقنن و فراهم کردن زمینه اصلاحات اجازه بقای دولت و وضع غالب و حاکم را می‌دهد. جرم‌شناسی کلاسیک موفق به تغییر این بنیاد جرم‌زا نمی‌شود. مضاف بر اینکه خود جرم‌شناسان کلاسیک وابسته به دولت و حکومت هستند زیرا حیات علمی و مادی آن‌ها وابسته به دولت موجود است و به این ترتیب طبیعی است که جرم‌شناسان کلاسیک انسانهای محافظه‌کاری باشند و همه واقعیت را نگویند و فقط در جهت اصلاح پیشنهاد کنند و نه برای دگرگونی عمده.

پیشنهادهای جرم‌شناسان رادیکال

تونی پلت (platt) یکی از اساتید دانشگاه ییل (yale) این پیشنهادات را مطرح کرده است:

الف) ما باید دنیای کوچک جرم‌شناسی کلاسیک را بشکنیم و جرم‌شناسان کلاسیک را که برای ادامه حیات علمی و مادی خود از نظر سیاسی بی‌تفاوت هستند، صاحب رسالت اجتماعی کنیم.

ب) حقوق کیفری و مبانی و اصول و تعریفی که از جرم ارائه شده را مورد بازبینی قرار دهیم. اگر ما تعریف جرم را از یک تعریف فنی به یک تعریف فلسفی تغییر دهیم که مبانی و جهت‌گیری حقوق کیفری در آن منعکس باشد می‌توان گفت که حقوق کیفری امکان ایجاد تحولات عمیق در جامعه را دارد. این تعریف از نظر فنی قابل قبول نیست، زیرا بسیار کلی است اما معنای فلسفی دارد. به موجب این تعریف «جرم رفتاری است که به حقوق بنیادی اشخاص که از نظر سیاسی تعریف شده است لطمه بزند». حقوق بنیادی حقوقی است که در قانون اساسی در بخش حقوق ملت آمده و در سطح بین‌المللی در میثاقین حقوق (۱۹۶۶) ذکر شده است.

به موجب این تعریف، جرم می‌تواند ناشی از مأمورین دولت و یا اشخاص حقوقی هم باشد. به عنوان مثال تأمین اشتغال یکی از حقوق اساسی مردم و تکلیف دولتها در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. در قانون اساسی هم این کار تکلیف دولت دانسته شده است. حال اگر در اثر سوء تدبیر دولت و ریخت و پاش و به دنبال فساد اداری و مالی، ثروت کشور در خدمت و تولید قرار نگیرد بنابر آن تعریف، دولت مرتکب جرم شده و مقنن باید این موارد را ضمانت اجرا دارد.

این دورنما بسیار جاذبه‌دار است اما مرز حقوق بنیادی کجاست؟ رادیکالها مرز این حقوق را مشخص نمی‌کنند. این خطر در جرم‌شناسی رادیکال هست که اگر فردا یک جنبش رادیکالتر مدعی شد که حقوق موجود کافی نیست و بنابراین باید تعریف دیگری را وارد حقوق کیفری کرد ما شاهد تزلزل حقوق کیفری خواهیم بود و هیچگاه به ثبات نخواهیم رسید.

رادیکالیزم می‌تواند به افراط بیشتر منجر شود و لذا این ایراد بر جرم‌شناسی رادیکال هست که گفتمان آن جنبه سیاسی بیشتری دارد تا جنبه علمی و مبتنی بر مشاهده و مقایسه و آزمون نیست بلکه یک سری تأملات ایدئولوژیک است که اگر چه در جای خود مفید است اما می‌تواند خطری برای ثبات حقوق کیفری و مطالعات جرم‌شناسی باشد.

اما جرم‌شناسی رادیکال و بطور کلی رادیکالیزم کیفری آثار مثبتی هم داشته است. آثار مثبت آن را می‌توان در کنوانسیون‌های بین‌المللی دید مثل کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹)، کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارهای موهن، سازمان ملل متحد (۱۹۸۴) و کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹)، تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی رواندا و یوگسلاوی و کنوانسیون مریدا مشهور به کنوانسیون مبارزه با فساد اداری و مالی، همگی از آثار مبارزات جنبش‌های رادیکال در حقوق کیفری است که معتقدند حقوق کیفری نباید اعمال و رفتار دولتمردان و صاحب‌منصبان را نادیده بگیرد.^۱

- انتقادات وارد بر جرم‌شناسی رادیکال

(۱) اولین ایرادی که به جرم‌شناسی رادیکال گرفته می‌شود، اینکه، این جرم‌شناسی دیدگاهی علمی (متکی بر مشاهده و تجربه) - به معنایی که گفتیم - نیست، بلکه دیدگاهی فلسفی - سیاسی است که مطالعات علمی را لوٹ می‌کند چرا که در مطالعات علمی عینیت بر اساس کار انسان حاکم است، نه ذهنیت. محقق در یک مطالعه علمی باید آنچه را که مطالعات و مشاهدات نشان می‌دهد بیان نماید، نه آنچه را که دوست دارد و در ذهنش پرورده، در رویاها و آرمانهای خود، واقعیت تلقی می‌کند.

(۲) برخلاف دیدگاه برچسب زنی که عمدتاً در سیستم‌های کیفری که پلیس و قوای قهریه از اختیار زیاد برخوردار می‌باشند، قابل استفاده است، دیدگاه جرم‌شناسی رادیکال خاص یک کشور نبوده، بستر جغرافیایی جرم‌شناسی رادیکال وسیع و در هر حال قابل استفاده است.

(۳) درست است که موضوع مطالعه جرم‌شناسی «پدیده مجرمانه» است و نه سیستم سیاسی حاکم، و تلاش محققین در جرم‌شناسی در خدمت پی بردن به علل جرم است، و در یک جرم‌شناسی کلان نیز، نظام سیاسی در قالب مطالعات علت شناختی مورد توجه قرار می‌گیرد، ولی زیر سؤال بردن جامعه در مطالعات جرم‌شناسی، آن را تبدیل به یک دیدگاه سیاسی انتقادی خواهد کرد.

(۴) در هر حال هر جامعه‌ای، (حتی جامعه‌ای که جرم‌شناسان رادیکال ترسیم می‌کنند) دارای یک نظام ارزشی خواهد بود و ناچار است دست به گزینش زده، پاره‌ای از اعمال را جرم، و پاره‌ای دیگر را هنجار بداند. درست مثل جامعه سرمایه‌داری که برای ادامه حیات خود، ناچار به ارزش گذاری و نیز ایجاد ضمانت اجرا برای آن ارزشها است. چه، زیر سؤال بردن کل یک سیستم بدون پیشنهاد یک سیستم جایگزین به منزله - ایجاد هرج و مرج و آشوب - خواهد بود.

(۵) اینکه گفته شده مطالعات دیدگاه جرم‌شناسی لیبرال عمدتاً حول محور جرایم جاری و لزوماً تابعی از دیدگاه حاکم است، صحیح نمی‌باشد عدم تنوع در مطالعات آنان عمدتاً ناشی از محدودیتهای موجود است نه رفتار و طرز تلقی خاص جرم‌شناسی، علی‌ای‌حال، افراد زیادی از جمله «ساترلند» در همین دیدگاه مفهوم جرم‌شناسی یقه سفیدی را که به مطالعه جرایم سرمایه داران و افراد بانفوذ می‌پردازد، مطرح نموده‌اند.

^۱ - برای تفصیل جرم‌شناسی رادیکال رک. جزوه خانم فاطمه قناد، دانشگاه شهید بهشتی ۷۴-۱۳۷۳.

البته نکات مثبتی در نظریات جرم‌شناسی رادیکال وجود دارد. یکی از آن‌ها دیدگاه کلان این جرم‌شناسی به حدی است که نظام سیاسی جامعه و حاکمیت آن را زیر سؤال می‌برد. دومین نکته، وسعت بخشیدن به سیاهه جرایم، پیش‌بینی جرایمی چون نقض حقوق انسانی، قاچاق انسان و جرایم علیه محیط زیست می‌باشد، جرائمی که تا چندی پیش موضوع تعهدات بین‌المللی را تشکیل می‌دادند و امروزه در کشورهایی چون کانادا و فرانسه جای خود را - در کنار جرائم سنتی - در نظام کیفری داخلی باز کرده‌اند.

بدین ترتیب رویکرد جدید این جرم‌شناسی، عبارت از، توسعه حقوق جزا - و دستیابی به دیدگاه‌های کلی در جرم‌شناسی بوده است.

«آقای رمون گسن»^۱ با این دیدگاه مخالف بوده و معتقد است، که این دیدگاه هیچ پیشرفتی در علم جرم‌شناسی و نیز حقوق جزا ایجاد نمی‌کند چرا که، دیدگاهی مبارزه‌گر است نه علمی و پژوهشگر. مضافاً اینکه رهیافتهای این جرم‌شناسی، خود پستوانه‌ای برای اعمال تروریستی و ضد حکومتی محسوب می‌شود.

در خاتمه باید گفت، جرم‌شناسی رادیکال، رویکردی حقوقی - سیاسی و اقتصادی نسبت به جرم، تلقی می‌شود. فلذا ما با جامعه‌شناسی سیاسی جرم روبرو هستیم، که خود تبلور مطالعات جرم‌شناسی سیاسی و جرم‌شناسی جامعه‌شناختی است. از آنجا که این دیدگاه اعمال مجرمانه را فریاد یک شهروند علیه نظام حاکم، تلقی می‌کند، میان علوم سیاسی و مسایل جرم‌شناسی پل ارتباطی پدید می‌آورد، از این روی، به واسطه این دیدگاه، از جامعه‌شناسی کیفری، وارد قلمرو جامعه‌شناسی سیاسی می‌شویم.

د- جرم‌شناسی سازمانی یا تشکیلاتی یا کنترل‌شناسی:

جرم‌شناسی سازمانی^۲ یا تشکیلاتی یا کنترل‌شناسی بیانگر گرایشی است که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ در شورای اروپا مطرح شد. برنامه تنظیمی این شورا در آن تاریخ، بر ارجحیت تحقیقات درباره نهاد‌های نظام کیفری نسبت به تحقیقات بالینی تأکید کرد. تحت تأثر این گرایش و نیز نظریه تعامل‌گرایی و جرم‌شناسی رادیکال بود که پژوهش در مورد دستگاه عدالت کیفری آغاز شد. مرکز بین‌المللی جرم‌شناسی تطبیقی مونترال، محل انجام چنین تحقیقاتی محسوب می‌شود.^۳

جرم‌شناسی سازمانی که آن را، جرم‌شناسی تشکیلاتی، کنترل‌شناسی یا جرم‌شناسی تکنولوژیک نیز می‌نامند، قلمرو مطالعاتی بسیار وسیعی دارد. این دیدگاه مطالعات خود را از نهاد قانونگذاری آغاز می‌کند و تا نهاد‌هایی که مسئول اجرای مجازات‌اند یعنی پلیس، دادسرا، دادگاهها، زندانها و موسسات مراقبتی، ماموران تعلیق و آزادی مشروط و حتی مسئولین سرویس‌های مراقبت بعد از خروج، به پیش می‌برد و بدین ترتیب کل نهاد‌های کیفری را در قلمرو مطالعاتی خود بررسی می‌نماید.

^۱- R. Gassin

^۲- Organizational Criminology

^۳- رک. دانشنامه جرم‌شناسی، صفحه ۲۰۹.

تفاوتی که با دیدگاه تعامل‌گرایی دارد آن است که جرم‌شناسی تعامل‌گرا به تشکیلات دستگاه عدالت کیفری به عنوان نهادها و فرآیندهایی برچسب زن و مؤثر در ارتکاب جرم، می‌نگرد. و در واقع نقش منفی آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. ولی جرم‌شناسی سازمانی کلیه نهادهای کیفری را از نظر منش مبارزاتی علیه جرم و نیز کارآیی، تأثیر و نتایج مثبتی که از آن انتظار می‌رود، (کنترل جرم) مورد توجه قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر، در دیدگاه جرم‌شناسی سازمانی، تحقیقات و پژوهش‌ها، جنبه سازمانی و نهادی دارند، نه بالینی و موردی. این دیدگاه، برای تحقیق پیرامون کارآیی و تأثیر هر واحد، در مبارزه علیه جرم، به مطالعات سنجشی یا ارزیابی کننده می‌پردازد. و در راستای پاسخگویی به این پرسش، که آیا واقعاً مجازات در مهار جرم مؤثر بوده و نهادهای کیفری به نحو هماهنگی عمل کرده‌اند، یا حرکات آن‌ها ضد و نقیض بوده، موجب خنثی شدن فعالیتها گردیده است گام بر می‌دارد.^۱

به عنوان نتیجه‌گیری باید بگوییم که جرم‌شناسی سازمانی در واقع ادامه مطالعات دو دیدگاه جرم‌شناختی قبلی یعنی تعامل‌گرایی و رادیکالیسم، بر روند عدالت کیفری است. روش این جرم‌شناسی بررسی و تحقیقات ارزیابی کننده بوده، و از طریق ارزیابی عملکرد و بیان بازیگران و نهادهای تخصصی عدالت کیفری، درصد بررسی نرخ افزایش یا کاهش آمار جنایی و میزان هماهنگی بازیگران دستگاه عدالت کیفری می‌باشد. و اینکه چرخهای عدالت کیفری تا چه حد همزمان و هماهنگ می‌چرخد؟

عدم هماهنگی در گردش چرخهای عدالت کیفری برابر است با بحران در عدالت کیفری و غرق آن در زیر پرونده‌ها و جرایمی که ریشه کیفری دارند.

بدین ترتیب این جرم‌شناسی عبارت است از مطالعه آنچه به مدیریت، اداره و کنترل جرم که در برگیرنده مفاهیم مجازات، پیشگیری، ترمیم و اصلاح مجرم است، مربوط می‌شود.

چنانچه در قالب تعریف کلاسیک جرم‌شناسی (مطالعه علمی علل بروز پدیده مجرمانه) به بررسی موضوع بپردازیم، این کنترل‌شناسی مشمول این تعریف قرار نمی‌گیرد، باید رشته مطالعاتی دیگری (دیسپلین) را به عنوان خاستگاه آن مطرح نماییم. این خاستگاه می‌تواند «جامعه‌شناسی عدالت کیفری»^۲ و یا «جامعه‌شناسی کیفری»^۳ در معنای مطالعه چگونگی فعالیت و بازدهی نهادهای تخصصی عدالت کیفری باشد.^۴

^۱ این گرایش، یعنی بررسی و تحقیقات در مورد کارآیی دستگاه عدالت کیفری ابتدا از سوی شورای اروپا با هدف سنجش آن دسته از نهادها و تأسیسات قضایی و کیفری که به نوعی در اداره جرم نقش مؤثر داشتند، مطرح گردید.

2- Sociology of Criminal Justice

3- Penal Sociology

در مورد جامعه‌شناسی کیفری رک. جزوه جامعه‌شناسی کیفری، دوره دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، سال ۱۳۸۸، همچنین رک. دانشنامه جرم‌شناسی، صفحه ۲۱۴.

^۴ - رک. جزوه نظریه‌های جرم‌شناسی، صفحه ۲۲۸.

گفتار هفتم - جهت‌گیریهای امروزی حقوق کیفری

در خاتمه اما بد نیست اشاره‌ای هم کنیم به جهت‌گیری تحولات حقوق کیفری^۱ در آغاز هزاره سوم. آیا حقوق کیفری بیشتر تحت تأثیر مطالعات جرم‌شناسی پیش می‌رود یا بیشتر به دنبال اشکال نوین جرم و سازمان یافته شدن جرایم، تاسیسات خود را متحول می‌کند؟

برای پاسخ به این سؤال باید حقوق کیفری کلاسیک را از حقوق کیفری مدرن جدا کرد. تابعان حقوق کیفری کلاسیک عمدتاً اشخاص حقیقی هستند لذا عمده اصول حقوق کیفری کلاسیک حول اشخاص حقیقی تعریف و تعیین شده است. از سوی دیگر، در حقوق کیفری کلاسیک تحت تأثیر مکتب دفاع اجتماعی انسان مجرم دشمن جامعه تلقی نمی‌شود بلکه شخصی است که موقتاً از راه راست خارج شده و قابل اصلاح، بازپروری و بازگشت به جامعه است. از نظر مکتب دفاع اجتماعی، دفاع از جامعه با اصلاح و نجات مجرم محقق می‌شود نه با طرد و کنارگذاری او. به این ترتیب، در حقوق کیفری کلاسیک، در آیین دادرسی کیفری تضمین‌های زیادی برای متهم در نظر گرفته شده است، زیرا امید به بازگشت او به جامعه بسیار زیاد است. لذا تضمینات دادرسی عادلانه و نحوه عادلانه اعمال مجازات جملگی باید زمینه بازگشت او به جامعه را فراهم کند تا مجرم ساده به دشمن جامعه تبدیل نشود. از اینرو در حقوق کیفری کلاسیک به شهروند اعتماد می‌شود و مجرم درون جامعه حفظ می‌شود. مجرم خودی است و دشمن نیست. موقتاً از راه راست خارج شده و باید به راه راست برگردانده شود. اماره برائت، دادرسی عادلانه، حق استفاده از وکیل، امکان پرسش از شهود، دو درجه‌ای بودن رسیدگی، برابری اطراف دعوی کیفری، حق دفاعی از دستاوردهای این دیدگاه است.

اما در تحولات اخیر، یعنی و پیدایش اشکال جدید بزهکاری، بویژه انواع تروریسم و سازمان یافته شدن و فراملی شدن بزهکاری، حقوق کیفری با نسل جدیدی از جرایم و مجرمین سر و کار پیدا کرده است که ساز و کارهای کیفری کلاسیک نسبت به آنان کارآیی کافی ندارد. ما حدود ۱۵ سال است که شاهد شکل‌گیری حقوق کیفری جدیدی هستیم که دشمن مدار یا به تعبیر دیگر، امنیت مدار است. حقوق کیفری کلاسیک، مجرم را یک فرد خودی می‌داند و لذا برخورد عادلانه با وی را توصیه می‌کند اما در حقوق کیفری مدرن فرد مجرم یک دشمن است و تامین امنیت جامعه برخورد شدید با وی را توجیه می‌کند. بدین سان است که شاهد عقب نشینی حقوق کیفری بشری^۲ شده، دست کم در قبال پاره‌ای جرایم، هستیم. به نظر می‌رسد امنیت به نوعی وسایل دستیابی به آن را توجیه کند.

الف - عوامل شکل‌گیری و ویژگیهای حقوق کیفری امنیت مدار

عوامل متعددی در شکل‌گیری حقوق کیفری مدرن نقش داشته‌اند:

۱- از نظر سیاسی، دولتها متولی امنیت هستند. حق بر امنیت یکی از حقوق بشری است که شهروندان آن را مطالبه می‌کنند و لذا حق امنیت، دولتها را مکلف می‌کند که امنیت جانی، مالی و حیثیتی شهروندان را تضمین نمایند. لذا دولتها بیش از پیش خود را مکلف به تامین امنیت می‌دانند چنانکه در نظامهای مردمسالار که بر اساس انتخابات، اعضای

^۱ - ر.ک. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، حقوق کیفری در آغاز هزاره سوم، دیپاچه در: فلچر، جرج، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، برگردان سیدزاده ثانی، انتشارات دانشگاه رضوی، تیر ۱۳۸۴.

^۲ - Regression of the Rule of Law

حکومت از بالا تا پایین به طور ادواری تغییر می‌کنند، گفتمان امنیتی گاه رأی‌آور است و مصرف سیاسی دارد. وعده تامین امنیت به یک راه جلب رأی مردم تبدیل شده است. امنیت مقوله‌ای حقوق بشری و در عین حال سیاسی است. با توجه به اینکه از یکسو، جرایم سنتی در حال رشد هستند و از سوی دیگر، شکل‌گیری جرایم تروریستی که جرایم بدون مرز هستند و احساس ترس از جرم را در میان مردم افزایش می‌دهند، مردم بیش از پیش از دولتها مطالبات در مقوله امنیت دارند.

۲- از نظر جرم‌شناسی، نسل جدید بزهکاران یعنی مجرمین سازمان یافته و تروریستها فقط دنبال کسب مال و ثروت نیستند بلکه ارتکاب جرم توسط آن‌ها گاه نفی و انکار نظم سیاسی موجود است. آنان با نظم موجود در کشور - حتی در یک قاره یا در دنیا - مخالفت می‌ورزند. پس این یک مبارزه مجرمانه سیاسی است. در چنین شرایطی بزهکاران خود را آشکارا از جامعه جدا می‌کنند.

۳- دلیل اقتصادی: بزهکاری بویژه از نوع سازمان یافته آن بیش از پیش بودجه کشور را به خود اختصاص داده و دولتها را از درآمد هنگفتی محروم می‌کند و همزمان نیروی زیادی برای مبارزه با آن لازم است. صرف هزینه زیاد برای اصلاح این مجرمین - بدلیل عدم امید به اصلاح آن‌ها - به صلاح یا متناسب با امکانات موجود دانسته نمی‌شود، لذا طرد آنان به عنوان راه چاره مطرح می‌شود.

با توجه به این علل امروزه چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح داخلی شاهد شکل‌گیری حقوق کیفری امنیت محور یا دشمن محور هستیم، با این خصایص:

۱- گفتمان مقنن و دولت در حقوق کیفری جدید (امنیت مدار) یک نوع گفتمان رزمی، خطاب به مجرمین است؛
۲- حقوق کیفری امنیت مدار از آنجا که رفتار مجرمانه اشخاص بزهکار را نوعی خصومت با نظم خود می‌داند، لذا آن بزهکاران را دشمن خود می‌داند. گفتمان مقنن تبدیل می‌شود به گفتمان دشمن مدار (بزهکار غیر خودی و دشمن تلقی می‌شود)؛

۳- از آنجا که مجرمین نسل جدید در واقع منکر نظم موجود هستند، بنیان و اساس نظم سیاسی یک کشور یا حتی نظم عمومی بین‌المللی را تهدید می‌کنند مقنن در اینجا یک گفتمان طرد و اخراج از جامعه را نسبت به این قبیل مجرمین ترویج می‌کند؛ طرد (Exclusion) و دفع به جای جذب و ادغام (Inclusion)، یعنی جامعه در پی اصلاح و درمان آن‌ها نیست و حتی برای رعایت اصول دادرسی عادلانه در مورد آن‌ها سرمایه‌گذاری متعارف را نمی‌کند؛

۴- تشریفات دادرسی منصفانه مثل اصل تساوی سلاحها (برابری اطراف دعوای کیفری) و اصل علنی بودن محاکمه تا اندازه‌ای تضعیف می‌شود، مثلاً اماره مجرمیت در خصوص برخی جرایم جای اماره بیگناهی را می‌گیرد؛

۵- در جرایم تروریستی گاه هویت شهود، شاکی (بزه دیده)، قاضی و وکیل پنهان و مخفی می‌شود مانند تدابیری که برای حمایت از شهود در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی اندیشیده شده است. حتی دولتها مکلفند هویت شناسنامه‌ای یا حتی هویت فیزیولوژیک شاهد یا قاضی را عوض کنند تا آنان از انتقام‌جویی مجرمین و شرکایشان در امان بمانند. مثلاً در کلمبیا، قضات مواد مخدر بعد از یک محاکمه، برای مدتی به مأموریت خارج از کشور فرستاده می‌شوند تا از دسترس بزهکاران و سازمان‌های مجرمانه دور بمانند؛

۶- در حقوق کیفری دشمن مدار یا امنیت مدار به جای مفهوم تقصیر یا مجرمیت (Culpability) مفهوم خطرناکی (Dangerousness) مطرح می‌شود، لذا اصل تناسب جرم و مجازات در این نوع حقوق کیفری منتفی است. در این زمینه می‌توان به آنچه در گوانتانامو می‌گذرد اشاره کرد. در آنجا مجازات بر مبنای خطرناکی افراد تعیین می‌شود. این حالت خطرناک با حالت خطرناک مورد نظر مکتب تحقیقی تفاوت دارد. حالت خطرناک مورد نظر مکتب تحقیقی آن چیزی بود که حکایت از نوعی بیماری و تفاوت فرد با دیگران می‌کرد (مثل مجرم مجنون یا بزهکار به عادت). اما حالت خطرناک مورد نظر حقوق کیفری دشمن محور حکایت از نوعی خطرناکی آگاهانه دارد. یعنی مجرم تروریست یا سازمان یافته آگاهانه برای جامعه خطر می‌آفریند. او هم ظرفیت مجرمانه بالایی دارد و هم ظرفیت و قابلیت جامعه‌پذیری بالا (این خصوصیت آن‌ها شبیه مجرمین یقه سفید است).

در حقوق کیفری دشمن مدار به جای بحث مسئولیت کیفری مبتنی بر اخلاق، مسئولیت کیفری مبتنی بر ملاحظات اجتماعی مطرح می‌شود که موجب عدم تناسب جرم و مجازات می‌شود.^۱

ب - نمونه‌هایی از حقوق کیفری مدرن یا امنیت مدار

کافی است نمودهای این حقوق کیفری را در بعضی اسناد بین‌المللی برشماریم:

۱- اساسنامه‌های دیوانهای کیفری بین‌المللی رواندا، یوگسلاوی و دیوان کیفری بین‌المللی دائمی (رُم)؛

۲- کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با فساد مالی (مریدا، ۲۰۰۳).

۳- کنوانسیون مبارزه با جرم سازمان یافته فراملی (پالرمو، ۲۰۰۰).

در این اسناد می‌بینیم که چگونه دغدغه تضمین امنیت بر دغدغه‌های عدالت پیشی گرفته است و اسناد بین‌المللی در جهت تحقق امنیت پاره‌ای از اصول مسلم حقوق کیفری کلاسیک را تعدیل کرده و حتی در شرایطی کنار می‌گذارند. تحول مشابهی هم در جرم‌شناسی دیده می‌شود. در جرم‌شناسی برای مجرمین، جرم‌شناسی بالینی را مطرح کردیم، یعنی مجرمین را قابل بازپروری می‌دانیم و با اقدامات فرهنگی و اجتماعی جرم را قابل پیشگیری تلقی می‌کنیم، یعنی نگاه مثبت به مجرم وجود دارد. اما در شکل جدید پیشگیری از جرم، یعنی پیشگیری وضعی، ما در مقام محدودسازی حقوق و آزادیها و نحوه اعمال و استفاده از آن‌ها، بویژه آزادی رفت و آمد انسان‌ها، هستیم. یعنی در اینجا هم دغدغه‌های تامین امنیت بر دغدغه‌های تامین حقوق و آزادی‌های فردی اولویت داده می‌شود و به افراد توصیه می‌شود که برای

^۱ - برای مطالعه بیشتر در مورد حقوق کیفری امنیت‌مدار رک. کاشفی اسماعیل‌زاده، حسن، «جنبشهای بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها»، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، ۱۳۸۴؛ صدرتوحیدخانه، محمد، حقوق در چنبره دشمن: از سیاست آمریکایی جنگ با ترور تا نظریه آلمانی حقوق کیفری دشمنان، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، (زیر نظر) دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، جلد اول، چاپ اول، نشر میزان، سال ۱۳۸۸؛ دلماس - مارتی، پارادایم جنگ علیه جرم: مشروع ساختن امر غیرانسانی، ترجمه روح الدین کردعلیوند، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، (زیر نظر) دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، جلد اول، چاپ اول، نشر میزان، سال ۱۳۸۸؛ مجیدی، سید محمود، جلوه‌های ظهور حقوق کیفری امنیت‌مدار در فرانسه، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸.

مصون ماندن از جرم، تا حدی خود را سانسور کنند و مثلاً به برخی محله‌ها رفت و آمد نکنند، در ساعات معینی رفت و آمد کنند و ... پس، پیشگیری وضعی نیز مبارزه با جرم را به قیمت تحدید حقوق و آزادیهای افراد ممکن می‌داند. به موازات حقوق کیفری امنیت مدار، جرم‌شناسی امنیت مدار هم مطرح شده است. چنانکه مثلاً در سطح شهر لندن، میلیون‌ها دوربین مخفی در موسسات، خیابان‌ها، متروها و ... کار گذاشته شده است که افراد را کنترل می‌کنند. این امر، مخالف حق بر خلوت افراد است. این تصاویر بعضاً مورد استفاده سوء قرار می‌گیرد. پیشگیری وضعی یک شکل غیر کیفری در تحولات اخیر سیاست جنایی است.

می‌توان گفت که در خصوص برخی جرایم (جرایم تروریستی و سازمان یافته) ما از یک سیاست جنایی کلاسیک و شهروند مدار که حاصل حدود نیم قرن تلاش و مبارزه است به سمت یک سیاست جنایی امنیت مدار و دشمن محور در حال تحول هستیم. دستاوردهای حقوق بشری تحت تاثیر فشار برخی مجرمین دستخوش تغییر شده است. دستاوردهای حقوق بشر در نظام کیفری را، تروریستها بطور غیرمستقیم در معرض تزلزل و خطر قرار داده‌اند، این چالش پیش روی حقوق کیفری جدید است.

در حقوق کیفری شهروندمدار نسبت به بزهکار یک احساس همدردی (empathy) وجود دارد و چه بسا آنان قربانی جامعه و سیاست دولت تلقی می‌شوند، اما در حقوق کیفری دشمن مدار نسبت به بزهکاران نوعی خصومت (antipathy) وجود دارد.

چالش پیش روی حقوق کیفری این است که آیا با حفظ اصول دادرسی منصفانه می‌توان با بزهکاران و اشکال جدید مبارزه کرد یا اینکه لازم است از آن اصول تا حدی عدول شود. برخی نهادهای حقوق کیفری دشمن مدار در حقوق داخلی را می‌توان اینگونه برشمرد:

۱- اماره مجرمیت به جای اماره برائت؛

۲- غیر علنی کردن برخی دادرسی‌ها؛

۳- توسعه کیفیات مشدد؛

۴- سلب اختیارات قاضی و تمایل به مجازاتهای ثابت؛

۵- افزایش اختیار پلیس و ضابطان در کنترل هویت افراد در اماکن عمومی بدون وقوع جرم مشهود؛

۶- افزایش موارد و مدت بازداشت موقت مثلاً در جرایم مواد مخدر؛

۷- جرم انگاری کلیه موارد شروع به جرم در جرایم تروریستی، اقتصادی و سازمان یافته؛

۸- مادی شدن جرایم؛

۹- جرم انگاری شرکت و معاونت در این گونه جرایم؛

۱۰- تسهیل معاضدت قضایی و پلیسی بین‌المللی در این قبیل جرایم و ...

از جهت اقدامات پیشگیرانه هم در حال حاضر در جرم‌شناسی بحث پیشگیری اجتماعی و بالینی کمرنگ شده و گفتمان غالب در جرم‌شناسی پیشگیرانه، همان «پیشگیری وضعی - فنی» است که با محدود کردن آزادی رفت و آمد و شیوه زندگی و فعالیت اشخاص، به منظور کاهش موارد و زمینه‌های بزه‌دیدگی آنان ملازمه دارد.

کتابشناسی

- ۱- انجمن جامعه شناسی ایران، آسیب‌های اجتماعی و روند تحول آن در ایران، مجموعه مقالات اولین همایش ملی، آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، جلد ۱، آگه، ۱۳۸۳.
- ۲- انجمن جامعه شناسی ایران، اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۲، آگه، ۱۳۸۳.
- ۳- انجمن جامعه شناسی ایران، پرخاشگری و جنایت، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۳، آگه، ۱۳۸۳.
- ۴- انجمن جامعه شناسی ایران، خودکشی، مجموعه مقالات اولین همایش‌های آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، ج ۴، آگه، ۱۳۸۳.
- ۵- انجمن جامعه شناسی ایران، روسپیگری، کودکان خیابانی و تکدی، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، جلد ۵، آگه، ۱۳۸۳.
- ۶- انجمن جامعه شناسی ایران، مسایل و جرایم مالی، اقتصادی و سرقت، مجموعه مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، خرداد ۱۳۸۱، جلد ۶، آگه، ۱۳۸۳.
- ۷- انجمن جامعه شناسی ایران، آسیب‌های اجتماعی در ایران (مجموعه مقالات)، آگه، ۱۳۸۳.
- ۸- انجمن جامعه شناسی ایران، مسایل اجتماعی ایران (مجموعه مقالات)، آگه، ۱۳۸۳.
- ۹- آقابخشی، حبیب‌الله و دیگران (زیر نظر)، حاشیه نشینی و اسکان غیر رسمی (مجموعه مقالات)، انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، دو جلد ۱۳۸۲.
- ۱۰- پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه دکتر نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.
- ۱۱- تبیت، مارک، فلسفه حقوق، ترجمه حسن رضایی خاوری، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴.
- ۱۲- سوتیل، کیت و پیلو، مویرا و تیلور، کلر، شناخت جرم شناسی، ترجمه میرروح... صدیق، نشر دادگستر، ۱۳۸۳.
- ۱۳- شیخاوندی، داور، جامعه شناسی انحرافات و مسایل جامعه‌ی، نشر قطره، چ اول، ۱۳۸۴.
- ۱۴- رئیس دانا، فریبرز، بررسی‌هایی در آسیب‌شناسی اجتماعی در ایران، انتشارات سازمان بهزیستی کشور و دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، ۱۳۸۰.
- ۱۵- عامری سیاهویی، حمیدرضا، زیست بوم انسانی در اسناد ملل متحد، انتشارات مجد، ۱۳۸۷.
- ۱۶- کاتوزیان، دکتر ناصر، فلسفه حقوق، جلد ۱، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰.
- ۱۷- کی‌نیا، دکتر مهدی، مبانی جرم‌شناسی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۸- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات کتابخانه گنج‌دانش، چاپ دوم، سال ۱۳۹۰.
- ۱۹- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، مباحثی در علوم جنایی (تقریرات)، به کوشش شهرام ابراهیمی، ویراست ششم، تابستان ۱۳۹۰.

- ۲۰- ویلیامز فرانک پی و دیگران، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه دکتر حمید رضا ملک محمدی، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۲۱- وایت، راب، درآمدی بر جرم و جرم‌شناسی، ترجمه صدیق بطحایی، نشر دادگستر، ۱۳۸۱.
- ۲۲- هومر، آلن، خشونت و ناامنی شهری، ترجمه گودرزی بروجردی، انتشارات مجد، ۱۳۸۲.
- ۲۳- کوسن، موريس، اصول جرم‌شناسی، ترجمه صدیق، نشر دادگستر، ۱۳۸۵.
- ۲۴- ستوده، هدایت‌الله، آسیب‌های اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)، انتشارات آوای نور، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- ۲۵- احمدی، حبیب، جامعه‌شناسی انحرافات، انتشارات سمت، سال ۱۳۸۴.
- ۲۶- اخوت، محمد علی، جلوه‌هایی از رویکرد عرف در نظام کیفری ایران، مجله تحقیقات حقوقی، ویژه نامه شماره ۲، سال ۱۳۸۹.
- ۲۷- دورکیم، امیل، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات مرکز، چاپ سوم، سال ۱۳۸۷.
- ۲۸- روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه عنایت الله شکيبا پور، بنگاه مطبوعاتی فرخی، تهران، بی‌تا.
- ۲۹- سراج زاده، سید حسین و گیلانی، اشرف، بی‌سازمانی اجتماعی و ترس از جرم (مطالعه مقایسه‌ای مناطق ۳ و ۱۲ تهران)، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۳۴، سال ۱۳۸۸.
- ۳۰- سروستانی، رحمت الله، آسیب شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی)، انتشارات سمت، سال ۱۳۸۶.
- ۳۱- سیدزاده ثانی، سید مهدی، بازتاب عدالت کیفری در رسانه‌های گروهی: ضوابط و آثار، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تیر ماه ۱۳۹۰.
- ۳۲- فرجیها، محمد، بازتاب رسانه‌ای جرم، فصلنامه علمی- پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۲، سال ۱۳۸۵.
- ۳۳- محسنی، مرتضی، پاسخ‌هایی به خشونت، ترجمه گزارش کمیته مأمور مطالعات در امر خشونت و بزهکاری، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، سال ۱۳۷۸.
- ۳۴- محسنی، منوچهر، جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی، نشر طهوری، سال ۱۳۸۶.
- ۳۵- مظلومان، رضا، جامعه‌شناسی کیفری (جنایی)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، آبان ماه ۱۳۵۳.
- ۳۶- ممتاز، فریده، انحرافات اجتماعی: نظریه‌ها و دیدگاه‌ها، نشر شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، سال ۱۳۸۵.
- ۳۷- مهاجرین، رضا، تأثیر حاشیه نشینی بر میزان بزهکاری در کلان شهرها، انتشارات جاودانه، چاپ اول، سال ۱۳۸۷.
- ۳۸- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، بزهکاری، احساس ناامنی و کنترل، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۲، سال ۱۳۷۷.
- ۳۹- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، جامعه‌شناسی کیفری (تقریرات)، تهیه و تنظیم: بهروز جوانمرد، دوره دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۹-۱۳۸۸.
- ۴۰- وایت، راب و هینز، فیونا، جرم و جرم‌شناسی (نظریه‌های جرم و کجروی)، ترجمه علی سلیمی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سوم، زمستان ۱۳۸۶.
- ۴۱- ولد، جرج و دیگران، جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های جرم‌شناسی)، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰.
- ۴۲- هامیتن، جین، نظریه تعلیم اخلاقی مجازات، ترجمه حمید محبوبی، مجله فقه و حقوق، شماره ۵، تابستان ۱۳۸۴.
- ۴۳- یان، مارش، جامعه‌شناسی مجازات، ترجمه محمد علی کریمی، مجله دانش انتظامی، شماره ۷، سال ۱۳۸۴.
- ۴۴- گوروچ، ژرژ، جامعه‌شناسی حقوقی، ترجمه دکتر حسن حبیبی، انتشارات اطلاعات؛

- ۴۵- لوی برول، هانری، (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی حقوقی، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، نشر میزان؛
- ۴۶- لوی برول، هانری و دیگران، (۱۳۷۱)، حقوق و جامعه‌شناسی، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی، انتشارات سروش؛
- ۴۷- الماسی، نجاد علی و حبیبی، بهنام، (۱۳۸۷)، بررسی تطبیقی حمایت حقوقی از جلوه‌های فرهنگ عامه، مجله اندیشه‌های حقوق خصوصی، شماره ۱۲؛
- ۴۸- مالجو، محسن، تجاوز به محارم: زمینه‌ها، استراتژی‌های متجاوز و واکنش‌های بزه دیده، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۳۴، سال ۱۳۸۸، صفحه ۸۳ تا ۱۱۴.
- ۴۹- بُن فیس، فیلیپ، مقررات راجع به حقوق کیفری اطفال در قانون پیشگیری از بزهکاری فرانسه، (۱۳۸۷)، ترجمه شهرام ابراهیمی، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال دوم، شماره چهارم؛
- ۵۰- مدنی، سعید، زینالی، امیر حمزه، آسیب شناسی حقوق کودکان در ایران، نشر میزان، بهار ۱۳۹۰
- ۵۱- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، سیاست کیفری عوامگرا (تقریرات درس سیاست جنایی)، دوره دکتری حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۹۰-۱۳۸۹
- ۵۲- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، (۱۳۸۸)، جرم‌شناسی نو - کیفرشناسی نو، در: تازه‌های علوم جنایی، نشر میزان؛
- ۵۳- نیازپور، امیر حسن، توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، نشر میزان، زمستان ۱۳۸۹
- ۵۴- رولان، نوربر، (۱۳۸۵)، انسان شناسی حقوقی، ترجمه امیر نیک پی، انتشارات جنگل؛
- ۵۵- مقدسی، محمد باقر، عوام‌گرایی کیفری و جلوه‌های آن در سیاست کیفری ایران، رساله دکتری حقوق جزا و جرم-شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، اسفند ۱۳۹۰.
- ۵۶- رستمی، هادی، کیفر در نظریه لیبرالیسم، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تیر ماه ۱۳۹۱.
- ۵۷- جعفری، مجتبی، رویکرد جنبش مطالعات انتقادی حقوق به حقوق کیفری، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شهریور ماه ۱۳۹۱.
- ۵۸- زارع مهرجردی، علی، خصوصی سازی عدالت کیفری، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شهریور ماه ۱۳۹۱.
- ۵۹- واقفی، مریم، مطالعه حقوقی- جرم‌شناختی مرحله پاک‌سازی کیفری در فرایند کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه مفید، اسفند ۱۳۹۰.
- ۶۰- شیداییان، مهدی، تحلیل اصل موقعیت داشتن تعقیب در حقوق کیفری ایران و اسلام، رساله دکتری، پردیس قم دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
- ۶۱- رضوانی، سودابه، سیاست جنایی ریسک‌مدار در پرتو آموزه‌های حقوق بشر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، مرداد ۱۳۹۰؛
- ۶۲- منوچهری نایینی، غزاله، بررسی حقوقی- جرم‌شناختی ماده ۴۸ مکرر قانون مجازات اسلامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۸۹؛
- ۶۳- عباچی، مریم، حقوق کیفری اطفال در اسناد سازمان ملل متحد، انتشارات مجد، چاپ دوم، سال ۱۳۸۸.
- ۶۴- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، درباره سن و علوم جنایی، (دیباچه) در: پژوهشی در مبانی پیشگیری اجتماعی رشدمدار از بزهکاری اطفال و نوجوانان، محمود رجبی‌پور، نشر میزان، چاپ دوم، تابستان ۱۳۹۱.

- ۶۵- گزارش وضعیت اجتماعی ایران (۱۳۸۸-۱۳۸۰)، مؤسسه رحمان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۰.
- ۶۶- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، جرم‌شناسی حقوقی، تازه‌های علوم جنایی، جلد دوم، نشر میزان، سال ۱۳۹۱.
- ۶۷- مگواپر، مایک و دیگران، دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد، ترجمه حمید رضا ملک‌محمدی، نشر میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۹.
- ۶۸- پیکا، جرج، جرم‌شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۸۹.
- ۶۹- آنسل، مارک، دفاع اجتماعی، برگردان محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات گنج دانش، ویراست چهارم، سال ۱۳۹۱.
- ۷۰- مجموعه رویه‌های بین‌المللی پیشگیری از جرم، برگردان شهرام ابراهیمی، نشر میزان، چاپ دوم، بهار ۱۳۹۰.
- ۷۱- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و دکتر محمد آشوری، دفاع اجتماعی در آغاز سده بیست و یکم، دیپاچه ویراست چهارم، در: آنسل، مارک، دفاع اجتماعی، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ چهارم با ویرایش جدید، سال ۱۳۹۱.
- ۷۲- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، مشارکت امن شهروندان با عدالت کیفری، (دیپاچه) در: باقری‌نژاد، زینب، حمایت از شهود، انتشارات خرسندی، چاپ اول، سال ۱۳۹۱.
- ۷۳- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درآمدی بر سیاست کیفری عوامگرا، (دیپاچه ویراست سوم)، در: درآمدی بر سیاست جنایی، نوشته‌ی کریستین لازرژ، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، چاپ دوم، تابستان ۱۳۹۰.
- ۷۴- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، زندان: درمانگاه بزهکاری و بزهکاران، (دیپاچه مترجم برای ویراست سوم)، در: بولک، برنار، کیفرشناسی، انتشارات مجد، ویراست پنجم، سال ۱۳۸۵.
- ۷۵- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تعامل جرم‌شناسی و حقوق کیفری، (دیپاچه) در: کیت سوتیل و دیگران، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه‌ی صدیق بطحایی اصل، نشر دادگستر، چاپ اول، سال ۱۳۸۳.
- ۷۶- محتشمی، ندا، تحلیل و نقد نظریه تعامل‌گرایی و آثار آن در جرم‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۸۹؛
- ۷۷- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، جرم‌شناسی در آغاز هزاره سوم (درآمد ویراست دوم)، در: دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۰.
- ۷۸- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، جهانی شدن بزهکاری، (دیپاچه) در: ذاقلی، عباس، قاجاق انسان در سیاست جنایی ایران و اسناد بین‌المللی، نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۹.
- ۷۹- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، از جرم‌شناسی حقیقی تا جرم‌شناسی مجازی (دیپاچه) در: پیکا، جرج، جرم‌شناسی، انتشارات میزان، چاپ اول، سال ۱۳۸۹.
- ۸۰- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درباره تحولات جرم‌شناسی، (دیپاچه) در: دانشنامه جرم‌شناسی آکسفورد، ترجمه حمید رضا ملک‌محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، سال ۱۳۸۹.

- ۸۱- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، پیشگیری وضعی از جرم: مدیریت جرم‌شناختی خطر جرم و تکرار جرم، دیپاچه در؛ جرم‌شناسی پیشگیری (۶۰ رويه و راهکار برای پیشگیری از جرم)، ترجمه مهدی مقیمی و مهدیه تقی‌زاده، انتشارات سازمان زرد، چاپ اول، مهرماه ۱۳۸۸
- ۸۲- چلبی، ارژنگ، تحلیل حقوقی- جرم‌شناختی تجاوز به عنف، آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
- ۸۳- والکلیت، ساندرا، شناخت جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، انتشارات میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶.
- ۸۴- ذوالقدر، محمد باقر و جلالی فراهانی، امیرحسین، از آمار جنایی تا اطلس جنایی، رهیافت‌های نوین پیشگیری از جرم، جلد اول، نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۱.
- ۸۵- داوودی گرمارودی، هما و اختری بروجنی، مرضیه، عدالت سنجشی (آماری) و آسیب‌شناسی آن، رهیافت‌های نوین پیشگیری از جرم، جلد اول، نشر میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۱.
- ۸۶- ابوالمعالی، خدیجه، نظریه‌های جرم‌شناسی و بزهکاری، ناشر: ارجمند، چاپ اول، سال ۱۳۸۹.
- ۸۷- تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، (زیر نظر) دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، جلد اول، چاپ اول، نشر میزان، سال ۱۳۸۸.
- ۸۸- کاشفی اسماعیل‌زاده، حسن، «جنبش‌های بازگشت به کیفر در سیاست جنایی کشورهای غربی: علل و جلوه‌ها»، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، ۱۳۸۴؛
- ۸۹- صدرتوحیدخانه، محمد، حقوق در چنبره دشمن: از سیاست آمریکایی جنگ با ترور تا نظریه آلمانی حقوق کیفری دشمنان، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، (زیر نظر) دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، جلد اول، چاپ اول، نشر میزان، سال ۱۳۸۸؛
- ۹۰- دلماس- مارتی، پارادایم جنگ علیه جرم: مشروع ساختن امر غیرانسانی، ترجمه روح‌الدین کردعلیوند، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، (زیر نظر) دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، جلد اول، چاپ اول، نشر میزان، سال ۱۳۸۸؛
- ۹۱- مجیدی، سید محمود، جلوه‌های ظهور حقوق کیفری امنیت‌مدار در فرانسه، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸.
- ۹۲- رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده‌شناسی (تحولات بزه‌دیده‌شناسی و علوم جنایی)، جلد اول، ناشر؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، تهران ۱۳۹۰
- ۹۳- رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، نشر دادگستر، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۴
- ۹۴- ابراهیمی، شهرام (برگردان)، مجموعه رویه‌های بین‌المللی پیشگیری از جرم، انتشارات میزان، چاپ دوم، بهار ۱۳۹۰
- ۹۵- ابراهیمی، شهرام، جرم‌شناسی پیشگیری، انتشارات میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۰
- ۹۶- خانعلی‌پور، سکینه، پیشگیری فنی از جرم، انتشارات میزان، چاپ اول، بهار ۱۳۹۰
- ۹۷- بابایی، محمد علی، جهانی شدن جرم: ضرورتی پیش روی مطالعات و تحقیقات جرم‌شناختی، آموزه‌های حقوق کیفری، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱، سال ۱۳۹۰.

- ۹۸- بشریه، تهمورث، حواله کیفری (بررسی کیفر جرم موضوع ماده ۵۱۶ ق.م.ا)، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۳۵، بهار ۱۳۸۹
- ۹۹- پاک نهاد، امیر، سنجش و مدیریت ریسک جرم، رساله دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۸۸
- ۱۰۰- پاکزاد، بتول، تروریسم سایبری، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال ۱۳۸۸
- ۱۰۱- پرادل، ژان، به دنبال جهانی شدن حقوق کیفری، ترجمه محمد مهدی ساقیان، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۸۳
- ۱۰۲- پیکا، جرج، جرم شناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات میزان، چاپ دوم، پاییز ۱۳۹۰
- ۱۰۳- رحمدل، منصور، آمار جنایی و کارکردهای آن، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۹-۴۸، سال ۱۳۸۳
- ۱۰۴- رحیمی نژاد، اسماعیل، جرم شناسی، انتشارات فروزش، چاپ اول، تیریز، سال ۱۳۸۸
- ۱۰۵- صفاری، علی، درآمدی بر جرم شناسی انتقادی و انواع آن، علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، انتشارات سمت، چاپ دوم، سال ۱۳۸۸
- ۱۰۶- گسن، رمون، جرم شناسی بزهکاری اقتصادی (نظریه عمومی تزویر)، ترجمه شهرام ابراهیمی، انتشارات میزان، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۹
- ۱۰۷- مارش، یان و دیگران، نظریه‌های جرم، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، نشر میزان، سال ۱۳۸۹
- ۱۰۸- موسوی مجاب، سید درید، بزهکاران یقه سفید، مجله مدرس علوم انسانی، شماره ۳۴، پاییز ۱۳۸۳
- ۱۰۹- نوریها، رضا، زمینه جرم شناسی، انتشارات گنج دانش، چاپ سوم، سال ۱۳۸۶
- ۱۱۰- نیاز پور، امیر حسن، بزهکاری به عادت: از علت شناسی تا پیش گیری، انتشارات فکرسازان، چاپ اول، سال ۱۳۸۷
- ۱۱۱- نیازپور، امیر حسن، علوم جنایی: مفهوم و گونه‌ها، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، سال دوم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۶
- ۱۱۲- بابایی، محمد علی، بزهکاران پیشینه‌دار؛ از سرکوبی بزهکاران خطرناک تا مدیریت خطر ارتکاب جرم، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۳، بهار ۱۳۹۰
- ۱۱۳- بابایی، محمد علی، جرم شناسی بالینی، انتشارات میزان، چاپ دوم، تابستان ۱۳۹۰
- ۱۱۴- رهامی، محسن، اقدامات تأمینی و تربیتی، انتشارات میزان، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱
- ۱۱۵- نجفی ابرندآبادی، علی حسین و غلامی، حسین، نظریه مجازاتهای استحقاقی و تکرار جرم، مجله مدرس علوم انسانی، دوره سوم، شماره ۴ (پیاپی ۱۳)، زمستان ۱۳۷۸
- ۱۱۶- هیأت پژوهشگران کاوندیش، (۱۳۸۷)، نظام حقوقی انگلستان، ترجمه نسرین مهرا، انتشارات میزان؛
- ۱۱۷- زهر، هوارد، عدالت ترمیمی، ترجمه حسین غلامی، انتشارات مجد، سال ۱۳۸۳
- ۱۱۸- آرون، ریمون (۱۳۶۳) مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، نشر شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۱۱۹- کوزر، لوئیس (۱۳۶۸) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی.
- ۱۲۰- دورکیم، امیل، قواعد روش‌شناسی، موسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

- ۱۲۱- دورکیم، امیل، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، کتابسرای بابل، چاپ اول، سال ۱۳۶۹.
- ۱۲۲- دورکیم، امیل، خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۹.
- ۱۲۳- بریث ناخ، سیموس، جرم و مجازات از نظر امیل دورکیم، ترجمه محمدجعفر ساعد، انتشارات خرسندی، چاپ اول، سال ۱۳۸۷.
- ۱۲۴- ال. بنسون، مایکل و سیمپسون، سالی اس، جرایم یقه سفیدی؛ رویکردی فرصت‌مدار، ترجمه اسمعیل رحیمی‌نژاد، انتشارات میزان، چاپ اول، پاییز ۱۳۹۱.
- 125- J. Faget, Sociologie de la délinquance et de la Justice Pénale / Trajets / Ed. Eres / (France), 2002. "منبع اصلی مورد استفاده."